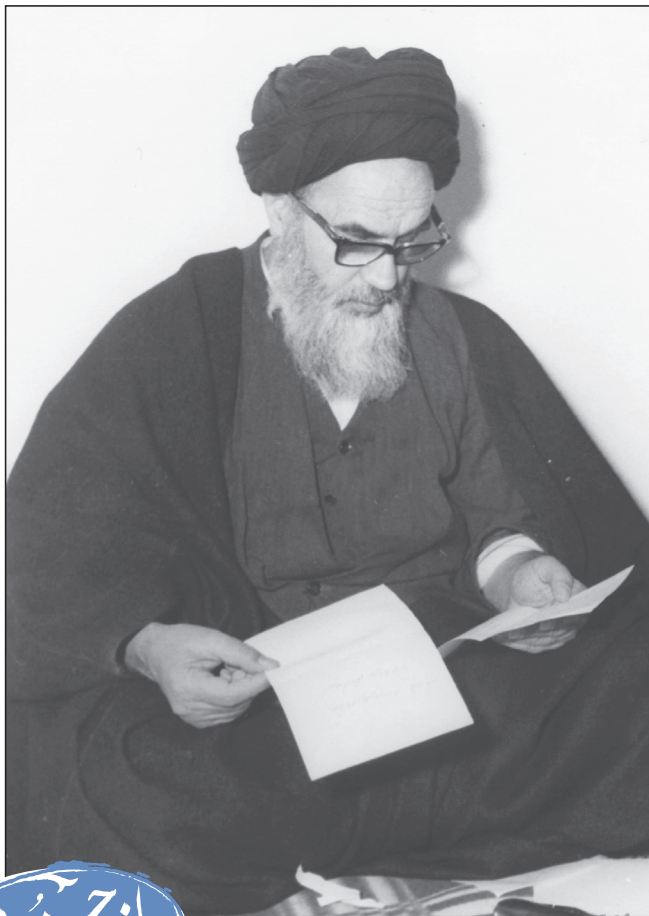


دست خط مبارک حضرت امام (ره)

انتظار فرج از نیمه خرداد کشم





فصلنامه تخصصی

در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر

شماره ۵۶

دوره سوم - سال پانزدهم

تابستان ۱۳۹۷



فصلنامه تخصصی در حوزه تاریخ پژوهی ایران معاصر
دوره سوم - سال پانزدهم - شماره ۵۶ - تابستان ۱۳۹۷

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر سید حمید روحانی
سر دبیر: دکتر مظفر نامدار
دبیر سرویس فلسطین: علیرضا سلطان‌شاهی
مدیر داخلی: مهدیه مرادپور

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا): دکتر بهادر امینیان، دکتر محسن خلیجی، دکتر علی ربانی خوراسگانی، حجت الاسلام و المسلمین دکتر سید حمید روحانی، دکتر مجتبی زارعی، علیرضا سلطان‌شاهی، دکتر محمد شفیعی فر، دکتر حسین قریب، دکتر رامین خانگی، دکتر حسین کلباسی اشتری، دکتر منوچهر محمدی، دکتر مظفر نامدار

مدیر اجرایی: مهندس سید محمود حقی
صفحه آرا: آرام بدیعی دزفولی
ناشر: بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

پایگاه اطلاع رسانی: www.iranemoaser.com
پست الکترونیک: 15khordad@iranemoaser.ir
15khordad.mag@gmail.com

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

آدرس: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان شهید تسلیمی، کوچه زاور، کوچه گل (دست راست)،
کوچه دادآفرین، پلاک ۶

تلفن: ۰۲۵۷۹۱۹۲-۵ نمابر: ۰۲۲۷۶۱۲۶۴ صندوق پستی: ۱۹۳۹۵-۷۳۸۵



۱. مقالات در نشریه دیگر به چاپ نرسیده باشد و یا همزمان برای نشریات دیگر ارسال نشده باشد.
۲. نویسندگان محترم مقالاتی را که جهت چاپ در فصلنامه پنزره خرداد می‌فرستند، حداکثر به مدت ۶ ماه از ارسال آن به نشریات دیگر خودداری نمایند.
۳. حجم مقالات ارسالی از ۲۵ صفحه تایپ‌شده تجاوز نکند. (هر صفحه ۲۵۰ کلمه)
۴. مقالات به صورت تایپ‌شده بر روی کاغذ A۴ و با واژه پرداز Word در دو نسخه ارایه شود.
۵. ارسال فایل مقالات در CD یا از طریق ایمیل الزامی است.
۶. مقالات به ترتیب ذیل تدوین شوند:
عنوان مقاله؛ نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، همچنین آوردن رتبه علمی؛ مربی، استادیار و...، سازمان وابسته، آدرس، شماره تلفن نویسنده و آدرس ایمیل نویسنده(گان) ضروری است؛ چکیده، در حدود ۱۰۰ کلمه به زبان فارسی و در صورت امکان به زبان انگلیسی؛ کلیدواژه‌ها(تا ده واژه)؛ مقدمه؛ متن اصلی مقاله؛ نتیجه؛ فهرست منابع.
۷. ارجاعات، اعم از منابع و یادداشت‌ها با شماره‌های پیاپی در متن مشخص و با همان شماره به صورت پانوشت در پایان هر صفحه ذکر شود. (شیوه ارجاع برای کتاب؛ نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، نام کتاب (به صورت ایرانیک)، نام مترجم، محل نشر، نام ناشر، سال انتشار، شماره جلد، شماره صفحه و برای نشریات؛ نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، عنوان مقاله(داخل علامت گیومه)، نام نشریه(به صورت ایرانیک)، نام مترجم، سال نشریه، شماره نشریه، شماره صفحه می‌باشد).
۸. مقاله ترجمه‌شده باید حاوی موضوعات بدیع و متناسب با نیازهای علمی و فرهنگی کشور باشد و متن اصلی، ضمیمه ترجمه ارسال شود و در هر صفحه ترجمه، علاوه بر شماره صفحه‌های ترجمه، شماره صفحه متن اصلی نیز قید گردد.
۹. مسئولیت مقالات بر عهده نویسندگان است و نشریه پنزره خرداد پاسخگوی آرا و عقاید نویسندگان نیست. نشریه پنزره خرداد از بازگرداندن مطالب رسیده معذور است و حق چاپ مقالات پذیرفته‌شده برای مجله محفوظ است. نشریه پنزره خرداد در کوتاه‌کردن و ویرایش مطالب آزاد است.

نحوه ارزیابی مقاله

مقاله رسیده در صورتی که با اهداف مجله مطابقت داشته باشد، توسط دو نفر از صاحب‌نظران ارزیابی می‌شود و در صورت کسب امتیاز لازم و تصویب اعضای هیئت تحریریه امکان چاپ می‌یابد. ملاک‌های ارزیابی مقالات عبارت‌اند از: ابتکار و نوآوری، اتقان تحلیل‌ها و استدلال‌ها، بهره‌گیری از منابع معتبر، نظم و پیوستگی مطالب، روانی و رسایی مطالب و تناسب با نیازها.



۰ سخن سردبیر..... ۹

۰ مقالات

انقلاب واژگان / سهراب مقدمی شهیدانی ۲۷

حکومت و ولایت فقیه / ابوالقاسم کریمی - عبدالحسن مسلمی ۵۹

تحلیل ادله غیر لفظی (عقلی - عقلانی) اثبات ضرورت تشکیل «حکومت دینی» / عبدالحسن

مسلمی ۷۱

۰ انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین

یادداشت فصل ۸۹

به نام ایران؛ به کام صهیونیسم - نقد و بررسی کتاب / ایران من / علیرضا سلطان‌شاهی ۹۵

۰ نقد متون، منابع و دیدگاه‌ها

الف لام، خدمت یا خیانت (بخش اول) / دکتر سید حمید روحانی ۱۱۹

۰ بخش ویژه

غرب‌ستیزی مردم ایران و بحران عقلانیت غرب پرستان در گفت‌وگو با استاد یعقوب

توکلی ۱۶۵

۰ مناسبت‌ها

میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی و جنبش اجتماعی مشروطه / دکتر معصومه قره‌داغی -

غلامرضا دوست‌زاده ۱۸۹

شیخ جنگ، بازی مذاکره و عکس العمل ترسوها

نگاهی به راهبرد «نه جنگ نه مذاکره»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَتَّبِعُوا مِنَ
الْآخِرَةِ
ای اهل ایمان، هرگز قومی را که خدا بر آنان غضب کرده یار و
دوستدار خود مگیرید که آنها از عالم آخرت به کلی مأیوس اند.^۱

این یادداشت یک مستندسازی سرانگشتی و ساده از شرایطی است که با تکیه بر
آن، رهبر انقلاب اسلامی در ۲۲ مرداد ۹۷ فرمودند:

امریکایی‌ها اخیراً با ما هم بی‌شرمانه حرف می‌زنند. غیر از تحریم
دو چیز دیگر را مطرح می‌کنند، یکی مسئله جنگ و یکی مذاکره. شیخ
جنگ را مطرح می‌کنند تا ترسوها را بترسانند. در مسئله مذاکره هم
یک بازی پیش پا افتاده می‌کنند، یکی می‌گوید مذاکره با پیش شرط،
یکی می‌گوید مذاکره بدون پیش شرط. دو کلمه در این باره به مردم

۱. قرآن کریم، سوره ممتحنه، آیه ۱۳.





بگویم: جنگ نخواهد شد و مذاکره نخواهیم کرد!!^۱

این یادداشت نه ریشه‌یابی وقایعی است که رهبر ما را به اتخاذ این راهبرد رساند و نه پیش‌گویی اتفاقاتی که ممکن است به خاطر این راهبرد گرفتارش شویم؛ بلکه دفاع از واقعیت است. واقعیتی که اولاً، ریشه در باورها و آرمان‌های تاریخی و انقلابی ملت ایران دارد. ثانیاً، انعکاس رفتارهای یک دولت خودسر و متقلبی است که به قول امام خامنه‌ای، نقدها را می‌گیرد و زیر وعده‌ها و تعهداتش می‌زند. ثالثاً، واقعیتی است که شرایط مناسب توانایی یک دولت ماجراجو و تجاوزگر علیه یک ملت آزاد و مستقل را ارزیابی می‌کند تا بدانیم تهدید به جنگ آیا با واقعیت‌های امریکا سازگاری دارد یا به تعبیر رهبر ما ترفندی است برای ترساندن ترسوها؛ و رابعاً تلنگری به ترسوها است از این جهت که در هیچ میدانی در کنار مردم نیستند و همیشه در زمین دشمن نقش توپ جمع‌کن را ایفا می‌کنند.

حساب مزدوران و سرسپردگان را باید از ترسوها جدا کرد. آنها کسانی در خاک وطن هستند که در طول تاریخ تابع هیچ قاعده‌ای نبودند و به تعبیر ماندگار و تاریخی امام خمینی، «این‌ها برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند.»^۲ و اکنون نیز تلاش می‌کنند با زنده نگه داشتن شبیح جنگ در بالای سر ملت ایران، همان شرایطی را برای ما فراهم کنند که در مذاکرات ننگین تر کمانچای اجداد آنها فراهم کردند. ملت ما می‌داند که آن عهدنامه شرم‌آور فقط بخشی از خاک میهن را از تمامیت ارضی ایران جدا نکرد بلکه به تعبیر میرزا صادق وقایع‌نگار، منشی عباس میرزا:

به روح سلحشوری ایرانیان لطمه فاحشی وارد ساخت. مذاکرات تر کمانچای ملت ایران را تحقیر کرد و روحیه سپاه این مرز و بوم را سست و ضعیف کرد و دشمنان حیل‌باز و عهدشکن را برای توقعات بعدی نسبت به این آب و خاک آماده ساخت.^۳

ما بعد از مذاکرات تر کمانچای تا انقلاب اسلامی به دلیل همین شرایط خفت‌باری

۱. سایت همشهری آنلاین، ۹۷/۵/۲۲، کد خبر: ۴۱۳۵۴۹.

۲. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۴۷-۴۴۶.

۳. میرزا صادق وقایع‌نگار، آهنگ سروسز، تاریخ جنگ‌های ایران و روس و یادداشت‌های میرزا صادق وقایع‌نگار از آغاز تا عهدنامه تر کمانچای، گردآورنده حسین آذر، بی‌نا، ۱۳۶۹، ص ۲۹۸-۲۹۷؛ نویسنده این اثر منشی عباس میرزا بود که رخدادهای مربوط به این واقعه را به صورت روزانه به نگارش درآورده است و یکی از منابع ناب در مورد جنگ‌های ایران و روس است.

که مذاکره کنندگان این قرارداد فراهم کردند هیچ‌گاه نتوانستیم ارتشی را سازماندهی کنیم که سر در دامن بیگانگان نداشته باشد و بتواند استقلال و آزادی ایران را تضمین نماید. چون مذاکره کنندگان و عاقدان قرارداد تر کمانچای روح ملی و عرق مذهبی رزمندگان ایرانی را با این قرارداد منکوب کردند.

بنابراین، تحلیل مبانی منطقی راهبرد «نه جنگ نه مذاکره» که بعد از قرارداد سست، ضعیف و متزلزل بر جام از سوی رهبر انقلاب اتخاذ شد، برای ما ضروری است. این ضرورت از آنجا ناشی می‌شود که این مبانی و اصول موضوعه آن را می‌توان در بازخوانی بخشی از دوران حیاتی تاریخ شبیه‌سازی کرد. این رویکرد سازنده به تاریخ از موضع انتقادی، به ما کمک می‌کند تا هم، از آنچه ممکن است رخ دهد و هم، از آنچه نباید اجازه دهیم رخ دهد، تصویر روشن و عمیق‌تری داشته باشیم؛ تصویری که در شرایط کنونی روزه‌ای است به درک بهتر سیاست‌های جهانی و تصمیمات عاقلانه‌تری برای امنیت، آزادی و استقلال کشور در عصر بیداری ملت‌ها. مردم ایران فراموش نکردند که در آن دوران سخت عصر بی‌خبری دولت‌ها، در دیوان‌سالاری ایران کسانی مثل میرزا ابوالحسن خان ایلچی و سایر «چی‌ها» که سر در آخور فراماسون‌ها و بیگانگان داشتند پیوسته در گوش فتحعلی‌شاه، عباس‌میرزا و قائم‌مقام‌فراهانی شبح جنگ و شبح از دست رفتن تبریز و آذربایجان را خواندند تا بخش بزرگی از خاک پاک وطن نصیب روس‌ها شد. استدلال این بذل و بخشش بر قاعده دفع افسد به فاسد قرار داشت. یعنی اگر وارد مذاکره نمی‌شدیم و رود ارس را مرز ایران و روس قرار نمی‌دادیم چون تبریز در اشغال روس‌ها قرار داشت ممکن بود تبریز مرز ایران و روس شود. در حقیقت دولتمردان ایران به جای دفاع، مبارزه، استقامت و جنگیدن سنگر به سنگر با دشمن متجاوز، مذاکره و عقب‌نشینی را انتخاب کردند و امتیازاتی به روس‌ها دادند که آنها در خواب هم نمی‌دیدند. میرزا صادق وقایع‌نگار می‌نویسد، قرارداد ننگین تر کمانچای مولود سه امر مهم بود:

۱. خیانت افرادی مثل میرفتحاح و امثال وی که علم مخالفت علیه دولت و ملت را افراشتند و با جمعی ارادل و اوباش شهر تبریز، که روح آشوب‌طلبی داشتند هم‌آوا شده و به استقبال سپاه بیگانه رفتند و آنها را با بوق و کرنا وارد شهر تبریز کردند.^۱ میرفتحاح آقازاده‌ای بود که به طمع ولایت آذربایجان که روس‌ها وعده آن را به

۱. همان.





وی داده بودند، به ملت ایران خیانت کرد و با عده‌ای اراذل و اوباش در شهر تبریز بلوا و شورش به راه انداخت و راه را برای روس‌ها باز کرد؛ و کم نیستند آقازاده‌ها، ایلچی‌ها و میرفتاح‌هایی که امروز همان نقش را برای امریکا و اسرائیل و انگلیس بازی می‌کنند. دیروز میرفتاح‌ها و امروز میرحسین‌ها با ایجاد فتنه و آشوب در کشور و بحرانی نشان دادن اوضاع ایران، آماده‌اند تا پای مزدوران بیگانه را دوباره به وطن باز کنند و به استقبال آنها بروند. بخشی از نقش‌های نمایشی زنده نگه داشتن شیخ جنگ و بازی مذاکره امروز بر عهده آنهاست و در هر کوی و برزنی فریاد می‌زنند: برجام سایه جنگ را از کشور دور کرد... امروز بعد از ۲۲ ماه مذاکره پی‌گیر توسط فرزندان انقلابی شما و دیپلمات‌های قهرمان، به نقطه‌ای رسیدیم که توانستیم سایه شوم جنگ را از سر مردم برداریم (حسن روحانی، رئیس‌جمهور)؛ اگر برجام نبود در حال جنگ بودیم، اگر با ترامپ مذاکره نکنیم به سیاست نفت در برابر غذا می‌رسیم (حسین موسویان از اعضای تیم مذاکره کننده دولت روحانی)؛ انتخاب روحانی به ریاست جمهوری و توافقات هسته‌ای سایه جنگ را از سر ایران دور کرد (مجید انصاری، معاون رئیس‌جمهور)؛ وقتی به این می‌اندیشم که اگر برجام نبود و توافق نشده بود، تنم می‌لرزد (محمدعلی نجفی، مشاور رئیس‌جمهور)؛ با درایت رئیس‌جمهور خطر جنگ از سر کشور برداشته شد (مسعود سلطانی‌فر، وزیر ورزش دولت روحانی)؛ برجام تهدیدی بزرگ را از کشور دور کرد (محمدجواد ظریف، وزیر خارجه دولت روحانی)؛ اگر این مذاکرات انجام نمی‌شد گزینه دیگر جنگ بود (علی‌اکبر ولایتی)؛ اگر تحریم‌ها ادامه داشت مقدمه یک جنگ دیگری بود... که ما را از بین ببرند (هاشمی رفسنجانی) و...

۲. امر دیگری که در این شکست عامل مهمی به شمار می‌رفت عیاشی شاه، غفلت شاهزادگان و دوئیت (دشمنی، دو قطبی کردن) امراء و درباریان بود.^۱ یعنی درست در آن دوران سخت که دولتمردان باید در کنار ملت دفع شرارت دشمن می‌کردند، به فکر منافع شخصی، خانوادگی، حزبی، گروهی و جناحی خود بودند و بار خود را می‌بستند و عجیب است که امروز هم دیوانسالاری ما گرفتار این آفت است. وقایع نگار می‌نویسد:

زن پرستی شاه، جاه‌طلبی نواب‌زادگان (آقازاده‌ها) و رقابت امنا

کسانی که مورد اعتماد مردم بودند) سبب اصلی این عقب‌نشینی گردید. در تمام دوران جنگ، مرکز فساد دربار و محل پیشرفت دشمن بود؛ زیرا رزمنده‌های ایرانی با این که از حیث وسایل جنگی، به پای سربازان روسیه نمی‌رسیدند اما باز هم در کلیه میدان‌های جدال و جنگ‌های طولانی پیروز و فاتح بودند.^۱

۳. عامل دیگری که در این عقب‌نشینی بیشتر مؤثر واقع گردید، دوستی ظاهری و دسائس انگلیسی‌ها بود که به طور پنهان صورت می‌گرفت.^۲

جهل دولتمردان نسبت به مناسبات جهانی، نداشتن محاسبات دقیق و عمیق از توانایی دشمن، کارگزاران خائن، سرسپرده و ترسو، نبودن معیار درست برای شناخت دوست و دشمن و از همه بدتر، پناه بردن به یک متجاوز از دست متجازی دیگر، شرایط را برای این عقب‌نشینی و شکست حقارت‌بار فراهم ساخت؛ شکستی که هنوز هم ملت ایران از اثرات تخریبی آن در امان نیستند. اکنون هم منورالفکران و بعضی از کارگزاران دیوانسالاری ایران که درک دقیقی از مفهوم دگرگونی، تغییر و اصلاحات، بدون فروپاشی سیاسی، اقتصادی و ساختاری کشور ندارند، با همان روش قدیمی به تولید شیخ ترس و دلهره در میان مردم متوسل شده‌اند و عقب‌نشینی از مواضع و منافع ملی را ضروری نشان می‌دهند و پیوسته در گوش ما نجوا می‌کنند که تاریخ مواضع انقلابی، آرمان‌خواهی، استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی به پایان رسیده است و باید دور دیگری را آغاز کنیم! آنها چون درک دقیقی و عمیقی از پایان تاریخ یک انقلاب و یک نظام با در هم تنیدگی تاریخی وقایع و رخدادها ندارند مانند گذشته تصور می‌کنند که وقایع مهم تاریخی، تصویری جز شکست یا پیروزی را القاء نمی‌کند. در حالی که امروز ما با حوادثی روبه‌رو هستیم که به سرعت با یکدیگر برخورد می‌کنند ولی نمی‌توان از این برخوردها معنای فروپاشی یا شکست و پیروزی را استنباط کرد. چنان که امریکا در ویتنام، کره، عراق، سوریه و... قدرت مسلط و اشغالگری بی‌رحم و خونریز بود اما تصور معناداری از پیروزی برای این رژیم متجاوز وجود نداشت.

برخورد پاره‌ای از حوادث هر چند هم مهم باشد، به خودی خود معنای شکست و پیروزی ندارد بلکه نشان‌دهنده در هم تنیدگی رخدادهای تاریخی است که ممکن

۱. همان، ص ۲۹۸-۲۹۷.

۲. همان، ص ۲۹۸.





است تصویری غلط از دورنمای تاریخی به ما القا کند که خود این تصور مایه شکست باشد نه آن حوادث. مثل تصویری که دولتمردان ایران در مذاکرات ترکمانچای گرفتار آن شدند و آن خفت تاریخی را بر مردم ایران تحمیل کردند. یا تصور غلطی که دکتر مصدق نسبت به امریکا داشت و فکر می کرد می تواند برای ایستادگی در مقابل استعمار انگلیس به امریکا تکیه کند ولی دیدیم به رغم اینکه مصدق پای امریکایی ها را در منافع استراتژیک نفت در ایران گشود و بیش از یک ماه در امریکا با سران این کشور مذاکره مستقیم کرد تا شاید بتواند با کمک امریکایی ها از زیر فشار تحریم همه جانبه انگلیس ها خلاص شود، امریکایی ها نه تنها گره ای از گره های خود خواسته دولت مصدق را باز نکردند بلکه با انتقال نتایج مذاکرات به انگلیسی ها شرایط را برای شکست مصدق فراهم ساختند. بر اساس اسناد موجود، همین مذاکرات زمینه های کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و سقوط دولت وی را فراهم کرد و تمام دستاوردهای نهضت ملی شدن نفت بر باد رفت. یا مثل مذاکرات برجام که دولتمردان ایران تصور می کردند در این مذاکرات چیزی به دست خواهند آورد ولی دیدیم که به تعبیر رهبر انقلاب اسلامی، امریکایی های متقلب، نقد را گرفتند و بدعهدی و خیانت کردند.

تصور غلط دیوانسالاری دولت تدبیر و امید از دورنمای تاریخی تحریم ها و نداشتن تحلیل دقیق از ناز و غمزه ها و بازی های چشم و ابروی شیطان بزرگ، آنها را به پای میز مذاکره ای کشاند که نه تنها مشکل محیط زیست، اشتغال، صنعت و آب خوردن مردم را حل نکرد (معضلاتی که رئیس جمهور گفته بود تنها با برجام حل خواهد شد) بلکه به جای زیاد شدن منابع آبی و احیا شدن بانک ها، نه فقط بخشی از ذخایر ارزی کشور به خاطر سوءمدیریت و ناتوانی دولتمردان در این شرایط سخت به باد داده شد بلکه کشور گرفتار کودی تورمی به مراتب بدتر از قبل از برجام گردید. اینها نشان می دهد که برخلاف ادعای آقای آقای رئیس جمهور که گفتند:

این که می گویم تحریم ظالمانه باید از بین برود، بعضی ها چشم هایشان را زیاد نچرخانند! تحریم های ظالمانه باید از بین برود تا سرمایه بیاید، تا مسئله محیط زیست حل شود، تا اشتغال جوانان حل شود، تا صنعت جامعه حل شود، تا آب خوردن مردم حل شود، تا منابع آبی زیاد شود، تا بانک های ما احیا شود... عده ای در داخل هم نمی دانستند تحریم چیست...

ظاهرأ خود ایشان نمی دانستند تحریم چیست و تحریم کننده چه جانور خطرناک و عنودی است که مذاکره، تعهد، عهد و قرارداد را به بازی می گیرد و برای هیچ دولت و ملت و سازمانی ارزش قائل نیست.

با این تفصیل، سرعت فزآینده تحولات تاریخی و عدم اطمینان از منحنی حرکت آن به ما می گوید نه تنها تاریخ انقلاب اسلامی پایان نیافته بلکه وقایع تاریخی این انقلاب با سرنوشت ملت های منطقه و حتی بخشی از جهان به گونه ای در هم تنیده شده است که غربی ها برای گریز از نتایج این درهم تنیدگی، ساده لوحانه ترین روش را انتخاب کردند و آن پاک کردن صورت مسئله به جای حل مسئله است. از یک طرف معروف ترین استراتژیست های غربی می گویند:

اسلام در مقام یکی از مهم ترین مذاهبی که گرایش به آن شدید است... در عصر حاضر به نیروی محرکی تبدیل شده است که نابرابری را از طریق انکار نوگرایی غربی طرد می کند... و این نوگرایی را اساساً فاسد می داند و در حال حاضر متفکران اسلامی در تلاش تدوین نوعی از مفهوم نوگرایی هستند که اجازه می دهد جوامع اسلامی از دستاوردهای تکنولوژیکی تمدن غربی منهای مفاسد فرهنگی آن بهره مند شوند...^۱

و از طرف دیگر می گویند تاریخ انقلاب اسلامی به پایان رسیده است و جهان تا سال ۲۰۲۵م چیزی به نام جمهوری اسلامی نخواهد داشت و پیوسته به ما القا می کنند که اگر سازش نکنیم، اگر عقب نشینی نکنیم، اگر از آرمان های انقلابی دست نکشیم، اگر مذاکره نکنیم، اگر پیوسته دم از استقلال و آزادی بزنیم باید خود را برای یک جنگ خانمان سوز با غرب آماده کنیم.

واقعیت آن است که چشم انداز تحولات منطقه ای و جهانی به ما می گوید در شرایط فعلی نه بازی مذاکره برای ملت ایران گشاینده فروبستگی هاست و نه پرهیز از مذاکره بر خلاف تبلیغات دامنه دار دیوانسالاری فرسوده و از کار افتاده فعلی، پیام آور جنگی خانمان سوز خواهد بود. اتخاذ راهبرد «نه جنگ و نه مذاکره» توسط رهبر انقلاب اسلامی از نظر منطق تاریخی هوشمندانه است و بر قواعدی تکیه دارد که فهم این قواعد برای جامعه انقلابی راهگشاست. منطق این راهبرد را می توان در

۱. زیبگنیو برژینسکی، خارج از کنترل: اغتشاش جهانی در طلیعه قرن بیست و یکم، ترجمه عبدالرحیم نوه ابراهیم، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۲۰۵.



اصول زیر خلاصه کرد:

۱. چرا جنگ نخواهد شد؟

همان طوری که رهبر انقلاب فرمودند، جنگ دو طرف دارد که یک طرفش ما هستیم و شروع کننده هیچ جنگی نخواهیم بود. می ماند طرف دیگر که باید ببینیم از جنبه عقلی و تاریخی امکان آغاز جنگ در ایران و احتمال پیروزی دارد یا خیر؟

باز خوانی شرایط سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژیک امریکا از زبان معروف ترین استراتژیست های امریکایی که سال ها در ردیف مشاوران امنیت ملی دولت عمل می کردند به ما می گوید از بعد از پیروزی انقلاب اسلامی یعنی از سال ۱۹۸۰ م هژمونی اقتصادی، سیاسی و حتی ایدئولوژیک امریکایی ها در جهان رو به افول گذاشته است و امریکا توانایی ورود به مناقشات نفس گیر و هزینه بری چون جنگ را به تنهایی نخواهد داشت؛ مگر اینکه با ایجاد هم گرایی هزینه را سرشکن کند. بهترین اثری که در این رابطه نوشته شده، کتاب *خارج از کنترل* برژینسکی یکی از مشاوران شورای روابط خارجی از حزب دموکرات است که مشاور امنیت ملی کارتر نیز بود. او در این کتاب، فضای جهانی در قرن ۲۱ بعد از سقوط شوروی را ترسیم می کند و نقش امریکا را در این فضا نشان می دهد. از آنجایی که امریکا پرستان داخلی ارزیابی های ناتوانی این کشور و افول جهانی آن را از زبان تحلیل گران داخلی افسانه بافی می خوانند، مستندات راهبردی نه جنگ و نه مذاکره را به این کتاب حواله می کنیم.

برژینسکی در فصل سوم این کتاب می نویسد:

تاریخ به ما آموخته است که نفوذ و تسلط یک ابرقدرت نمی تواند همیشگی باشد مگر این که پیامی جهانی بر پایه عدالت خواهی و خیراندیشی داشته باشد و این تجربه روم و فرانسه و بریتانیای کبیر است. این پیام باید از اصالت اخلاقی و معنوی برخوردار و در سلوک و رفتار سرمشقی برای سایرین باشد. در غیر این صورت عدالت خواهی و نیکوکاری کوتاه بینانه و به اصطلاح ملی به پوچی و نخوت ملی، عاری از هر جاذبه جهانی خواهد انجامید و سرانجام هم طرد خواهد شد کما



این که در مورد امپراتوری روسیه چنین شد.^۱

در بخش چهارم اثر خود می‌نویسد: بیست معضلات اساسی داخلی در امریکا وجود دارد که اگر بر طرف نشود توانایی این کشور در رهبری جهانی را مورد تردید قرار می‌دهد. ۱. اولین و بزرگ‌ترین معضل بدهی امریکا است. در حال حاضر (۱۹۹۳م) بدهی مالی امریکا به بیش از چهار تریلیون دلار (چهار هزار میلیارد دلار) بالغ می‌شود که این رقم در سال ۱۹۹۱ کسری بودجه‌ای نزدیک به ۴۰۰ میلیارد دلار به همراه داشته است. این بدهی که هر روز هم افزایش می‌یابد بار سنگینی بر دوش آینده امریکا خواهد گذاشت. باری که افزون بر ایجاد بحران، جنبه تخریبی نیز خواهد داشت.^۲

ارقام برژینسکی مربوط به بیست و پنج سال پیش است و همان‌طوری که وی پیش‌بینی کرده بود رقم بدهی‌های امریکا که عموماً صرف ماجراجویی‌های توتالیتاریستی در خارج از مرزها شده است، بنابر گزارش رسانه واشنگتن اگزامینر، امروز به رقم وحشت‌انگیز بیست و یک تریلیون دلار رسیده است. یعنی جمعیت ۳۲۵ میلیون نفری امریکا هر کدام بیش از شصت هزار دلار بدهی دارند که باید از حساب آنها پرداخت شود. ۲. کسری موازنه تجاری؛ ۳. کاهش سطح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری؛ ۴. فقدان قدرت رقابت صنعتی با اروپا، ژاپن و چین؛ ۵. کاهش سطح رشد تولید در مقایسه با رقبای اصلی و افزایش اعتراضات و اعتصابات کارگری و کاهش اخلاق کاری؛ ۶. وضع نامناسب بیمه‌های درمانی و کاهش سطح متوسط عمر و افزایش مرگ و میر کودکان نسبت به اروپا و ژاپن؛ ۷. کیفیت ضعیف آموزش متوسطه و بی‌سوادی عملی بیش از ۲۳ میلیون امریکایی (این رقم امروز از مرز ۴۴ میلیون هم گذشته است)؛ ۸. زوال شالوده‌های اجتماعی و انحطاط ارزش‌های مدنی. این معضل شهرهای بزرگ امریکا را فرا گرفته است و محله‌های فقیرنشین در وضعی شبیه جهان سوم قرار دارند؛ ۹. حرص و طمع طبقه ثروتمند؛ ۱۰. نارضایتی ناشی از نظام قضایی امریکا که در دنیا بی‌سابقه است؛ ۱۱. ریشه دواندن مشکل فقر و تبعیض نژادی. شرم‌آور است که یک نفر از هر سه سیاهپوست برابر آمار ۱۹۹۲م زیر خط فقر زندگی می‌کند... یعنی نزدیک به ۳۵ میلیون و هفتصد هزار امریکایی بر اساس آمارهای ۱۹۹۲م زیر خط فقر زندگی می‌کنند؛ ۱۲. گسترش جنایت و

۱. همان، ص ۱۰۵.

۲. همان، ص ۱۱۹.





خسونت؛ ۱۳. گسترش فرهنگ اعتیاد؛ ۱۴. رشد روحیه ناامیدی اجتماعی؛ ۱۵. بی‌بندوباری جنسی؛ ۱۶. تبلیغ گسترش فساد اخلاقی؛ ۱۷. روحیه بی‌تفاوتی در میان اقشار جامعه؛ ۱۸. ظهور چندفرهنگی بالقوه تفرقه‌افکن؛ ۱۹. ظهور بن‌بست در نظام سیاسی؛ ۲۰. گسترش فزآینده احساس پوچی معنوی.^۱

اینها فهرست مهم‌ترین معضلاتی است که برژینسکی در کتاب خود از آنها یاد می‌کند و معتقد است که فهرست یادشده شامل سه مقوله گسترده و در عین حال دارای نقاط مشترک اقتصادی، اجتماعی و حتی متافیزیکی است. مقوله اول مستقیماً به توان امریکا برای مقابله و رقابت با رقبای اقتصادی مربوط است و مقوله دوم به شرایط کیفیت زندگی در جامعه امریکایی و مقوله سوم ارزش‌ها و اعتقاداتی را در بر می‌گیرد که معرف ویژگی، سرشت و ماهیت امریکاست.^۲

در نتیجه از نظر این متفکر امریکایی، امریکا نه تنها نمی‌تواند ژاندارم جهانی باشد بلکه نمی‌تواند بانکدار یا حتی موعظه‌گر جهانی نیز باشد؛ زیرا امریکا برای قرار گرفتن در مقام ژاندارمی جهانی نیازمند مشروعیت است و برای بانکداری جهانی باید نقدینگی کافی داشته باشد و برای موعظه‌گری جهانی باید عاری از هر گونه فساد و آلودگی باشد.^۳

ارزیابی استراتژیک رهبر معظم انقلاب در خصوص اتخاذ راهبرد نه جنگ و نه مذاکره از این جهت یک ارزیابی عقلانی است که شرایط ورود مستقیم در یک جنگ تمام‌عیار با ایران برای امریکایی که تاکنون جنگ‌های نیابتی زیادی را به راه انداخته و در تمامی آنها با شکست‌های سنگین مواجه شده است، فاقد منطق عقلانی است. کشوری که فاقد چنین ویژگی‌هایی است به قول برژینسکی تنها از یک طریق می‌تواند خودش را در جهان اثرگذار نشان دهد و آن هم شرارت‌پیشگی است. از این جهت اکنون ما با امریکایی روبه‌رو هستیم که گرفتار جنون سازمان‌یافته تهدید، تحریم و شرارت‌پیشگی علیه ملت‌های آزاد و مستقل شده است و این جنون نه تنها به خونریزی‌های خارج از تصور در افغانستان، عراق، سوریه، یمن، بحرین، مصر و سایر سرزمین‌های اسلامی انجامید بلکه با جاه‌طلبانه‌ترین و ظالمانه‌ترین شیوه‌ها بر کنترل شرایط بیرونی و درونی ملت آزاد و مستقل ایران به نمایش گذاشته شد.

۱. همان، ص ۱۲۲-۱۱۸.

۲. همان، ص ۱۲۳-۱۲۲.

۳. همان، ص ۱۶۷.

۲. چرا مذاکره نخواهیم کرد؟

منطق سیاست به ما می‌آموزد که با یک دولت شرارت‌پیشه نباید با پیش‌فرض مدخلیت و موضوعیت شیخ موقعبت جنگی روبه‌رو شد و به بهانه همین شیخ به او امتیاز داد. مذاکره با آدم شرارت‌پیشه به نوعی شرارت‌های او را رسمیت می‌بخشد و این همان منطقی بود که از ابتدای انقلاب، خمینی کبیر با استفاده از آن راه نفوذ امریکا را به درون دیوانسالاری ایران مسدود کرده بود. امام خمینی می‌دانست مذاکره با امریکا یعنی به رسمیت شناختن تمام شرارت‌هایی که این کشور در طول دوران گذشته نسبت به ایران روا داشته بود؛ یعنی به رسمیت شناختن کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ که در رأس شرارت‌های امریکا قرار داشت؛ یعنی به رسمیت شناختن غارت ثروت ملی ایران؛ یعنی به رسمیت شناختن کاپیتولاسیون؛ یعنی به رسمیت شناختن جنایات شاه که به دستور امریکا نهضت ۱۵ خرداد را به خاک و خون کشید؛ یعنی به رسمیت شناختن طرح‌های اصلاحات نمایشی شاه برای نابودی کشاورزی ایران؛ یعنی به رسمیت شناختن مقابله با انقلاب اسلامی؛ یعنی به رسمیت شناختن جنایات ۹ دی ۵۶، ۲۹ بهمن ۵۶ و ۱۷ شهریور ۵۷؛ یعنی به رسمیت شناختن کشتار مردم در دفاع مقدس؛ یعنی به رسمیت شناختن سلاح‌های شیمیایی؛ یعنی به رسمیت شناختن جنایت هواپیمای مسافربری که توسط این دولت شرور سرنگون شد و یعنی...

برای همین امام می‌گفت مذاکره با امریکا را می‌خواهیم چه کنیم! رابطه ما با امریکا رابطه گرگ و میش است. در کجای تاریخ میش‌های مظلوم به ضیافت گرگ‌ها رفتند و بر سفره گرگ‌ها نشستند. منطق بی‌فایده بودن مذاکره که از ابتدا رهبر انقلاب بر آن تأکید داشتند ولی دیوانسالاری ما گوش شنوایی برای آن نداشت، بر همین اساس استوار بود.

خود امریکایی‌ها هم از همین منطق در روابط با ما استفاده می‌کنند. کسینجر در کتاب *دیپلماسی/ امریکا در قرن ۲۱* می‌نویسد:

باید بحث در مورد روابط ایران و امریکا از تفکرات و اندیشه‌های تئوریک فراتر رود. اگر قرار بر بهبود روابط ایالات متحده با رژیم اسلامی ایران است باید این مسئله با کنار گذاشتن صدور انقلاب از طریق زور و براندازی!! مهار کردن تروریسم و پایان دادن به مداخله





در روند صلح خاورمیانه منوط شود، همچنین باید پیشرفت در بهبود روابط با توجه به تلاش ایران برای دستیابی به موثک‌های دوربرد و سلاح‌های هسته‌ای انجام شود.^۱

یعنی تمام قواعدی که به منافع حیاتی، حساس و مهم ما وابسته است باید در این منطق به کناری نهاده شود.

البته ادبیات سیاسی این منطق ارزش بحث ندارد چون اساساً از توهّمات امریکایی‌ها و علاقه آنها در انتخاب اصطلاحات و واژگان مورد نظر خودشان پیروی می‌کند و این اصطلاحات به کلی با واقعیت‌ها فاصله دارد، لیکن منطق درونی این ادبیات همان منطق گرگ و میش است که امام به این مضمون اشاره فرموده بود. این منطق هیچ روزنه امیدی برای عقلی و انسانی شدن امریکایی‌ها باقی نمی‌گذارد. همه آنهايي که در کی از سیاست دارند می‌دانند که منطق سیاست چیرگی یا پیروزی بر دشمنی‌ها و کینه‌ورزی‌های واقعی یا مجازی و برقراری صلح در صورت لزوم با بیشترین دوستی ممکن میان قوم‌ها، ملت‌ها و دولت‌هاست. این نخستین وجه مشترک سیاست را می‌توان از وجهی مثبت و از وجهی منفی در نظر گرفت. در وجه منفی، هنگامی که سیاست در ارتباط با حضور دشمن بیرونی مطرح می‌شود یکی از نقش‌های اساسی واحد سیاسی، پاسداری از اجتماع در برابر تهدیدهای بیرونی دولت‌های دیگر است. دولت‌هایی که در پی سرکوب یا نابودی این اجتماع‌اند. در چنین صورتی مسئله اصلی واحد سیاسی دست زدن به اقدامات است تا به استقلالش احترام گذارند یا استقلال از دست رفته‌اش را باز یابد. این اقدام می‌تواند با عمل نظامی یا گفت‌وگو یا هر دو باشد. بر پایه اصل پیش‌بینی بهترین حالت، هر حکومتی وظیفه نگهداری و آماده‌سازی ارتش خود را به دوش دارد و باید آن را با کارآمدترین افزارهای ممکن مجهز کند تا بتواند دشمن را از تهاجم اجتماعی منصرف سازد یا در صورت حمله به کشور بجنگد یا در صورت اقتضاء به کار و زاری پیش‌گیرانه دست زند. یکی از تاکتیک‌ها، تاکتیک دیپلماسی است که می‌تواند دفاعی یا

۱. هنری کسینجر، دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۱، ص ۳۲۹.

تهاجمی باشد. این تاکتیک راه و روش یا قاعده‌ای است که می‌کوشد اختلاف‌ها را از راه مذاکره و بر پایه سازش حل و فصل کند.^۱

این پاراگراف را از آن جهت از یک متفکر غربی انتخاب کردم تا بدانیم مذاکره حتی در راهبرد استراتژیست‌های غربی، وقتی وجوه منطقی و عقلانی دارد که اولاً ناظر به مباحث مربوط به وظیفه نگهداری و آماده‌سازی ارتش یک ملت برای مقابله با دشمن نباشد. ثانیاً طرف مذاکره همزمان هم هوادار قاطع مذاکره نباشد و هم دشمن سرسخت راه حل‌های مبتنی بر سازش. مذاکره با دولتی که در سند راهبردی استراتژی امنیت ملی خود که یک سند رسمی دولتی است، آشکارا از ساقط کردن نظام جمهوری اسلامی تا سال ۲۰۲۵ سخن به میان می‌آورد دارای چه منطق عقلانی است؟ و دیوانسالاری دولت تدبیر و امید با کدام عقل سیاسی و دیپلماتیک این گونه، محور شرارت در منطقه و ویروس مخرب تفرقه و نفاق را به رسمیت شناخت؟

به قول خانم ژولین فروند متفکر فرانسوی سیاست:

باور به این که هر مذاکره‌ای از اساس سودمند، خردمندانه و پارسایانه است و از چنین باوری ایده‌ای ناب به معنای دیپلماسی بی‌آلایش ساختن یعنی دیپلماسی که تنها در پی قانع کردن است بی‌آنکه به هیچ یک از ابزارهای فشار مستقیم یا غیر مستقیم دست یازد، خطایی است سنگین با پیامدهای بسیار سنگین‌تر...^۲

مذاکره به عنوان رویدادی سیاسی بر پایه تناسب نیروها انجام می‌گیرد و همزمان با توافق به مسئله امنیت از موضع قدرت نیز توجه دارد؛ نه به تعبیر رهبر ما که فرمودند نقدها را دادیم و چیزی نگرفتیم. بنابراین چرا از این جهت نیز استراتژی «نه مذاکره» در کنار «نه جنگ» یک راهبرد عقلانی است؟ چون بازی مذاکره توسط امریکایی‌ها در خدمت تمایلات برتری جویانه که زیر مذاکره نه پنهان، بلکه آشکار بود، قرار دارد. یعنی شبح جنگ را چنان واقعی نشان می‌دهند که شما در چنین مواقع حساس و بحرانی به خوب و بد نیاندیشی بلکه از میان بد و بدتر یکی را انتخاب کنی. و این همان منطقی بود که در مذاکرات ترکمانچای روس‌ها و انگلیس‌ها و در مذاکرات

۱. تمام این پاراگراف از کتاب ژولین فروند نقل شد. برای مطالعه بیشتر رک: ژولین فروند، سیاست چیست؟، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران، آگه، ۱۳۸۳، ص ۵۳.

۲. همان، ص ۵۶.





برجام^۱ امریکایی‌ها از آن استفاده کردند تا پیامدهای سنگینی را بر ملت ایران تحمیل کنند و از آنجایی که ویژگی دیوانسالاری دوره قاجاریه با دیوانسالاری امروزی تفاوت بنیادی ندارد و هر دو دیوانسالاری در انتخاب کارگزاران از پیوستگی‌های قومی و قبیله‌ای، جناحی، بانندی و جریانی استفاده کرده‌اند تا حدودی نتایج این مذاکرات به هم نزدیک است.

به تعبیر فرزند، تا زمانی که طرفین قرارداد به مواد موافقت‌نامه احترام گذارند، مذاکره می‌تواند عامل صلح به شمار رود اما روشن است که همین مذاکره می‌تواند در خدمت گرایش برتری جویانه که زیر گرایش صلح‌طلبانه پنهان شده باشد، درآید. یا برای طرح‌های سلطه‌جویانه یا تثبیت مقاصد تهاجمی به کار گرفته شود و حتی گاهی می‌تواند به فاجعه‌ای سیاسی بی‌انجام^۲.

همه بحث‌هایی که توافق برجام برانگیخت به گونه‌ای ابهام‌آمیز مذاکره را به نمایش می‌گذارد و روشن می‌کند که راهبرد «نه جنگ و نه مذاکره» یک راهبرد عقلانی است و کسانی که هنوز بر تنور مذاکره می‌دمند اگر نگوئیم فاقد شعور سیاسی هستند باید بگوئیم یا مزدور بیگانه هستند یا از اساس دشمنانی هستند که به لباس دوست آمده‌اند یا همان تعبیر ملایم رهبر انقلاب را به کار گیریم که ترسوهایی هستند که شأنیت به دست‌گیری سرنوشته مردم در این شرایط حساس را نداشتند ولی از بد حادثه امور توسط مردم به آنها واگذار شده است و جبهه انقلاب باید با تمام انرژی مواظب باشند تا این ترسوها به دروازه خودی گل نزنند.

۱. رک: حسن روحانی، امنیت ملی و دیپلماسی هسته‌ای، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۹۰، ص ۱۹. نویسنده معتقد است در دنیای سیاست و در مقاطع بحرانی و حساس کمتر انتخابی بین خوب و بد وجود دارد. معمولاً انتخاب بین بد و بدتر است. برای قضاوت نسبت به یک اقدام تنها نباید فواید و آثار مثبت آن را اندازه‌گیری کرد بلکه باید توجه کرد که اگر آن کار انجام نمی‌شد کشور با چه شرایطی روبه‌رو می‌گردید. شاید تأخیر در راه‌اندازی یک مرکز تولیدی یا تعلیق تولید برای چند ماه در نگاه اولیه عملی مفید ارزیابی نشود، ولی همزمان به این سؤال هم باید پاسخ گفت که اگر همان عمل صورت نمی‌گرفت با چه پیامدهایی مواجه بودیم... با این منطق نویسنده، ما نباید از خیانت و خدمت کسی در تاریخ حرف بزنیم. نباید قاجارها را به خاطر از دست دادن سرزمین‌های شمالی، افغانستان، بلوچستان و انعقاد کاپیتولاسیون شمامت کنیم. باید ببینیم اگر این کارها را نمی‌کردند چه خسارت دیگری بر ما وارد می‌شد. همچنان که این منطق به ما می‌گوید کودتای رضاخان را هم نباید محکوم کنیم، چون معلوم نیست اگر کودتا نمی‌شد چه اتفاقی می‌افتاد و ایضاً کودتا علیه مصدق و مبارزه علیه رژیم شاه و اقدامات رژیم پهلوی و دخالت‌های امریکا در ایران و... به نظر می‌رسد نویسنده درک درستی از عواقب فرمایشات خود برای تاریخ یک ملت نداشته است و این حرف شبیه همان حرفی بود که در مناظرات انتخاباتی به رقیب گفت: من سرهنگ نیستم و حقوق‌دانم. گویا آنجا هم فراموش کرد که اگر هر مصیبتی سرهنگ‌هایی مثل رضاخان بر ایران تحمیل کردند به فتوای حقوق‌دانانی چون فروغی بوده است!!

۲. همان، ص ۵۶.

نتیجه

ما باور نکرده‌ایم نیروهایی که در خدمت جنون توتالیتری امریکا و شرارت‌های آن در داخل ایران و در منطقه عمل می‌کنند فقط در قالب گروه‌های تروریستی منافقین، سلطنت‌طلب‌ها، کمونیست‌ها، طالبان، داعش و سایر اراذل و اوباش ساماندهی شده‌اند. ما می‌دانیم این نیروها در قالب‌های روشنفکری، آزادی‌خواهی، حقوق بشری، اصلاح‌طلبی، اصول‌گرایی، دموکراسی‌خواهی، در قالب جمعیت‌های دوستدار محیط زیست، جمعیت‌های زنانه (فمنیستی)، در قالب جریان‌های ملی - مذهبی، در پوشش جمعیت‌های توحید و تعاون و صدها گروه و جمعیت در دانشگاه‌ها، مراکز تعلیم و تربیت، رسانه‌ها، شبکه‌های به‌ظاهر مردمی و بشردوستانه و از همه مهم‌تر در دیوانسالاری ایران با انگیزه‌ها و تمایلات متفاوت در خدمت این جنون هستند. اما بهترین پاسخ برای غرب پرستانی که تلاش می‌کنند با شیخ جنگ و بازی مذاکره فضا را برای سازش و عقب‌نشینی از مواضع انقلابی و آرمان‌های امام خمینی و بازگشت امریکا به ایران فراهم سازند، برآورد برژینسکی در پایان کتاب *خارج از کنترل* است. این برآورد پیام روشنی به همراه دارد و سازش‌ناپذیری اسلام ناب محمدی با اسلام امریکایی را بر ملا می‌کند. برژینسکی می‌نویسد:

غرب باید بداند که میلیون‌ها مسلمان سراسر جهان مجذوب او نخواهند شد زیرا آنها غرب را به عنوان مظهر اشاعه فرهنگ مصرف‌گرایی، فرهنگ غیر اخلاقی و فرهنگ بی‌دینی [و اضافه شود: فرهنگ تجاوز، فرهنگ ضد بشری، فرهنگ بی‌عدالتی، فرهنگ کشتار مردم بی‌گناه، فرهنگ دفاع از جنایتکاران و...] می‌شناسند. پیام غرب به ویژه امریکا برای بسیاری از مسلمانان نفرت‌انگیز است... و تلاش غرب برای وانمود کردن اسلام بنیادگرا به عنوان تهدید محوری برای غرب که به‌ظاهر جانشین کمونیسم معرفی شده است، ساده‌اندیشی محض است.^۱

۱. زیبگنیو برژینسکی، همان، ص ۲۲۵.





مقالات



انقلاب‌واژگان

مروری بر پیشینه تاریخی شعر انقلاب اسلامی

سهراب مقدمی شهیدانی

چکیده

مستندات تاریخی فراوانی در دست داریم که نمونه‌های فراوانی از شعر سیاسی با مضامین اسلامی را به دست می‌دهد که در بستر حوادث نهضت امام خمینی، در جای جای ایران سروده شده‌اند. استفاده از زبان شعر، نقش مهمی در پیشبرد وقایع نهضت داشته، روح مبارزه با مظالم پهلوی را، چونان آتش زیر خاکستر در میان توده‌های مردم، زنده نگاه داشته است. این نوشتار با بررسی تعداد زیادی از اشعار سیاسی منتشر شده و بعضاً منتشر نشده، در نهایت یک خط ممتد شعری را برای مخاطب ترسیم می‌نماید که هم مسیر تحولات انقلابی را نشان می‌دهد و هم نمایان‌گر ماهیت و آرمان‌های قیام اسلامی مردم ایران است. بازخوانی تنوع مضمونی، زبانی و ادبی، گستره عظیم شعر انقلاب اسلامی را به رخ می‌کشد که در عین همه تکثراتش، گرد محور امام خمینی به عنوان یگانه راهبر مبارزات اسلامی





مردم ایران، به وحدت می‌رسد. مرور موضوع و موضع شعر انقلاب اسلامی، بخش دیگری از این نوشتار است که تا حدودی عرصه‌های مختلف و افق‌های آینده شعر انقلاب را نشان داده است.

کلیدواژه‌ها: انقلاب اسلامی، پیشینه تاریخی، شعر، شاعران انقلابی، زبان انقلاب

مقدمه

زبان شعر، زبانی جامعه‌شمول است که ذهنیت مردمان عصر انقلاب و جهان زیست ایشان را بهتر از هر زبانی بیان می‌دارد. برخی نویسندگان در تحلیل انقلاب‌ها بر نمادهای ذهنی در جامعه پیش از انقلاب، تأکید فراوان دارند و شروع انقلاب را شاهی بر پایان یک جهان زیست و پدید آمدن جهان زیست تازه، برمی‌شمارند. یعنی زمانی که مردم خود را بر قالب‌بندی جامعه بر اساس آرمان‌ها و ایده‌آل‌های خود از نو صورت‌بندی کنند، در این هنگام جامعه باید خود را تجدید ساخت کند و این امر باید بر مفاهیم و اصولی متفق و موافق شود. لذا سیاست همان «زبان مشترک و در عین حال متناقض بحث و عمل پیرامون مفاهیم اصلی قدرت» است که نمی‌توان از اهمیت و قدرت زبان و مباحثه، در شکل‌گیری و پیروزی یک انقلاب غفلت کرد.^۱

در کنار همه عواملی که در کنار هم گره خورده بودند تا انقلاب اسلامی به حقیقت بپیوندد، ادبیات (منظوم باشد یا منثور، شعر باشد یا شعار و سرود و...) تأثیرات بسیار زیادی در انتقال مفاهیم، تهییج و ترغیب مردم در مبارزه، آگاهی‌بخشی، اطلاع‌رسانی و دمیدن روح حماسه و شهادت‌طلبی داشت.

به واسطه سابقه تاریخی و فرهنگی مردم ایران، استفاده از زبان شعر در انتقال مفاهیم سیاسی-اجتماعی، در افشای ماهیت جنایت‌آمیز رژیم شاه و ایجاد گفتمان جدید^۲ بر اساس مبانی اسلام ناب، بسیار کارگر افتاد. البته شاعرانه‌های عصر مبارزات مربوط به نهضت امام خمینی (ره) آنچنان که باید و شاید، هرگز مورد التفات هنروران و

۱. مصطفی ملکوتیان و وحیده احمدی، «نیروی اجتماعی و تأثیر آن بر شرایط پس از پیروزی در انقلاب فرانسه و انقلاب اسلامی ایران»، *مطالعات انقلاب اسلامی*، س ۸، بهار ۹۰، ش ۲۴، ص ۱۵-۱۴.

۲. مراد از «گفتمان» نه بدان معناست که جامعه‌شناسان ارجمند و انقلاب‌پژوهان محترم تحت عنوان «نظریه‌های گفتمان» مطرح کرده و می‌کنند، چه اینکه انقلاب اسلامی اساساً با کلیشه‌های نظریه‌پردازان علوم اجتماعی و علوم سیاسی-چنان که بایسته و شایسته است- قابل تبیین نیست! بحث تفصیلی در این باب، نیازمند گفتاری مستقل و مبسوط است.

زبان شعر، زبانی جامعه‌شمول است که ذهنیت مردمان عصر انقلاب و جهان‌زیست ایشان را بهتر از هر زبانی بیان می‌دارد

سخن‌شناسان ادب فارسی قرار نگرفته، چنان که تاریخ‌نویسان و مستندنگاران نیز حق این ساحت مظلوم و مغفول در تاریخ سیاسی و اجتماعی معاصر را ادا نکرده‌اند. آنچه می‌خوانید گذری

کوتاه در بوستان شعر ناب انقلاب اسلامی است که تلاش شده برخی آثار و تولیدات ادبی کمتر شنیده شده را شامل باشد. امید آن که این مختصر در پیدایش آثار تفصیلی و تخصصی دیگر به کار آید.

شعر انقلاب اسلامی؛ حقیقتی مستقل و ممتاز

وقتی از «شعر انقلاب اسلامی» سخن به میان می‌آید، ناگزیر باید در آفاق بلندی نظر کرد که طلوع سپیده صبح انقلاب اسلامی را نمایان می‌سازد. این پهن‌دشت زیبای بی‌کرانه، در فرگرد یک تغافل تاریخی، از نظر دور مانده است.

شعر انقلاب اسلامی، تنها واژه‌پرداز و لفاظی نیست، بلکه معبری است به دنیای معانی و مفاهیم بلند و پیچیده؛ مفاهیمی در طراز گستره و اهمیت و جایگاه متعالی انقلاب اسلامی. در شعر انقلاب با انقلابی‌هایی رو به رو هستیم که زبان شعر را به استخدام درآوردند برای ستایش مبارزه با استبداد و استعمار و استکبار. همچنین با شاعرانی مواجه‌ایم که در کاروان انقلاب اسلامی جایی برای خویش جستند تا از تاریخ جا نمانده باشند. این است که چه بسا شعر انقلاب، گاهی در عرصه عروض و قافیه و لفظ، چندان فخیم و فاخر در چشم نیاید، با آن که موضوع و معنایش متعالی و فخیم است. چنان که در آثار برخی انقلابیون شاعر مشاهده می‌شود و چه بسیار شعرهای بلندی که هم در قالب سرآمدند و هم در معنا متعالی.

گرچه این حقیقت در منابع موجود انعکاس درخوری نیافته، اما شعر انقلاب اسلامی هرگز از تحولات نهضت جا نمانده است! امروز وقتی از «شعر انقلاب اسلامی» سخن می‌گوییم، در بسیاری از موارد، شعر روزهای پس از پیروزی نهضت، در ذهن انسباق می‌یابد و کمتر کسی است که جریان شعر انقلاب را همپای تحولات تلخ و شیرین نهضت امام خمینی بیندارد و بشناساند. حال آن که شعر انقلاب، چاووشی خوان حماسه همیشه جاوید کاروان انقلاب اسلامی است. شعر انقلاب، یک جریان پویا و پیوسته جاری است که تاریخ تحولات معاصر در آن تجلی یافته است.





به واسطه سابقه تاریخی و فرهنگی مردم ایران، استفاده از زبان شعر در انتقال مفاهیم سیاسی - اجتماعی، در افشای ماهیت جنایت آمیز رژیم شاه و ایجاد گفتمان جدید بر اساس مبانی اسلام ناب، بسیار کارگرافتاد

فقط و فقط، باید این آئینه زار را خوب بشناسیم و غبار از چهره اش بزداییم تا حقیقت انقلاب را در آن ببینیم، چنان که هست. شعری که از نهتهوی محافل دود گرفته روشنفکران به در آمد و بر زبان عامه مردم زمزمه شد و بذر خروش و خیزش را در دل

جامعه انقلابی ایران اسلامی رویانید.

شعر انقلاب اسلامی اگرچه در برخی وجوه، با شعر عصر مشروطه مشترک است اما هویتی مستقل و ممتاز دارد. در شعر انقلاب اسلامی، مفاهیم دینی و تطبیق‌های تاریخی، به نحو پرشماری بازتاب یافته و مهم‌تر آن که، مفهوم «شهادت‌طلبی» شاه‌بیت این غزل عاشقانه تاریخ است.

شعر انقلاب اسلامی، با عموم مردم سخن می‌گوید، در بند لفاظی‌ها و اغلاق‌گویی‌های روشنفکرانه گرفتار نیامده است، مردم را می‌فهمد، چنان که مردم نیز از فهمش عاجز نیستند. این است که در فضای خفقان‌بار استبداد ظاهر فریب پهلوی دوم و در عصر نضج‌گیری هنر درباری، چه بسیار شعرهای انقلابی که بر زبان عامه مردم زمزمه می‌شود بدون آن که نام شاعر آن را بدانند!

شاعران انقلاب اسلامی، در سست در روز واقعه در کنار مردم ایستادند و به جای توهم‌بافی‌های شبه‌روشنفکری، روزگار حماسه‌سازان را در قالب واژگان ریختند و هر واژه‌شان جرعه‌ای جان‌افزا به تشنگان خروش و خیزش هدیه کرد؛ چنان که مردمان کوچه و بازار با هم آوایی و هم‌زبانی، شعر انقلاب سرودند و بازتابی از نظم شاعرانه در دل طوفان حوادث شدند. در این زمانه غریب البته، همه حوادث تلخ و خونین نهضت امام خمینی، در پشت شیشه‌های دود گرفته عینک شاعران غیر مردمی و شعر فروشان درباری، تار و تاریک و محو ماند! و آنان در همه آن سال‌های پر حادثه روزه سکوت گرفتند و از عشق‌های ارزان‌شان سرودند و نان خون‌آلوده به نرخ روز خوردند!

کرامت‌تراشی روشنفکران ضد انقلاب برای شعر درباری

عجب و عجیب آن که تاریخ‌نگاران طرفدار پهلوی، امروز نقطه عطف انقلاب و نخستین جرعه نهضت در سال ۵۶ را به «شب‌های شعر کانون نویسندگان»

در شعر انقلاب با انقلابی‌هایی
رو به رو هستیم که زبان شعر
را به استخدام درآوردند برای
ستایش مبارزه با استبداد و
استعمار و استکبار

نسبت می‌دهند و بر آن‌اند که فضای باز سیاسی
دیκτηه شده توسط کارتر و به دنبال آن فعال
شدن مجامع روشنفکری و برپایی شب‌های شعر
و به خشونت کشیده شدن این جلسات، عامل
ایجاد جرقه انقلاب در سال ۵۶ بوده است.^۱

صد البته که این دوستان به اصطلاح «انقلاب پژوه» در سال‌های سرد و سخت
مبارزات مردم ایران از سال ۴۲ تا ۵۶، هیچ نشانه‌ای از تحرک و اعتراض حضرات
شاعر پیشه به دست نمی‌دهند تا در یابیم که پیشینه و کارنامه جرقه‌سرایان سال
۵۶ چه بوده است! و باز این دوستان نمی‌نویسند که بعد از به میدان آمدن مردم و
علنی شدن قیام، این شاعران چه سرودند و پژواک شعرشان کدام تکاپوی انقلابی
را موجب شد؟

اگرچه در مورد کارنامه روشنفکران عصر پهلوی بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند،
اما از این منظر کمتر به این جریان پرداخته‌ایم که ایشان در بزنگاه‌های تاریخی
عصر مبارزه، چه می‌خواستند و چه می‌گفتند و از چه می‌سرودند و چه کسی
را می‌ستودند. شاید به عنوان یک نمونه، باز خوانی سخنان بنیان‌گذار «مجله
ادبی سخن» بسیار گره‌گشا باشد. پرویز ناتل خانلری، منتقد، نویسنده و شاعر
شهیر عصر پهلوی در هنگامه وقوع قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ در کسوت «وزیر
فرهنگ» مشغول بود. او بعد از واقعه در جلسه هیئت دولت به رئیس دولت
حمله کرده و علم را به کوتاهی در کشتار مردم مسلمان متهم نموده است که
چرا با شدت عمل بیشتری با مردم معترض در روز ۱۵ خرداد برخورد نشده
است! در واقع از منظر خانلری، می‌بایست نخست وزیر با شدت بسیار بیشتری
در مقابل انقلابی‌های طرفدار امام خمینی برخورد می‌کرده است. خانلری در
آن جلسه چنین می‌گوید:

این طور که بنده دیدم طبقه روشنفکر سخت عصبانی است و بر له
[طرفدار] دولت است و می‌گوید چرا دولت سستی می‌کند و اقدام

۱. مهرداد درویش‌پور، «ترازنامه و چشم‌انداز جنبش دانشجویی ۱۸ تیر»، هوشنگ کشاورز صدر و حمید
اکبری (به کوشش)، تجربه مصدق در چشم‌انداز آینده ایران (مجموعه مقالات همایشی به همین عنوان که
از ۱۳ تا ۱۶ اردیبهشت ۸۰ در دانشگاه الینویز نور دیترون برگزار شد)، ص ۳۰۵.
عیناً و ایضاً همین سخن بی‌راه را پیش‌تر جناب آقای آبراهامیان (نویسنده چپ دیروز و تاریخ‌پژوه لیبرال
امروز)، گفته بود. رک؛ ایران بین دو انقلاب، ص ۶۲۴-۶۲۳.





پس از تبعد امام، آنگاه که همه راه‌های اظهار وفاداری و پشتیبانی از امام (ره) بر مردم بسته بود، سلاح سخنوری در میدان مبارزه به کار گرفته شد و البته در جهت بیداری همگانی بسیار کارگر افتاد

شدید [در برخورد با معترضان] نمی‌کند. مطلب دیگر اینکه شترسواری دولا دولا نمی‌شود؛ [برای سرکوب مخالفان] تصمیم قاطع باید گرفت. اگر سست بگیریم مملکت از میان می‌رود. مسئله مربوط به خودمان نیست. ما می‌توانیم استعفا بدهیم ولی مملکت از بین می‌رود. ما تصمیم قاطع باید بگیریم. ما وقتی یک ستوان دوم اگر عملی کرد او را تعقیب می‌کنیم، به هر صورت حکومت نظامی ضرورت کامل دارد و بسیار شدید باید عمل کرد!^۱

این تنها یکی از هزاران است. گرچه بازخوانی حقایق تاریخی شاید برخی مریدان چشم و گوش بسته را ناخوشایند به نظر رسد اما تا هنگامی که تاریخ به همان گونه که اتفاق افتاده روایت نشود، قدر و منزلت شاعران انقلابی، نمایان نگردد. شاعران و نویسندگان دهه ۴۰ و ۵۰ بیشتر برای مجامع روشنفکری و محافل ادبی می‌نوشتند و توجهی به مسائل و مشکلات عامه مردم نداشتند. در این میان عده‌ای از نویسندگان که با وضع داخلی کشور و ارزش‌های انقلاب اسلامی نمی‌توانستند کنار بیایند، به کشورهای اروپا و امریکا مهاجرت کرده و دور از وطن به کار خود ادامه دادند که در آثارشان مایه‌های ملی، غم غربت و ناخشنودی از انقلاب و ارزش‌های متعلق به آن دیده می‌شد.

سال‌های مبارزه، عصر اوج ادبیات چپ در ایران و جهان است. اما چپ‌ها - در انواع و گونه‌های فکری و رفتاری متفاوت‌شان - به رغم ادعای مبارزه‌جویی، هرگز حاضر نشدند در هنگامه خطر، در کنار مردم بایستند و پژواک شاعرانه‌های فانتزی‌شان نوعاً از نهنوی دوداندود محافل ادبی آن‌سوتر نرفت. البته بسیاری از شاعران و نویسندگان متعهد به روال همان روز و یا با تمایلات مذهبی کار می‌کردند و با سلاح قلم به گونه‌ای مبارزه و اعتراض می‌کردند.^۲

۱. متن کامل مذاکرات هیئت دولت طاغوت در پانزده خرداد ۱۳۴۲؛ اسناد فاش‌نشده‌ای از قیام خونین ۱۵ خرداد، بی‌جا، دفتر هیئت دولت و روابط عمومی نخست‌وزیری، بی‌تا، ص ۲۶.
 ۲. مرضیه رجبی طوسی، «بوی سیب چشم‌هایت آشناست (تأثیر ادبیات بر انقلاب و ادبیات فاخر)»، فرهنگ پویا، ش ۱۹، زمستان ۱۳۸۹، ص ۸۷-۹۰.

آغازین چکامه‌ها در شعر انقلاب اسلامی

در شعر انقلاب اسلامی، مفاهیم دینی و تطبیق‌های تاریخی، به نحو پرشماری بازتاب یافته و مهم‌تر آن که، مفهوم «شهادت‌طلبی» شاه‌بیت این غزل عاشقانه تاریخ است

شعر انقلاب اسلامی در یک نگاه به دو بخش قابل تقسیم است: نخست هویت مستقلی که امروز این جریان شعری را با آن می‌شناسیم و دوم آن قسمی که ریشه در گذشته دارد. در یک نگاه، نهضت ادبی

عصر مشروطه تا حدودی نقطه آغازین بخشی از انقلاب اسلامی است. خصوصاً آثاری از سید احمد ادیب پیشاوری یا شعری که درباره شهادت شیخ فضل‌الله نوری سروده شده است، به نوعی آغازکننده این راه بوده‌اند.

حتماً شعر احمد خوانساری در رسای شیخ فضل‌الله، یکی از واگو‌یه‌های ماندگار در شعر انقلابی معاصر است:

دست حق در دست می‌آمد روان بر پای دار تا بلند آوازه سازد بعد از این آوای دار
آن که در آینه اندیشه می‌بیند خدای کی کند اندیشه از رنج توان فرسای دار
گاه خورشید از عشق خدا بر نیزه‌ها گاه از شوق خدا خورشید بر بالای دار
پر تو خورشید فضل‌الله نوری تافته است جاودان از مشرق خونین و خونپالای دار

در جریان‌شناسی شعر متعهد و انقلابی معاصر، اگرچه از ادبیات مشروطه به خصوص شعر این دوره می‌توان به عنوان یک نقطه آغاز سخن گفت، که هم در لفظ و هم در مضمون شاعران دهه‌های بعدی تأثیر گذار بوده است، لکن دستاوردهای انقلاب مشروطه در بعد سیاسی و اجتماعی، با آغاز دیکتاتوری رضاشاه، یکسره از میان رفت. گرچه در سکوت مرگ‌اندود عصر رضاخانی، تک‌واژه‌های شب‌شکنی گاه از حلقوم حق‌گویان بلند می‌شد اما در کوتاه‌زمانی این فریادسرای‌ها با مشت استبداد، چون بغض در گلو خفه می‌شد. یک نمونه فاخر از شعر انقلابی در عصر رضاخانی، آثار آیت‌الله شیخ یوسف نجفی جیلانی، نویسنده کتاب *ارجمند طومار عفت*^۱ است که در

۱. کتاب *طومار عفت*، از بهترین رساله‌هایی است که در باب حجاب به نگارش درآمده و در زمان خود هفت سال زودتر از تصویب قانون کشف حجاب، به دفاع از موضوع حجاب پرداخته است. مرحوم آیت‌الله جیلانی با همت بلند و بینش عمیق و اطلاعات گسترده دینی و اجتماعی اقدام به تألیف این کتاب نمود. بدین جهت مجرم شناخته شد و توسط عامل رضاخان در گیلان (ژنرال فضل‌الله زاهدی) دستگیر و زندانی و محکوم به شلاق گردید. این عامل مزدور پس از تراشیدن ریش آیت‌الله جیلانی، او را به طرز بی‌شرمانه‌ای در یکی از روستاهای فاقد امکانات آن روز، یعنی ماسوله تبعید کرد. ایشان با تحمل محدودیت‌ها و رنج‌های فراوانی این دوران را سپری نمود. برای اطلاع بیشتر در مورد زندگانی ایشان رک: «زندگی نامه آیت‌الله شیخ یوسف نجفی جیلانی»، <http://www.rangeiman.ir/5771>





ترسیم اوضاع خفت‌بار عصر پهلوی چنین می‌سراید:

ارکان فلک فتاده در چشم ملوک رذلان همه حاکم‌اند در شهر و بلوک
گفتم به فلک، رذل‌پرور شده‌ای خندید که الناس علی دین ملوک^۱
به اعتقاد برخی محققین مهرداد اوستا با شعر «ارمغان غرب»، موسوی گرمارودی،
ظاهره صفارزاده و علی معلم جزو نخستین کسانی بودند که شعر انقلاب اسلامی
را بنا نهادند.^۲ اما واقعیت آن است که شعر انقلاب اسلامی با آن گستره عظیم
و ناشناخته‌اش، بنایی مستحکم و بلندمرتبه است که به این آسانی نمی‌توان
بنیانگذارانش را بازشناخت یا معماری‌اش را در یک یا چند نام منحصر کرد.
بازشناسی هویت و ماهیت شعر انقلاب اسلامی بدون شناخت ریشه‌ها و پیشینه
تاریخی آن ممکن نیست و این نوشتار در پی نشان دادن خط سیر تاریخی شعر اصیل
مبارزه بر اساس مبانی و مفاهیم دینی ناب است.

راهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی، شخصیت بی‌بدیلی
است که در کنار همه فضائل اخلاقی و فکری‌اش، از قریحه بلند شعری نیز برخوردار
بوده و خود از پیشگامان شعر انقلاب اسلامی نیز محسوب می‌شوند. به عنوان نمونه،
امام در توصیف زمانه خفقان رضاخانی، چنین می‌سراید:

از جور رضاشاه کجا داد گنیم زین دیو، بر که ناله بنیاد گنیم
آن دم که نفس بود، ره ناله ببست اکنون نفسی نیست که فریاد گنیم^۳

پیوند حداکثری شاعران انقلابی با مردم، و در هم تنیدگی ادبیات و تاریخ، یکی
از امتیازات شعر انقلاب اسلامی است. همین امتیاز موجب می‌شود که نتوان شعر
انقلاب اسلامی را در هیچ قالبی محصور و محدود کرد، نه در قالب جغرافیا و زبان
خاص، و نه در قالب شخصیت‌های شهیر. در دوران بحران مخاطب و محرومیت
شاعران از پایگاه اجتماعی، شاعران انقلاب از دل مردم جوشیدند و حرف دل آنان
را سرودند و سخن‌شان بر دل مردم نشست. شعر انقلاب اسلامی در همه سال‌های

۱. حسن شمس‌گیلانی، تاریخ‌علما و شعرای گیلان، تهران، کتاب‌فروشی و چاپخانه دانش، ۱۳۲۷، ص ۱۱۱.

۲. «ادبیات انقلاب اسلامی، حیثیت فرهنگی ماست»: گزارشی از نشست‌های تخصصی «درباره شعر انقلاب اسلامی»، گزارشیگر: مؤذنی، جواهر، مجله رشد آموزش زبان و ادبیات فارسی، ش ۱۰۲، تابستان ۱۳۹۱، ص ۷۹-۷۷.

۳. امام خمینی، ایوان اشعار، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۹۲، ص ۳۱۷.

مبارزه، از یک سو با راهبر نهضت ارتباط عاطفی‌اش را حفظ کرد و از دیگر سو بر عهد خویش با مردم باقی ماند. یک نمونه خواندنی و جذاب از همزیستی شعر انقلابی با ادبیات عامیانه، شعری است که چند دهه است که در زبان عشایر جنوب زمزمه می‌شود و حکایتی دارد شنیدنی!

متن این شعر به زبان لری است و در آن با زبان دیالوگ، به ماجرای نامه مرحوم حبیب‌الله شهبازی به امام خمینی در سال ۴۱ اشاره دارد. در این شعر جنگجوی عشایری از امام خمینی درخواست می‌کند که فقط کاغذی حاوی فتوای جنگ و جهاد صادر کند تا او تفنگ به دست بگیرد! متن شعر و ترجمه آن به شرح ذیل است.

متن شعر به زبان لری:

کاغذی آورده تیم آغی خمینی
دستور جنگ وم بده، تو جانشینی
موسید مشتهدم مین دل شیرازم
نیتروم بی قرص شا برنو بسازم
کاغذت وم برس، کاری نیارم
ای روم زر دار بلی برنو ایارم
ترجمه فارسی:
ای آقای خمینی از تو کاغذی می‌خواهم
دستور جنگ به من بده
زیرا تو جانشین [امام زمان (عج)] هستی
امام هم در پاسخ می‌گوید؛
من یک سید مجتهد هستم و نمی‌توانم پای قصر شاه برنو بسازم و برایت بفرستم!
عشایر جواب می‌دهد؛
لازم نیست تفنگ برایم بفرستی
فقط کاغذت [=نامه فتوای جهاد] به من برسد، می‌روم و از درختان بلوط برنو
درمی‌آورم!^۱

۱. کشواد سیاهپور، «تأثیرپذیری ادبیات عامیانه و حماسی ایل بویراحمد از نهضت امام خمینی»، ادبیات انقلاب، انقلاب ادبیات (مجموعه مقالات)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۳۷-۲۳۸؛ کشواد سیاهپور، قیام عشایر جنوب (۱۳۴۳-۱۳۴۱)، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۸، ص ۶۸-۶۷.





شاعران انقلاب اسلامی، درست در روز واقعه در کنار مردم ایستادند و به جای توهم بافی‌های شبه‌روشنفکری، روزگار حماسه‌سازان را در قالب واژگان ریختند و هر واژه‌شان جرعه‌ای جان‌افزا به تشنگان خروش و خیزش هدیه کرد

درست در زمانی که امثال خانلری دستور به هدم مردم انقلابی می‌دهند و از وفاداری روشنفکران به دربار سخن می‌گویند، مردم در گوشه و کنار، سلاح قلم به دست گرفته‌اند و حماسه می‌سرایند و این از عجایب و امتیازات شعر انقلاب اسلامی است.

با وقوع قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و داغ شدن تنور انقلاب و اعتراض، بسیاری از شاعران در آن مقطع زمانی با فریاد تظلم و دادخواهی و با اهتزاز پرچم مبارزه از طریق شعر - و البته نه با زبان رمز و کنایه که به تصریح - به طرفداری از اهداف و آرمان‌های امام خمینی (ره) و مبارزه با سلطنت پهلوی پرداختند. این بیداری ادبی تا پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن‌ماه ۵۷ و روزهای شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی ایران تداوم یافت.

در حقیقت شعر انقلاب اسلامی با ورود آشکار امام به عرصه مبارزه در آغازین سال‌های دهه چهل جاری می‌شود و اولین زمزمه‌های انقلاب و حرکت‌های منظوم به ویژه از قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ مطرح می‌گردد. یکی از عواملی که در آن سال‌ها تأثیر گذاری این قیام را در اذهان مردم ایران بیشتر می‌کرد، بازتاب سریع و متعهدانه واقعه خونین خرداد ۱۳۴۲ در اشعار شاعران انقلابی بود. اگرچه اغلب این اشعار علنی و گاهی بدون نام و نشان منتشر می‌شد اما دهان به دهان تکرار می‌شد و هر روز گوشه‌ای از عمق این فاجعه عظیم را برای مردم به یاد می‌آورد.

یکی از اشعاری که در این زمان خطاب به امام خمینی بیان شده:

آیت‌الله خمینی آیت‌اللهی تورا است

مرجع تقلید مایی حق خونخواهی تورا است

ما درودت می‌فرستیم و سلامت می‌کنیم

روزگار تلخ را شیرین به کامت می‌کنیم

لکه ناحق بر پیراهن پاکت زند

ما مسلمانان بری از اتهامت می‌کنیم

بر علی سوگند و بر جان عزیزانش قسم

شاه را ما عاقبت روزی غلامت می‌کنیم

یا در زمانی که نیروهای رژیم پهلوی به مدرسه فیضیه حمله کرده و طلاب را مورد

شاعران و نویسندگان دهه ۴۰ و ۵۰
بیشتر برای مجامع روشنفکری و
محافل ادبی می نوشتند و توجهی
به مسائل و مشکلات عامه مردم
نداشتند

ضرب و شتم قرار داده و بسیاری را به شهادت
رساندند روی دیوار فیضیه شعارها و شعرهایی
علیه رژیم دیده می شد.

آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک فکر ویران شدن خانه صیاد کنید
ای دل بیا به کعبه مقصود رو کنیم از کشتگان حوزه قم جست و جو کنیم
یا در شعر دیگری آمده است:

بر خاک و خون کشیدند، طلاب بی گناه را آتش زدند ز کینه، عمامه و عبا را^۱
در سال ۴۱ در یکی از اشعاری که به مناسبت الغای تصویبنامه انجمن های ایالتی و
ولایتی سروده شده و به نقش رهبری امام در مبارزه اشاره دارد می خوانیم:

به جان پاک حجج، رهبران این نهضت نثار باد سلام و ثنای نامحدود
علی الخصوص خمینی، بزرگ آیت حق که عاشقانه در این صحنه قد علم فرمود
یگانه رهبر بیدار و پیشوای دلیر که از شهادت خود اجتماع زنده نمود
نمود تکیه به پروردگار و کرد قیام وز آن قیام، شکوه و جلال دین افزود
شجاعت است و صراحت همیشه شیوه اوست بدین دو عامل عرشی رسد به هر مقصود
دل شریعت و تقوا بدو سکون دارد کز این قیام ز رخسار دین، غبار زدود
سلام باد بر این پیشوای آزادی درود بر این رهبر شجاع، درود^۲
مردم اصفهان نیز از هنر شعر در راه پشتیبانی از امام بهره گرفتند و مبارزه و
مخالفت آشتی ناپذیر ملت ایران با رژیم شاه را آشکارا اعلام کردند. یک نمونه از
این اشعار چنین است:

قسم به جان خمینی، زعیم شرع مدار به ره روان حقیقت به حرمت احرار
به خون پاک شهیدان راه آزادی به حق هر که کند با ستمگران پیکار
به مادری که جگر گوشه اش به خون غلتید به کودکی که فکندش، مسلسل اشرا
که شاه خائن بیدادگر، اگر از کین هزار مرتبه کشتار را کند تکرار

۱. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، دفتر اول،
۱۳۹۳، ص ۳۹۵.

۲. همان، ص ۲۳۲. اشعاری که در اینجا ذکر می شود متعلق به آقای محمد حسین بهجتی اردکانی و مربوط
به تاریخ ۱۳۴۱/۹/۱۴ می باشد.





ز دودمان وی و جمله جیره خوارانش به انتقام شهیدان بر آوریم دمار^۱ به دنبال وقوع نهضت خونین ۱۵ خرداد ۴۲ که امام از آن به عنوان «طلیعه نهضت» یاد می‌کنند، هر ساله در سالگرد این واقعه تاریخی، مبارزان از زبان شعر در زنده نگاه داشتن این واقعه، به صورت حداکثری بهره می‌جستند و این اشعار به صورت مکتوب و شفاهی مخاطبان عمومی می‌یافت و در شعله‌ورتر کردن آتش قیام، تأثیر گذار می‌نمود. با آغاز دهه محرم سال ۴۳، مراسم نوحه‌خوانی و عزاداری در منزل امام برپا بود و در لابه‌لای نوحه‌ها، یاد شهدای قیام ۱۵ خرداد زنده نگاه داشته می‌شد. برخی از این نوحه‌ها از قبیل زیر است:

آیت‌الله خمینی رهبر دین مبین آیت‌الله خمینی ای زعیم مسلمین
دهم محرم، عاشورای حسینی ۱۲ محرم، عاشورای خمینی
در سالگرد قمری حادثه ۱۵ خرداد، طی اطلاعیه‌ای با امضای حوزه علمیه قم، ۱۲ محرم عزای عمومی اعلان شد و در این اعلامیه نیز، از زبان شعر استفاده شده بود و طلیعه اعلامیه چنین بود:

«در نیمه خرداد هر آن ظلم که رخ داد یک گوشه ز الطاف ملوکانه شه بود»^۲
از جمله شاعران سرشناس متعهد شعر انقلاب غلامرضا قدسی، شاعر شهیر خراسانی است که بارها به دلیل سرودن اشعار انقلابی به زندان افتاده و شکنجه‌های جسمی و روانی بسیار در این راه دیده و چشیده است. او پیش از وقوع قیام ۱۵ خرداد بارها با زبان رمز، سکوت مرگبار حاکم بر کشور را به تصویر کشیده بود اما بعد از ۱۵ خرداد با زبانی صریح به انعکاس حماسه پرشور مبارزات پنهان و پیدای مردم مسلمان در اشعار خود پرداخت.
قدسی در سالگرد نهضت و در بهار ۱۳۴۳ که رژیم ستم‌شاهی مقاومت‌ها را با خفقان پلیسی در هم شکسته بود و در پی انزوای مبارزه‌جویان مسلمان بود، قطعه «سایبان شعله» را سرود:

۱. رک: همان، ص ۵۷۱؛ گزارشی از حماسه ۱۵ خرداد اصفهان به روایت خاطرات؛ ص ۴۹. شعر از محمدعلی صاعد است.

۲. سید حمید روحانی، همان، ص ۹۴۵.

«سایبان شعله»

بهار آمد و از خرمی نشانی نیست
گلی به دامان بوستانی نیست
سر شک ابر غباری نشست از رخ باغی
که از طراوت و لبخند گل نشانی نیست
مگر ز خلوت گل پر نمی کشد نکهت
که گرم شور و نوا مرغ نغمه خوانی نیست
چه غنچه‌ها که شد از جور باغبان پر پر
خوش آن چمن که گرفتار باغبانی نیست
سکوت مرگ چنان خیمه زد به دامن دشت
که در خروش در این دشت کاروانی نیست
به گوش غنچه نسیم سحر نهانی گفت
در این چمن گل شاداب و شادمانی نیست
در این محیط چنان بسته لب ز بیم صدف
که غیر دیده روشن گهر فشانی نیست
مکن اطاعت فرمان اهرمن و رنه
تو را به سر به جز از شعله سایبانی نیست
چنان گرفته دلم «قدسی» از وطن که مرا
به غیر گوشه ویرانه آشیانی نیست^۱

در دومین سالگرد قیام ۱۵ خرداد، شعری نیمایی و نسبتاً بلند با عنوان «خون‌های جوشان»، در ششمین شماره مجله/انتقام درج شد.^۲ این شعر از حجت الاسلام

۱. محمد طاهری خسروشاهی، «بازتاب قیام ۱۵ خرداد در آثار پیشاهنگان شعر انقلاب»، پانزده خرداد، س ۱۰، بهار ۱۳۹۲، ش ۳۵، ص ۲۷۹-۲۷۸.

۲. یکی از نشریات مخفی طلاب حوزه علمیه، نشریه/انتقام بود که از تاریخ ۲۹ آذر ۱۳۴۳ م/۱۵ شعبان ۱۳۸۴ با استفاده از آیه شریفه «والله عزیز ذو انتقام»- در ضمن نام نشریه- شروع به انتشار نمود و تا تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۴۴/۷ جمادی الآخر ۱۳۸۵ انتشار آن ادامه یافت و جمعاً هشت شماره از آن منتشر گردید. حجت الاسلام سید هادی خسروشاهی در این مورد چنین می‌نویسد:

«این نشریه با محتوایی تقریباً مشابه محتوای مقالات بعثت، اما کمی رادیکال‌تر، توسط آیت‌الله محمد تقی مصباح یزدی، تهیه و تنظیم و تکثیر و توزیع می‌شد... در واقع استاد مصباح، همه کار این نشریه را، از تهیه و نوشتن مقالات و اخبار، تا تایپ و چاپ و حتی بسته‌بندی و توزیع، خود به تنهایی انجام می‌داد و این، علاوه بر همکاری صمیمانه ایشان با نشریه بعثت و نوشتن مقالاتی برای آن و یا شرکت در بعضی از جلسات آن، در زمان انتشار بود...».

رک: سید هادی خسروشاهی، اسناد نهضت اسلامی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پاییز ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۵.



نقطه آغاز شعر انقلاب اسلامی
با آغاز اصل نهضت متولد شده
است و از آن پس، شعر در همه
مراحل نهضت، حضور دارد
و آتشفشان واژگان، تنور
مبارزه را در همه ادوار و فراز و
فرودهای نهضت امام خمینی،
گرم نگاه داشته است

محمد حسین بهجتی یزدی (شفق) است. مرحوم
شفق، از گروه اولین شاعران متعهدی است که بعد
از وقوع قیام ۱۵ خرداد، به مناسبت‌های مختلف از
جمله رثای شهدای ۱۵ خرداد و آزادی امام خمینی،
اشعار حماسی زیبایی سروده است. در اینجا به برخی
از بیت‌های این شعر فخیم اشاره می‌کنیم:

«خون‌های جوشان»
افق امروز چرا سرخ‌تر است
سینه‌اش خونین است
می‌خراشد رخ و خون می‌ریزد
دامنش رنگین است
یارب این منظره چیست؟
راستی این بر و این بوم سیه، ایران است؟
پس چرا ویران است
این همان کشور آباد کهن سال بود؟
راستی بیشه شیران است این؟
پرورشگاه دلیران است این؟
نه، نه! کو شکوه جمشید؟
کو جلال ابدیت که بر آن می‌زد موج؟
چه شد آن کاخ که زنجیر عدالت می‌داد
زینت ایوانش؟
دیگر آن ایران نیست
محبسی ویران است
ملتی پای به زنجیر و اسیر
اندر آن می‌نالند
این افق نیست که بینی از دور
گرد این حبس، حصار یست بلند



که ز خون شهدا
 جا به جا قرمز و خون آلود است
 وه که این صحنه چه در داندوه است
 دیگر این ایران نیست کوره‌ای سوزان است...
 افق امروز ملال‌انگیز است
 می‌خراشد رخ و خون می‌ریزد
 در غم پانزده خرداد است
 تا ابد ننگ از این حادثه بر می‌خیزد
 نرود هیچ ز یاد
 خون زند جوش هنوز
 در تن پاک شهیدان غیور
 خون آن مردم آزاد نیفتد از جوش
 آری این شعله نگردد خاموش
 هرگز آرام نگیرد این موج
 تا ز بن برکنند ریشه بیداد سیاه
 به امید آن روز...^۱

نعمت میرزازاده (م. آزر م) - صرف نظر از عاقبت سیاسی و فکری و فرجام ادبی‌اش و تنها به لحاظ اهمیت تاریخی - از جمله شاعرانی است که در توصیف و ستایش نهضت امام خمینی اشعار خوبی دارد. در میان آنها قصیده «به نام تو سوگند» جدا از صلابت کلام، اولین شعری است که در آن از رهبر انقلاب با تعبیر «امام» یاد می‌شود.^۲ این شعر در سال ۴۳ سروده شده و جالب آن که امام در نامه خود به جناب حجت‌الاسلام والمسلمین محمد حکیمی در آبان ۱۳۴۸، به این شعر اشاره کرده

۱. محمد قبادی (به کوشش)، *خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین محمد حسین بهجتی (شفیق)*، تهران، سوره مهر، ۱۳۸۸، ص ۸۳.

۲. نخستین شخصیتی که عنوان «امام» را برای رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران به کار برد، استاد فرزانه محمد رضا حکیمی بود، که در کتاب *سرود جهش‌ها* که در سال ۱۳۴۲ به رشته نگارش کشید، چنین آورد: «... در این روز و روزگار، دیگر این نشان تشیع را بر کسی ندیدیم و این سخن عزیز شیعی «انتم علی احدی الحسنیین» را از کسی نشنیدیم، مگر از پیشوای شیعی اندیش معاصر و یادگار پیشینه‌های شیعه، امام خمینی...».



است.^۱ بخشی از این شعر در پی می آید:

«مجاهد در بند»

ای ز وطن دور ای مجاهد در بند
ای دل اهل وطن به مهر تو پیوند
نای تو خاموش همچو خشم که در مشت
جان تو در جوش همچون شیر که در بند
ای ز وطن دور ای امام خمینی
ای تو علی را یگانه پور همانند^۲

همین شاعر در سروده‌ای دیگر خطاب به امام خمینی از شهادت آیت‌الله سعیدی یاد کرده و از جنایات رژیم شاه به خلق ایران سخن گفته است. او در این شعر باز هم رهبر نهضت را با لفظ «امام» خطاب می‌کند و چنین می‌سراید:

۱. امام خمینی به تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۴۸ خطاب به جناب آقای محمد حکیمی، به اشعار نعمت آزر م اشاره می‌کند و چنین می‌نویسد:

«بسمه تعالی

رمضان المبارک ۱۳۸۹

جناب مستطاب ثقه الاسلام آقای حکیمی - دامت افاضاته

گرچه جناب آقای آزر م را ملاقات نکرده‌ام لکن تا اندازه‌ای از روحيات ایشان اطلاع دارم. قبلاً هم پس از انتقال به عراق قطعه شعری که حاکی از افکار ایشان تا اندازه‌ای بود ملاحظه نموده‌ام. اینک نیز «پیام» بلند پایه را دیده و از ایشان تقدیر می‌کنم.

این جانب روزهای آخر عمر را می‌گذرانم، و مع الأسف نتوانستم خدمتی به اسلام عزیز و مسلمین بنمایم؛ ملت‌هایی که با جمعیت بسیار انبوه و اراضی بسیار وسیع و ذخایر بسیار گرانبها و سوابق بسیار درخشان و فرهنگ و قوانین آسمانی در تحت اسارت استعمار با گرسنگی و برهنگی و فقر و فلاکت و عقب ماندگی دست به گریبان و در انتظار مرگ نشسته‌اند، [و] دولت‌ها که به دست استعمار تشکیل می‌شوند، جز در خدمت آنها نمی‌توانند باشند. اختلافات موجوده در بین سران دول اسلامی - که میراث ملوک الطوائفی و عصر توحش است و با دست اجانب برای عقب نگاه داشتن ملت‌ها ایجاد شده است - مجال تفکر در مصالح را از آنها سلب نموده است. روح یأس و ناامیدی که به دست استعمار در ملت‌ها حتی در رهبران اسلامی دمیده شده است آنها را از فکر در چاره‌جویی بازداشته است. امید است طبقه جوان که به سر دی‌ها و سستی‌های ایام پیری نرسیده‌اند با هر وسیله‌ای که بتوانند ملت‌ها را بیدار کنند؛ با شعر، نثر، خطابه، کتاب و آنچه موجب آگاهی جامعه است؛ حتی در اجتماعات خصوصی از این وظیفه غفلت نکنند، باشد که مردی یا مردانی بلند همت و غیر تمند پیدا شوند و به این اوضاع نکبت‌بار خاتمه دهند. باید جوان‌های تحصیل کرده از این هیاهوی اجانب خود را نیازند، و سرگرم بساط عیش و نوشی که به دستور استعمار برای آنها و عقب‌نگه داشتن آنها فراهم شده است نگردند. باید اشخاص بیدار، تولید مثل کنند و هر چه بیشتر هم‌فکر و هم‌قدم پیدا کنند و صفوف خود را فشرده کنند، و در ناملازمات پایدار و جدی و قوی‌الاراده باشند، و از توأصی به حق و توأصی به صبر، که دستوری است الهی، غفلت نکنند. از خداوند تعالی عظمت اسلام و مسلمین را خواهانم. سلام این جانب را به آقای آزر م و هر کس که در فکر چاره است ابلاغ نمایید. و السلام علیکم.

روح‌الله الموسوی الخمینی»

رک: صحیفه امام، ج ۲، ص ۲۵۵-۲۵۴.

۲. محمد طاهری خسروشاهی، همان، ص ۲۷۳.



الا ای امام بحق برگزیده
 الا ای تو اسلام را نور دیده
 الا ای که یزدان پس از روزگاران
 پس افکند دوران، تو را آفریده
 امام بحق ای خمینی که ایران
 تو را چند سالی ست دوری کشیده
 بزرگا، اماما که بعد از امامان
 چنان تو اسلام، رهبر ندیده
 زعیما، اماما از ایران چه پرسی
 که سجن بزرگی است، در خون طپیده
 بیا که ضحاک، دین و وطن را
 چنان کرده سودا که گویی خریده
 محمدرضای سعیدی، بزرگی
 که اسلام او را به جان پروریده
 ز بیداد ضحاک و دژخیم‌هایش
 شهیدی است اینک به خون آرمیده^۱

مرحوم مهرداد اوستا^۲ از دیگر چهره‌های شناخته‌شده ادبیات انقلاب است که از ابتدای نهضت ۱۵ خرداد با سرودن اشعار حماسی و انقلابی، تا انتها در کنار انقلاب ماند.^۳ او در کنار اشعار انقلابی پرشمارش، قصیده‌های بلند و خوش قافیه با عنوان «پردگی بامداد» سروده است. این قصیده پنجاه و شش بیتی که در اعتراض به تبعید امام بعد از حادثه ۱۵ خرداد، نگاهی پرشکوه و لبریز از امید و انتظار دارد به روشنی بازتاب‌دهنده تمام واقعیت‌های نهفته در قیام ۱۵ خرداد است که با کلماتی رسا و مستحکم و وزین در ادبیات شعرهای انقلابی قبل از وقوع انقلاب، می‌درخشد. بندهایی چند از این قصیده زیبا را مرور می‌کنیم:^۴

۱. سید حمید روحانی، همان، دفتر دوم، ص ۹۱۴-۹۰۸.

۲. مهرداد اوستا (زاده ۲۰ بهمن ۱۳۰۸ بروجرد- وفات: ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۰ تهران)، نویسنده و شاعر معاصر ایرانی؛ وی در شهر یورماه ۱۳۳۲ خورشیدی شعرهایی در مخالفت با رژیم پهلوی سرود و مدت هفت ماه را به عنوان زندانی سیاسی در زندان گذراند.

۳. شاید به همین جهت است که برخی اوستا را «پدر شعر انقلاب» می‌دانند.

۴. محمد طاهری خسروشاهی، همان، ص ۲۷۷-۲۷۶.





آن مرغ را چه بیم قفس، کش نمانده‌اند
 بر من خدای داند و پیغمبرش اگر
 سرمست هیچ باده نیاید کسی چو من
 با من به خون تپید اگر بی‌گنه کسی
 خونابه‌اش ز دیده من ریخت گر به قهر
 واپس‌تر آدم‌چو رسن تاب هر چه بیش
 بالای آن درخت بنازم که آسمان
 زان آتشی که سوخت‌مراهیچ کس نسوخت
 بر سر ستاره خواهی اگر بایدت نخست
 روزی که ای امید دل مهر و مردمی
 باری بپرس منتظران را کز اشتیاق
 خورشید اگر نبود به چشم‌ت نهان چرا
 بخت مرا نکشت یکی گل که خود نشد
 چون غنچه پرده پرده دلم، خون شد از غمت
 آزادگی چو خواست گزیند نژاده‌ای
 ای چرخ داد مردم آزاده را بگوی
 خورشید تو که از بر خاور گشود پر

آوایی و مجال که زی گلبنی پرید
 بیداد رفت و فتنه به مردم چه‌ها رسید
 زین باده خدایی اگر جرعه‌ای کشید
 ناگه به تیغ کینه به خون اندرون تپید
 خاری به پای برهنه پایی فرو خلید
 تایید خاطر من و اندیشه‌ام تنید
 تا یکسرش به قهر بنشکست ناخمد
 وان محنتی که دیده من دید کس ندید
 دستی که بر سر ستاره تواند همی رسید
 سر بر کشی ز دامن شبگیر همچو شید
 دور از تو و انتظار چه جان‌ها به لب رسید
 چون دیدگان گشودی ناگه سحر دمید
 خار ندامتی که نه در پای جان خلید
 کش دیده قطره قطره به دامن فرو چکید
 و آزادگی و کرامت حالی تو را گزید
 انصاف را طلوع کدامین بود نوید
 یا مهر من که از افق باختر دمید؟

پس از تبعید امام، آنگاه که همه راه‌های اظهار وفاداری و پشتیبانی از امام (ره) بر مردم بسته بود، سلاح سخنوری در میدان مبارزه به کار گرفته شد و البته در جهت بیداری همگانی بسیار کارگر افتاد. گرایش به شعر در این دوره خفقان و سرکوب، منجر شد به خلق آثاری که برخی از آنها تاکنون شاعرانش همچنان گمنام مانده‌اند. مرور برخی از اشعار این دوره، راهی است به کشف حقایق تاریخ خفقان‌بار عصر پهلوی و از همین رو، در ادامه برخی از این اشعار را مرور می‌کنیم:

نایب ختم امامان آیت‌الله خمینی

بنده محبوب یزدان آیت‌الله خمینی راهنمای اهل ایمان آیت‌الله خمینی
 ناصر دین خدا و حافظ شرع پیامبر مجری احکام قرآن آیت‌الله خمینی
 گرچه پنهانست فیضش، می‌رسد بر خلق عالم همچنان خورشید تابان آیت‌الله خمینی^۱

۱. بنابر گزارش ساواک در تاریخ ۴۳/۱/۱۹، این اشعار را یکی از بارفروش‌های تهران به نام حاج حسن شهرزی سروده است. رک: سید حمید روحانی، همان، ص ۶۹-۶۸.

صلاح اینکه چو یعقوب در فراق عزیزش دهم دو چشم تصدق به افتخار خمینی
خدا نکرده ملالی چو یافت به قلبش به وقت غصه نشیند که در کنار خمینی
مگو مگو که چنین حرف بر قلوب غم آرد بس است اینکه خداهست، عون و یار خمینی^۱

الا ای آیت الله خمینی گل سرخ گلستان حسینی
اگر چه از وطن تبعید هستی یگانه مرجع تقلید هستی
مجاهد مرد تاریخ زمانی فروغ محفل آزادگانی

شاه را گو مرجع تقلید را آزاد کن مسلمین خسته دل رازین الم دلشاد کن
گر که می نازی به تخت و بخت و تاج و اقتدار این جهان فانیهست تاریخ پدر را یاد کن^۲
پس از تبعید امام به ترکیه، یکی از راهبردهای اصلی مبارزاتی در قم، برگزاری
مراسم دعای توسل بود که در حرم مطهر حضرت معصومه (س) برگزار می شد و
در برخی مواقع، افراد مبارز، با تمسک به زبان شعر، به بیان مخالفت با تبعید امام
می پرداختند. از جمله، ابیات زیر در آن محفل سیاسی - معنوی قرائت می شده است:

این خمینی؟

یار بنا فارحم بنا، این خمینی واحسرتا من هجره، این خمینی
نام خمینی بردن از زجر است و زندان زندان چه باشد، جان به قربان خمینی

این خمینی؟

مهر خمینی را خدا بر دل نهاده دل می تپد در سینه از یاد خمینی

این خمینی؟

سلم خمینی ر بنا فاردد الینا واحفظ الھی مصطفی نجل خمینی
فارحم علینا این خمینی؟

چاپ کارت های تبریک نوروز در سال های ۴۳ و ۴۴، از جمله ابتکارات جالب
مبارزان ایرانی بود که در غیاب امام شان، با انتشار عکس او در قالب کارت پستال

۱. این اشعار توسط حسین رحمتی از مرند به تاریخ ۱۶ آبان ۱۳۴۳ سروده شده است.

۲. آنچه در این مجال نقل شد، گزیده ای از برخی اشعار بود، برای دسترسی به متن کامل رک: سید حمید
روحانی، همان، ص ۷۷-۶۸.





استخدام زبان شعر برای
بازگفتن مضامین مرتبط
با حوادث نهضت، به یک
یا چند شعر، یا یک مقطع
تاریخی خاص منحصر و
محدود نیست

تبریک سال نو، چراغ مبارزه را روشن نگاه داشتند. در
این مرحله از مبارزه نیز از زبان برنده شعر استفاده
گردید و جالب آن که در نوروز ۱۳۴۳ و همزمان با ایام
حصر امام خمینی، کارت تبریکی طراحی شد که بر روی
آن این بیت نقش بسته بود:

بود آن روز بر ما عید مطلق که در جنبش در آید پرچم حق
عیناً در نوروز سال ۱۳۴۴ نیز همین رویه تکرار شد و این بار با توجه به تبعید
مظلومانه امام به ترکیه، بر روی کارت تبریک ابیاتی نقش بسته بود که به ماجرای
تبعید ایشان، اشاره مستقیم داشت:

ای گل آمال و بهار امید رهبر آزاده، زعیم رشید
بهر کسی بی تو، بهاری نماند شادی و امید و قراری نماند
ز آنکه بهار دل ملت تویی عید حقیقی بحقیقت تویی
دیدنت ای رهبر بیدار ما هست شفای دل بیمار ما
دین فروزنده ز اقدام توست روح خدا جلوه‌گر از نام توست^۱

سید اسدالله رسا مدیر روزنامه قانون^۲ نیز از جمله کسانی است که اگرچه نامی از
وی در زمره شاعران انقلاب اسلامی به میان نیامده اما این شخصیت سیاسی با سابقه
و ستم‌ستیز نیز در مورد حادثه خونین «۱۵ خرداد ۴۲»، شعری سروده است که
برخی بیت‌های آن در ذیل می‌آید:

چون جوی خون ز دیده ببارم من اشک خون

۱. محمدحسین رحیمیان، در سایه آفتاب: یادها و یادداشت‌هایی از زندگی امام خمینی (ره)، تهران، شاهد، ۱۳۹۰، ص ۳۴-۳۵. این اشعار به خط جناب حجت‌الاسلام رحیمیان در کارت تبریک نگاشته شده است و اشعار متأخر در یک نمونه دیگر از کارت‌های مربوط به سال ۴۳ نیز با اضافه بیت آخر چاپ شده است ولی در کارت مربوط به سال ۴۴ بیت آخر که اشاره به نام روح‌الله دارد، نیامده است.

۲. سید اسدالله حسین‌زاده (مشهور به رسا) در دوران خفقان بار عصر پهلوی‌ها کارنامه مبارزاتی روشنی داشته و بارها به دلیل مخالفت با رژیم و قلم‌فرسایی علیه خط قرمزهای حکومت وقت (از جمله رژیم غاصب اسرائیل و امور مشابه)، متحمل زندان‌های طولانی‌مدت و شکنجه‌های شدید شد و سرانجام در اثر همین زندان‌ها به بیماری قانقاری مبتلا گردید و به رغم میل باطنی به اسرائیل فرستاده شد و بعد از مدتی جنازه‌اش را به ایران فرستادند که خواهرش (معصومه رسا) بر این اعتقاد بود که رسا کشته شده است. مرحوم رسا از جمله کسانی است که با نهضت آیت‌الله نجفی اصفهانی همراهی مستمر و مثبتی داشته است.
برای اطلاع تفصیلی در این باره، رک: مظفر نامدار، چند قطره خون برای آزادی (خاطرات سید اسدالله رسا، روزنامه نگار مبارز و آزادیخواه دوران دیکتاتوری پهلوی به انضمام مقالات، اسناد، مکتوبات و اشعار منتشر نشده رسا)، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۹۱، ص ۲۶-۱۵.



از بس میان شهر [ناخوانا] از سر گذشت
 از خون پاک سینه افراد بی گناه
 بگرفت رنگ خون در و دیوار و کوه و دشت
 داد از دمی که بی کفن در کنار عرش
 [ناخوانا] نیمه خرداد و سر گذشت
 تنها نه شهر تهران گردید غرق خون
 شد قتلگاه مشهد و قم، اصفهان و رشت
 از پایتخت بس که به گردون فغان رسید
 منسوخ گشت حالت تفرج و سیر و گشت
 ای دست انتقام برون آ ز آستین
 تا بنگری که کار جنایت ز حد گذشت
 هر کس که خون بیگنهان ریخت بر زمین
 خون دلش زمانه بریزد میان طشت
 باری، گذشت نیمه خرداد و ای خدا
 تنها تو عالمی که چنان تلخ و بد گذشت
 تعداد کشتگان را چو دانی تو ای «رسا»
 [ناخوانا] تا به هفت و هشت!^۱

از جمله پیشاهنگان شعر انقلاب اسلامی، محمدعلی مردانی است که با راه اندازی انجمن نغمه سرایان مذهبی از سال ۱۳۵۱، در افشا کردن چهره حقیقی رژیم پهلوی اهتمام داشت. مردانی در توصیف قیام ۱۵ خرداد و حوادث بعد از قیام، شعرهای بسیار حماسی با وزنهای مختلف سروده است. زمزمه یک نمونه از شاعرانه‌های حماسی این شاعر خالی از لطف نیست:

«دست ظلم شاه»

آن روز صبح مردم نستوه نامدار از گوشه و کنار
 پیر و جوان و مرد و زن از خرد و از کبار
 با عزت و وقار
 از هر طرف چو موج خروشان که در بحار

۱. همان، ص ۴۳۰-۴۲۹.



در کوی و رهگذر خوشحال و شاد و خرم و قلب امیدوار
 با گام استوار
 حق جوی و حق طلب همه با شعله گناه
 با سوز اشک و آه تا قطع گردد از سرشان دست ظلم شاه
 هستند دادخواه^۱

استقبال شاعرانه از ورود امام به نجف اشرف

به مناسبت ورود امام به نجف، جشن باشکوهی از طرف روحانیان مبارز و متعهد در مدرسه بروجردی نجف برگزار شد که بسیاری از مقامات روحانی و نیز برخی از مردم نجف در آن جشن شرکت کردند و اشعار زیبایی سرودند.
 آقای غدیری یکی از فضلاء حوزه نجف نیز قطعه شعری را در آن جشن باشکوه قرائت کرد:

دیدي که عاقبت ز پس ابر قیرگون خورشید بهر نورفشانی گشوده راه
 دیدي که دی گذشت و خزان رفت و گل دمید بلبل به گلشن آمد و شد تازه هر گیاه
 دیدي که خصم از بر خورشید تابناک خفاش و ش گرخت که نتوان کند نگاه
 آن مرجعی که هست به او فخر مسلمین روح الله است نام وی و ارواحنا فداه^۲

جناب استاد محمدهادی یوسفی غروی از اساتید برجسته حال حاضر تاریخ اسلام، از جمله کسانی است که در استقبال از امام خمینی قصیده‌ای به زبان عربی سروده است. گرچه پیش تر یک بیت از شعر ایشان - بدون ذکر نام شاعر - در برخی کتب تاریخی منتشر شده بود، اما برای نخستین بار، متن کامل شعر فخیم ایشان در گفت‌وگوی اختصاصی بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی با ایشان، به قلم خودشان در اختیار آن مرکز قرار گرفت و پنج بیت از آن برای نخستین بار در این مقاله منتشر می‌شود.^۳ متن این شعر به شرح ذیل است:

بشری فقد أنجز الرحمن ما وعدا

۱. محمد طاهری خسروشاهی، همان، ص ۲۷۴.

۲. سید حمید روحانی، همان، ص ۱۷۳.

۳. مصاحبه مربوطه در تاریخ ۱۳۹۲/۵/۲۳ توسط آقایان صادق علیپور و میثم عبداللہی در محل بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی ضبط گردیده است. این شعر از آرشبو همین مرکز تاریخی در اختیار نگارنده قرار گرفته است.

نجم الخمينی فی أفق العراق بدا^۱
 لله آيته العظمی و حفته الكبرى
 وغابه علم أنجبت أسدا
 تعجبوا من هلال العيد يطلع فی
 الجمادی أمر عجیب قط ما عهدا
 فمن موال یوالی الحمد مبهتلا
 و مخلصا یستدیم الشکر مجتهدا
 و ذو ضغائن طارت روحه شفقا منه
 و طاحت شظایا نفسه قددا^۲

استخدام زبان شعر برای بازگفتن مضامین مرتبط با حوادث نهضت، به یک یا چند شعر، یا یک مقطع تاریخی خاص منحصر و محدود نیست. چنان که بعد از شهادت فرزند برومند امام خمینی، مرحوم «سید محمد حلی» در رثای مصطفی شعری سرود که امام خمینی شعر او را به خط نسخ بر گوشه یکی از کتاب‌هایش نگاشت. این شعر که از هم‌نوایی حوزه نجف با امام در مصیبت مصطفی حکایت دارد، به قرار ذیل است:

یا مصاباً ضضع الدین له
 ائکل الشرع و ابکی نجفا
 زال اقصى الروح فی تاریخه
 اذهل العلم لرزء المصطفا^۳

پژواک اعتراض انقلابی در شعر آئینی

«شعر آئینی» عنوانی است که نظر به مضامین مذهبی اشعار و پیوند آن با موالید و شهادت اهل بیت (ع)، در سال‌های اخیر مورد استعمال و استقبال محافل ادبی

۱. ستاره خمینی در افق عراق پدیدار شد / مزده که سر نوشت به وعده خود وفا کرد

۲. ترجمه برخی اصطلاحات مشکله در شعر: هلال العيد: تشبیه پیشانی امام به هلال عید فطر، امام در ماه جمادی الثانی وارد عراق شدند و در این شعر آمده است که هلال عید فطر در ماه جمادی طلوع کرد و این مطلب عجیبی است. ذو ضغائن: انسانی که دارای عقده‌ها و کینه‌هاست و منظور شاه است. (این نکات به نقل از استاد غروی در اینجا ذکر شده است.)

۳. محمد حسن رحیمیان، همان، ص ۱۳۱.





شعر انقلاب اسلامی به جای آن که در محفل‌های دوداندود شاعران روشنفکر حبس شده باشد، از دل توده‌های مستضعف جامعه ایران برآمد و فریاد خروش و خیزش را همه گیر کرد

قرار گرفته است.^۱ اما در بررسی روند تولد و رشد شعر انقلاب اسلامی، جایگاه شعر آئینی به عنوان نقطه تلاقی دو نهضت اصیل شیعی یعنی «نهضت عاشورای سال ۶۱ هجری» و «نهضت امام خمینی در سال ۴۲»، همچنان مغفول مانده است. از این منظر، شعر آئینی که پیش از آغاز نهضت امام، تنها

به «موضوع» متوجه بود، حالا در «موضوع» قرار گرفت و پیوند و تناسب طرفینی این دو نهضت، در قالب شعر و مرثیه محقق شد.

بدین صورت که پس از ماجرای حمله بی‌رحمانه رژیم شاه به مدرسه فیضیه قم، عملاً پهلوی ماهیت ضد دینی خود را در اقدامی بی‌سابقه نشان داد. امام (ره) درست در همین فضای خفقان‌بار، در آستانه محرم ۱۳۸۳ (خرداد ۴۲) دست به کار شد و در آستانه ماه محرم، شبکه سراسری روحانیت و هیئت‌های عزاداری را برای «روشنگری دینی» بسیج کرد.

ساواک در تقابل با این حرکت، از مبلغین التزام‌نامه‌ای گرفت که طی آن، مطالب‌شان «فقط جنبه مذهبی داشته باشد»، «از آیت‌الله خمینی و مدرسه فیضیه اسمی نبرند» و علیه «لوايح ششگانه شاه» سخنی نگویند! و البته به همین اکتفا نکرد و در تاریخ ۲۹ اردیبهشت ۴۲، کمیسیون ویژه‌ای به فرمان معاون ساواک تشکیل شد و بر اساس آن قرار شد:

- روحانیون طراز اول به منظور تفهیم موقعیت کشور و بر حذر داشتن از هر گونه تحریک در مجالس عزاداری، نزد هیئت رئیسه ساواک احضار شوند.

- کارگردانان و بانیان مجالس روضه و دستجات عزاداری به ساواک احضار شوند برای جلوگیری از تحریکات [سیاسی] و برای حفظ نظم کامل!

- تعداد تکایا بر حسب میزان تندروی (!!) و مخالفت احتمالی آنان تعیین و به صورت درجه ۱ و ۲ و ۳ مشخص شوند.

۱. در تعریف شعر آئینی، نظرهای متفاوتی وجود دارد. برای اطلاع بیشتر رک: رضا اسماعیلی، «موضوع» یا «موضوع»؛ شعر اصیل آئینی چه ویژگی‌هایی دارد؟ خبرگزاری تسنیم؛

بررسی پیشینه تاریخی شعر
انقلاب اسلامی آرمان‌ها و
ماهیت نهضت اسلامی مردم
ایران را نمایان می‌سازد و
محوریت امام خمینی به عنوان
یگانه راهبر این نهضت فراگیر
را نشان می‌دهد

- مأمورین نفوذی (از عوامل
ساواک و مأمورین مخفی
شهربانی) برای کسب اخبار
به موقع، در مجالس روضه‌خوانی
گمارده شوند!

امام در (۲۸ اردیبهشت) در ضمن انتشار

«رهنمون‌نامه‌ای» خطاب به گویندگان مذهبی و سران هیئت‌ها، از آنان خواست که:
در نوحه‌های سینه‌زنی مصیبت‌های وارده بر اسلام و مراکز فقه و
دیانت و انصار شریعت را یاد آور شوید.

خطر امروز بر اسلام، کمتر از خطر بنی‌امیه نیست!

خطر اسرائیل و عمال آن را به مردم تذکر دهید.

روز تاسوعا، ساواک عده‌ای از منبری‌های تهران را احضار کرد و رسماً گفت که
«اگر نمی‌خواهید حملات تبلیغاتی خود را علیه مقامات کشور متوقف سازید، اقلأً
این سه موضوع» را مراعات کنید:

علیه شخص اول مملکت سخنی نگوید!

علیه اسرائیل نیز سخنی بر زبان نیاورید!

مرتب به گوش مردم نخوانید که اسلام در خطر است! دیگر هر
چه بگویید آزادید.

امام در سخنرانی عصر عاشورای ۴۲ در مدرسه فیضیه، جواب این
سیاست‌گذاری‌های رژیم را این گونه داد:

تمام گرفتاری‌های ما در همین سه موضوع نهفته است. اگر از
این سه موضوع بگذریم، دیگر اختلافی نداریم و باید دید که اگر ما
نگوییم اسلام در معرض خطر است، آیا در معرض خطر نیست؟ اگر
ما نگوییم شاه چنین و چنان است، آیا آن طور نیست؟ اگر ما نگوییم
اسرائیل برای اسلام و مسلمین خطرناک است، آیا خطرناک نیست؟
و اصولاً چه ارتباط و تناسبی بین شاه و اسرائیل است...^۱

امام در ضمن پیامشان (۲۸ اردیبهشت ۴۲) خطاب به گویندگان مذهبی و سران

۱. سید حمید روحانی، همان، دفتر اول، ص ۴۹۷-۴۶۲.





شعر انقلاب اسلامی از حیث فنی، نه آنچنان پیچیده و گرفتار فرم است که برای عامه مردم قابل فهم نباشد و نه آنچنان ساده و سطحی است که خواص آن را نادیده بگیرند!

هیئت‌ها، از آنان خواسته بودند که «در نوحه‌های سینه‌زنی مصیبت‌های وارده بر اسلام و مراکز فقه و دیانت و انصار شریعت را یادآور شوند». با آغاز محرم سال ۴۲، عزاداری‌ها رنگ و بوی انقلاب گرفت و تا پیروزی نهضت، پیوند عزاداری و مبارزه، همچنان برقرار ماند. پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، مرحوم خوشدل طهرانی در قصیده‌ای گفته بود:

آیت‌الله بروجردی اگر بر بست رخت چون خمینی را خدا بر شیعه مولا می‌کند حکم کن، فرمان بده، از جان و دل فرمان بریم

مردم در لبیک به ندای رهبر نهضت، در محرم سال ۴۲ در نوحه‌هایشان، این چنین دم می‌گرفتند:

گفت عزیز فاطمه	نیست ز مرگ واهمه
تابه تنم توان بود	زیر ستم نمی‌روم
ننگ حیات و لذتش	عزت و مرگ و لذتش
من ز یزید بی‌پدر	ظلم و ستم نمی‌کشم

* * *

شد ساحت فیضیه عاشورا	در روز قتل زاده زهرا
در تربت اعلی	شد موج خون برپا
عمال اسرائیلی رسوا	کشتند از کین بی‌پناهان را
در تربت اعلی	شد موج خون برپا

* * *

دانشگاه فیضیه / چو دشت ماریه / طلاب دینیه

افتاده جسم هر یکی‌شان از لب بام

واویلا واویلا

قم شده کربلا / هر روزش عاشورا

فیضیه قتلگاه / خون جگر علما

واویلا... واویلا

برخی دیگر از عزادارها هم چنین هم‌خوانی می‌کردند:

شد موسم یاری مولانا الخمینی ای شیعیان برپا کنید شور حسینی
جان را به کف بنهاده‌ای در راه قرآن خمینی، خمینی تو زاده حسینی
خمینی، خمینی، خدا نگهدار تو بمیرد، بمیرد، دشمن غدار تو
خمینی خمینی، ملت طرفدار تو بمیرد، بمیرد، دشمن خونخوار تو
مرگ بر این قلدر قانون شکن خمینی شاه شکن، خدا نگهدار تو

فرمود والله ان قطعتموا یمینی شد موسم یاری مولانا خمینی
ای اهل عالم، الله اکبر

یوم القیام است، روز انقلاب است
تنه‌انه در کربلا قحط آب است
قحط عدل است*** قحط فضل است
حق بر باطل پیروز است

رهبر جهانی، مرد آسمانی
حماسه آفرین تاریخ جهانم / آئینه بام، امیر المؤمنان
الحق دوله، باطل جوله
رهبر انقلاب، تشنه‌ام نی بر آب
تشنه آزادی و خون ستمگر

پس از دستگیری و زندان و تبعید امام نیز، همچنان بازار اشعار و نوحه‌های انقلابی
گرم ماند که خود موضوع نوشتاری دیگر است.^۱ اما نباید از یاد برد که این نوحه‌ها،
اولین تجلی «هنر انقلاب اسلامی» اند که بسیاری به اشتباه، پیشینه آن را به زمان
پس از پیروزی نهضت بر می‌گردانند.
پیوند نهضت امام خمینی با معارف عاشورایی که در اشعار فوق متجلی است،

۱. زحمت روایت رویدادها و ثبت شعرها و شعارها، به عهده همان نفوذی‌هایی بود که به تصویب کمیسیون
ویژه ساواک، در همه هیئت‌ها حضور داشتند! این است که مطالب پیش گفته همه در اسناد ساواک آمده است.
اسامی سرانندگان نوحه‌ها و اشعار به دلیل مراعات اختصار ذکر نشده است. برای اطلاع بیشتر رک: سید
حمید روحانی، همان، ص ۴۸۶-۴۶۷؛ اکبر فلاحی، محرم و انقلاب اسلامی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب
اسلامی، ۱۳۹۳، ص ۱۰۴-۹۴؛ زاهد غفاری هنجین و هانیه خدادادی، هیئت‌های مذهبی و انقلاب اسلامی،
تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۳، ص ۱۱۴-۱۱۲.



شعر انقلاب اسلامی، در مضمون
گرفتار مکاتب الحادی و التقاطی
نیست و چونان آرمان‌های
نهضت، اصیل و برآمده از
آموزه‌های اسلام ناب است

بهترین دلیل بر دینی بودن حرکت مردم به
رهبری امام خمینی است. خودجوش بودن هنر
انقلاب و مردمی بودنش، همه دستگاہ فرهنگی و
هنری نخبگانی و مزدور رژیم را ناکارآمد کرد.

موضع و موضوع شعر انقلاب

شعر انقلاب اسلامی، همچون هر پدیده فرهنگی و هنری دیگری، عاری از تجربه نشیب و فرازهای مختلف (در قالب و محتوا، و در لفظ و معنا) نبوده و نیست. این چکامه پرطنین و آهنگین، هم‌ساز چاکاچاک شمشیرهای آهیخته همه مجاهدان راه اسلام، هر آنجا که لازم است سروده و شنیده می‌شود. بازخوانی تطور و تحول شعر انقلاب اسلامی، حتماً موضوع نوشتاری مبسوط و مستقل است اما در اینجا تنها برخی سرفصل‌های آن از نظر خواهد گذشت، باشد که موضوع تأملات محققین ارجمند گردد.

در یک بررسی کلی، نکاتی چند در باب شعر انقلاب اسلامی قابل ذکر است:

۱. به نظر می‌رسد نقطه آغازین شعر انقلاب اسلامی همچنان به اشتباه، پیروزی انقلاب اسلامی تلقی می‌شود؛ در حالی که همان‌طور که گذشت، آثار فاخری در این حوزه وجود دارد که نشان از تولد این درخت پرثمر در آستانه نهضت امام در دهه چهل دارد.

۲. از انقلاب سرودن غیر از «انقلاب‌سرایی» است. اگر چه غلبه عواطف و ادبیات بر مفاهیم و معانی، موجب شد که در سال‌های مبارزه، برخی اندیشمندان انقلابی، به جای اصالت معنا، شعر و حماسه و انقلاب‌سرایی را اصل قرار دهند.^۱ این است که حتماً در بررسی آثار مربوط به «شعر انقلاب اسلامی» ناگزیر باید دست به عصا راه رفت تا برخی نوشتارهای التقاطی و احیاناً انحرافی یا مکتب‌زده، به عنوان بیتی از غزل شعر ناب انقلاب اسلامی جای نگیرد.

۳. در نخستین سال‌های انقلاب، بیش و پیش از هر چیز، شاعران به بیان اندیشه‌ها و باورهای انقلابی و دینی پرداختند که با ظهور جنگ، مسائل جنگ چون ستایش

۱. به رغم احترام به جناب دکتر شریعتی، آثار ایشان - آن گونه که شهید مطهری در نامه به امام توصیف کرده‌اند - آکنده از انقلاب‌سرایی است. این است که در بازخوانی آثار ادبی عصر انقلاب، می‌بایست تفاوت انقلاب اسلامی با اسلام انقلابی از نظر نرود.



محوریت امام خمینی همواره در شعر انقلاب اسلامی پیداست و یکی از بهترین ادله برای اثبات یگانگی رهبری در صفوف مبارزه، بازخوانی اشعار انقلابی در دهه‌های چهل و پنجاه است

مجاهدت مردمی، ستایش شهیدان و تقبیح دشمنان و متجاوزان، محوری‌ترین مضمون و موضوع جاری در سروده‌ها شد. جریان دیگری در سال‌های پایانی دهه شصت و دهه هفتاد ظهور کرد که در گیر نوعی تکاپو در فرم و قالب‌های جدید و کشف فضاها و مضمون‌های تازه شد.^۱

۴. در بررسی شعر انقلاب اسلامی، تفکیک شعر اصیل انقلاب - که پیگیر آرمان اسلام ناب است - با اشعار سیاسی و انقلابی که در عصر انقلاب سروده می‌شدند، یک ضرورت است. گرچه ادبیات چپ بخش مهمی از ادبیات مبارزه را شامل می‌شد اما نمی‌توان بی‌محابا آن را در قالب شعر انقلاب دسته‌بندی کرد. اگرچه برخی از شاعران این عرصه، به رغم دلدادگی به مکاتب الحادی، همچنان از مضامین مذهبی بهره می‌بردند و این نشان می‌دهد که مخاطب مسلمان و متعهد این شاعران، آنان را مجبور به حرکت در مسیر مضامین دینی نموده است.^۲

۵. آن گونه که پیش‌تر نیز شرح داده شد شعر انقلاب اسلامی گرفتار محافل ادبی تخصصی نشد و در میان عامه مردم زبان به زبان چرخید و همه گیر شد. شعارهای خلاقانه و سرودهای انقلابی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، یک جلوه از این هم‌آمیختگی هنر انقلاب با عامه انقلابیون بوده است.

۶. شعر دفاع مقدس نقطه عطف و نقطه رهایی شعر انقلاب اسلامی است که نسلی از شاعران انقلابی و آثار فاخر ادبی، در فضای این حماسه ماندگار متولد شدند.

۷. بازتاب مصیبت عظمای فقدان امام عزیز، تکانه و تکاپوی مهم دیگری در شعر انقلاب اسلامی است که البته همچنان ناشناخته مانده است.

۸. شعر مقاومت و خصوصاً اشعار مربوط به دفاع از سرزمین فلسطین، ژانر مهم دیگر در عرصه شعر انقلاب اسلامی است. این عرصه در صدور انقلاب اسلامی در خارج از مرزهای ایران، و در هم‌صدایی هنروران آزاده در سراسر جهان تکلیف و تعهد ویژه بر دوش داشته و دارد.

۹. شعر آئینی که در سال‌های اخیر تبلوری تحسین‌برانگیز یافته، اتفاق مهم دیگر در شعر انقلاب تلقی می‌شود که رابطه هیئت‌ها و حسینیه‌ها با جریان پویای انقلاب

۱. محمدرضا سنگری، «تکامل شعر انقلاب اسلامی»، مجله شعر، سوره مهر، ۱۳۸۶، ش ۵۳، ص ۶۱-۵۸.

۲. گلسرخی نمونه خوبی در تقریب این حقیقت در شعر انقلاب اسلامی است.



اسلامی را باقی و برقرار و قویم نگه داشته است.

۱۰. ماجرای شعر بیداری اسلامی، وقوع حادثه تلخ و عبرت آموز منا، و خصوصاً پیدایی جریان دفاع از حرم، هر کدام در جای خویش تحرک و شوک شعری دیگری در دل شعر انقلاب اسلامی بوده‌اند که جای بررسی مستقل و مبسوط دارد.

جمع‌بندی

بررسی پیشینه تاریخی شعر انقلاب اسلامی آرمان‌ها و ماهیت نهضت اسلامی مردم ایران را نمایان می‌سازد و محوریت امام خمینی به عنوان یگانه راهبر این نهضت فراگیر را نشان می‌دهد. با مرور پیشینه تاریخی شعر انقلاب اسلامی معلوم می‌شود که نقطه آغاز شعر انقلاب اسلامی با آغاز اصل نهضت متولد شده است و از آن پس، شعر در همه مراحل نهضت، حضور دارد و آتشفشان واژگان، تنور مبارزه را در همه ادوار و فراز و فرودهای نهضت امام خمینی، گرم نگاه داشته است. تنوع موضوعی و روزآمدی شعر انقلاب اسلامی، ظرفیتی تمام‌نشدنی را پیش روی انقلابیون مسلمان گشود که در مراحل مختلف، از آن به بهترین وجه ممکن بهره بردند. شعر انقلاب اسلامی به جای آن که در محفل‌های دوداندود شاعران روشنفکر حبس شده باشد، از دل توده‌های مستضعف جامعه ایران برآمد و فریاد خروش و خیزش را همه‌گیر کرد. شعارهای آهنگین و موزون، سرودهای انقلابی ماندگار که اکنون در حافظه آوایی مردمان ایرانی ثبت شده‌اند و مرثیه‌ها و نوحه‌های عاشورایی مبتنی بر حوادث سیاسی-انقلابی، تنها بخشی از نمود اجتماعی شعر انقلاب اسلامی بود.

شعر انقلاب اسلامی از حیث فنی، نه آنچنان پیچیده و گرفتار فرم است که برای عامه مردم قابل فهم نباشد و نه آنچنان ساده و سطحی است که خواص آن را نادیده بگیرند! در عین عام‌فهم و خاص‌پسند بودن، تعهد به استیفای حقوق مردم در قالب پی‌جویی آرمان‌های اسلامی، شاخصه ثابت این گونه ادبی است و در حقیقت در دوران پرحادثه مبارزه شعر، زبان مردمان مبارز و همراه و همدم آنان بوده است. روشنگری و آخته نگاه داشتن آتش‌های زیر خاکستر در لابه‌های ناپیدای اجتماعی، کار کرد سترگ شعر انقلاب اسلامی است که همچنان در آثار انقلاب‌پژوهان ایرانی و غیر ایرانی، مغفول مانده است.

محوریت امام خمینی همواره در شعر انقلاب اسلامی پیداست و یکی از بهترین ادله برای اثبات یگانگی رهبری در صفوف مبارزه، بازخوانی اشعار انقلابی در دهه‌های چهل و پنجاه است.

شعر انقلاب اسلامی محدود و منحصر به زبان معیار نیست، چه اینکه در یک جغرافیای خاص نیز نمی‌گنجد. شعر انقلاب، شهر و روستا نمی‌شناسد و در قالب یک گویش و لهجه و زبان خاص نمی‌گنجد. شعر انقلاب اسلامی در گستره‌ای به بزرگی اصل نهضت و هم‌پا با آن، حیات دارد و بر جان تشنگان، باران زندگانی می‌پراکند. شعر انقلاب اسلامی، در مضمون گرفتار مکاتب الحادی و التقاطی نیست و چونان آرمان‌های نهضت، اصیل و برآمده از آموزه‌های اسلام ناب است. شعر انقلاب اسلامی از ریشه و هویت تاریخی برخوردار است و توجه به پیشینه تاریخی این گونه شعری، خط امتداد رویش و رسش و تعالی آن را نشان می‌دهد.



حکومت و ولایت فقیه

نگاهی گذرا به رساله «ولایت فقیه» آیت الله سید مصطفی خمینی

ابوالقاسم کریمی
عبدالحسن مسلمی

۱. پیشینه بحث ولایت فقیه در نهضت امام خمینی

یکی از مهم‌ترین اقدامات راهبردی تئوریک در عرصه مبارزات انقلاب اسلامی، طرح مبسوط موضوع «ولایت فقیه» توسط امام خمینی (س) است. رهبر کبیر انقلاب اسلامی در بهمن‌ماه ۱۳۴۸ شمسی، در ضمن مباحث فقهی خود، به طور تفصیلی وارد موضوع «ولایت فقیه» شد.^۱ سلسله درس‌های ایشان به همت برخی از شاگردان، ضبط، پیاده‌سازی، تدوین، تکثیر و در سطحی وسیع توزیع گردید.^۲

۱. برای اطلاع از جزئیات مربوط به تدوین و توزیع درس ولایت فقیه رک: سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، دفتر دوم، ص ۷۳۰.

۲. آن گونه که در خاطرات روحانیون مبارز حاضر در نجف آمده است، ضبط این درس به امر شخص امام (بر خلاف رویه معمول ایشان) انجام گرفته که این مسئله نشان از اهتمام ویژه امام نسبت به نشر محتوای درس دارد. آقایان سید حمید روحانی و سید هادی موسوی گیلانی (و برخی دیگر از روحانیون مبارز)، در ضبط و تدوین این درس نقش محوری داشته‌اند. این درس ابتدا به صورت درس‌نامه‌های مجزا تکثیر و توزیع شد و بعداً به صورت یک کتاب مستقل و با عنوان *نامه‌ای از امام موسوی کاشف‌القطاء منتشر و توزیع گردید.*





یکی از مهم‌ترین اقدامات راهبردی
تئوریک در عرصه مبارزات انقلاب
اسلامی، طرح مبسوط موضوع «ولایت
فقیه» توسط امام خمینی (س) است

انتشار درس‌نامه «ولایت فقیه» تحرک
پردامنه‌ای را در میان مبارزان مسلمان
پدید آورد و برای نخستین بار، نسخه‌ای
ایجابی برای نظام جایگزین ارایه کرد و از

این منظر، آن را می‌توان نقطه عطف مبارزات نهضت امام بر شمرد؛ چرا که در این
مباحث، همزمان به براندازی حکومت پهلوی و تأسیس یک نظام جدید پرداخته
شده بود که این موضوع، تأسیس حکومت دینی با نظارت ولی فقیه را به عنوان یک
«آرمان مبارزاتی» وارد ادبیات مبارزه می‌کرد.^۱

اگرچه همزمان برخی جریان‌های به‌ظاهر ملی-مذهبی، نه تنها تحرک خاصی در
این زمینه انجام ندادند، بلکه در جهت سانسور مسئله حکومت اسلامی اقدام کردند،^۲
اما با وجود این گروه‌های فراوانی به هواداری از حکومت اسلامی به میدان آمدند
و مسئله «حکومت دینی» در سال‌های آغازین دهه پنجاه به یک گفتمان فراگیر در
میان مبارزان و فعالان نهضت امام خمینی مبدل گشت و ثمرات فکری-مبارزاتی
فراوان به دنبال داشت.^۳

تأمل پیرامون حکومت دینی و لوازم آن، از سابقه‌ای تاریخی به موازات
نهضت اسلامی برخوردار است و به تحقیق می‌توان ادعا کرد که قانون اساسی
جمهوری اسلامی ایران، محصول همین تأملات تئوریک است. بنابراین بر خلاف

۱. مجموعه دروس ولایت فقیه شامل ۱۲ درس بود که هر دو درس در یک جزوه و مجموعاً در شش
درس‌نامه، تدوین و منتشر گردید. از این میان، سه درس‌نامه برای توزیع در مراسم باشکوه حج، آماده و ارسال
گردید. برای اطلاع تفصیلی از حواشی مربوط به انتشار دروس ولایت فقیه و بازتاب‌های آن در داخل و خارج
از ایران، رک: سید حمید روحانی، همان، ص ۷۱۲-۵۵۵.

۲. حجت‌الاسلام سید حمید روحانی از اعضای اصلی تدوین‌کننده جزوات ولایت فقیه امام و تاریخ‌نگار
انقلاب اسلامی، در مورد برخورد سرد و بی‌اعتنایی اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی و... با مقوله حکومت
اسلامی، نکات نابی را بیان کرده است. برای نمونه وی درباره عملکرد قطب‌زاده، بنی‌صدر و ابراهیم یزدی
چنین اشاره می‌کند: «اینجا بود که بنی‌صدر، قطب‌زاده و یزدی در کنار کمونیست‌ها و مادی‌گراها قرار گرفتند
و اتحاد نامقدسی علیه حکومت اسلامی امام تشکیل دادند و توطئه سکوت عوامل شرق و غرب در برابر این
طرح به صورت زشت و ناموزونی جلوه پیدا کرد و روشن ساخت که فرزندان مصدق، لنین و ماتو، از حکومت
اسلامی و ولایت فقیه، تا چه پایه‌ای وحشت دارند و گریزانند؛ و امروز وقتی «خبرنامه» بنی‌صدر - قطب‌زاده و
«پیام مجاهد» یزدی - قطب‌زاده را ورق می‌زنیم و جریاناتی را که در آن روز و روزگار در این نشریه‌ها منعکس
شده است، می‌خوانیم، درمی‌یابیم که آنچه هرگز در این نشریه‌ها حتی به صورت یک خبر منعکس نشده
است، طرح حکومت اسلامی امام در نجف اشرف است!» رک: سید حمید روحانی، همان، ص ۷۳۵.

۳. برای اطلاع از اثرمندی گفتمان «حکومت دینی» و فراگیری آن رک: سید حمید روحانی، همان، دفتر
چهارم، ص ۴۵۳-۱۳۱.

رهبر کبیر انقلاب اسلامی در
بهمن ماه ۱۳۴۸ شمسی، در ضمن
مباحث فقهی خود، به طور تفصیلی
وارد موضوع «ولایت فقیه» شد

مدعاهای برخی از غرب گرایان،^۱ «جمهوری
اسلامی» چیزی نیست که محصول القائات
یک گروه، جریان یا شخص خاص - آن هم
در شش ماهه منتهی به پیروزی (دوران

پاریس) - باشد، بلکه نتیجه یک فرآیند فکری طولانی به موازات مبارزات مردمی
است. در این میان نقش بزرگانی مانند آیات ربانی شیرازی، شهید مطهری، شهید
بهشتی، مصباح یزدی در داخل ایران و نیز برخی شخصیت‌های ساکن در خارج از
ایران مانند آیات سید محمدباقر صدر و سید مصطفی خمینی را نباید و نمی‌توان
نادیده گرفت.

بعد از انتشار جزوه‌های ولایت فقیه، و پس از دعوت امام از جامعه نخبگانی برای
تأمل پیرامون ابعاد حکومت دینی، موضوع تعیین نوعی حکومت در محافل حوزوی
مبارزاتی به طور جدی مورد مباحثه و مذاقه علمی قرار گرفت و یکی از خروجی‌های
این سلسله مباحثات، نگارش رساله‌هایی در باب «ولایت فقیه» بوده است.

همزمان با طرح مسئله «ولایت فقیه» و «حکومت اسلامی» در سال ۴۸، نخبگان
حوزوی و دانشگاهی در مظان خطاب و دعوت عمومی رهبر کبیر انقلاب اسلامی - با
موضوع تأمل پیرامون ابعاد فکری و اجرایی حکومت اسلامی - قرار گرفتند.^۲ امام
خمینی نخستین بار در ضمن سلسله‌درس‌های خویش، نسل حاضر و نسل آینده را
به تفکر پیرامون مسئله «ولایت فقیه» دعوت کرد و چنین فرمود:

ما اصل موضوع را طرح کردیم و لازم است نسل حاضر و نسل
آینده در اطراف آن بحث و فکر نمایند؛ و راه به دست آوردن آن را

۱. خصوصاً اعضای نهضت آزادی مانند دکتر ابراهیم یزدی که در خاطراتش تلاش کرده ایده «جمهوری
اسلامی» را محصول افکار خویش معرفی کند که در دوران حضور امام در پاریس به ایشان القاء با انتقال یافته
است. مدعی جناب آقای یزدی در نوشتاری نسبتاً تفصیلی و مستقل به نقد و بررسی گذاشته شده است. برای
اطلاع بیشتر در این زمینه رک: سهراب مقدمی شهیدانی (به کوشش)، نخستین پیش‌نویس قانون اساسی
جمهوری اسلامی ایران، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۶.

۲. با مرور تصریحات امام خمینی در مورد دعوت عمومی از نخبگان حوزوی و دانشگاهی به منظور تبیین
ابعاد حکومت دینی، این نتیجه به دست می‌آید که قانون اساسی و دولت‌سازی در عصر پیروزی انقلاب
اسلامی، کاملاً خود آگاه و از پیش برنامه‌ریزی شده و مهم‌تر از همه، اصیل و بومی بوده است و نه تقلیدی و
وارداتی! بر عکس اتفاق تلخی که در دوران پس از پیروزی نهضت مشروطه به وقوع پیوست و به مصادره
نهضت به دست نیروهای غیر اصیل و وابسته، منجر شد. صد البته زمینه‌سازی برای تکرار تجربه مشروطه
از سوی برخی روشنفکران ایرانی نیز صورت پذیرفت اما هوشمندی و حضور بهنگام شخصیت‌های علمی
اصیل و عنصر رهبری و روشنگری عمومی، موجب حراست انقلاب و پیش‌گیری از تکرار تجربه تلخ مصادره
و تحریف نهضت شد.





انتشار درس‌نامه «ولایت فقیه»
تحرك پردامنه‌ای را در میان
مبارزان مسلمان پدید آورد و برای
نخستین بار، نسخه‌ای ایجابی برای
نظام جایگزین ارایه کرد و از این
منظر، آن را می‌توان نقطه عطف
مبارزات نهضت امام برشمرد

پیدا کنند. سستی، سردی و یأس را از خود دور
نمایند و ان‌شاءالله تعالی کیفیت تشکیل و سایر
متفرعات آن را با مشورت و تبادل نظر به دست
بیاورند.^۱

ایشان همچنین بعد از انتشار درس‌گفتارهای
«ولایت فقیه»، این دعوت را بارها تکرار کرد

تا مسئله «حکومت اسلامی» به یک جریان اجتماعی-فکری در محافل تخصصی
و عمومی بدل گردد. از جمله در نخستین رهنمودنامه‌های مکتوب امام با موضوع
دعوت به مطالعه پیرامون «حکومت اسلامی»، خطاب به دانشجویان ایرانی مقیم
اروپا چنین آمده است:

باید کوشش کرد و پرده از تبلیغات مسموم چند صد ساله اجانب
برداشت. شما نسل جوان موظف هستید غرب زده‌ها را از خواب
بیدار کنید و فجایع حکومت‌های ضد انسانی آنها و عمال آنها را بر ملا
نمایید و طرز حکومت اسلام را که مع‌الأسف بسیار عمر کوتاهی
داشت و در همان چند صباح، راه و روش اسلام را در ولایت و والی
روشن کرد به جوامع عموماً و به فرزندان اسلام خصوصاً گوشزد کنید
و صفوف خود را فشرده‌تر سازید.^۲

امام خمینی در پیام دیگری خطاب به دانشجویان مسلمان مقیم امریکا و کانادا،
آنان را به کوشش و اهتمام در جهت پیاده‌سازی «طرح حکومت اسلامی» و «بررسی
مسائل آن» دعوت کرده، چنین فرمود:

بر شما جوانان ارزنده اسلام - که مایه امید مسلمین هستید - لازم
می‌باشد که... در شناسایی اسلام بیشتر جدیت کنید، تعالیم مقدسه
قرآن را بیاموزید و به کار بندید، با کمال اخلاص در نشر و تبلیغ
و معرفی اسلام به ملل دیگر و پیشبرد آرمان‌های بزرگ اسلام
بکوشید. برای پیاده کردن طرح حکومت اسلامی و بررسی مسائل

۱. سید روح‌الله خمینی، ولایت فقیه، حکومت اسلامی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)،
ص ۱۰۶.

۲. سید حمید روحانی، همان، جلد دوم، ص ۷۳۹. نامه‌ای به تاریخ ۲۷ تیرماه ۱۳۴۹.

آن اهتمام بیشتری به خرج دهید.^۱

همچنین امام در پیام دیگری خطاب به ملت و علما و روحانیون ایران، بار دیگر همگان را به تحقیق پیرامون حکومت اسلامی دعوت کرد و چنین فرمود:

تعلیمات اسلام را نصب العین قرار دهید... و احکام اسلام و کیفیت حکومت اسلامی را تحقیق و نصب العین خود قرار دهید، و ناآگاهان را آگاه نمایید. باشد که خداوند قهار اساس این ظلم را برچیند.^۲

دعوت همگانی امام از قشرهای مختلف برای تفکر پیرامون ابعاد «حکومت اسلامی»، در تمام ایام مبارزه ادامه یافت و در موارد مختلف به عنوان یک مطالبه جدی و ثابت، مطرح می‌شد. به عنوان نمونه امام خمینی در پیامی به تبیین وظایف و روشنفکران مسلمان در قبال نهضت اسلامی می‌پردازد و در بخشی از این پیام، از دانشجویان ایرانی برای تحقیق و تفکر پیرامون «حکومت اسلامی» دعوت به عمل می‌آورد. در بخشی از پیام امام چنین می‌خوانیم:

اکنون بر شما جوانان روشنفکر و بر تمام طبقات ملت است که: سرلوحه هدفان اسلام و احکام عدالت پرور آن باشد؛ و ناچار بدون حکومت اسلامی عدالت خواه، رسیدن به این هدف محال است. تولا و تبرا دو اصل اساسی اسلام است: باید با حکومت عدل موافق و به حاکم عادل دل ببندید؛ و از رژیم غیر اسلام و غیر اسلامی که در رأس آن رژیم منحط پهلوی است تبرا کنید؛ و با کمال صراحت مخالفت خود را اظهار و در سرنگون کردن آن کوشا باشید و در غیر این صورت روی استقلال و آزادی را نمی‌بینید... باید جوانان روحانی و دانشگاهی قسمتی از وقت را صرف کنند در شناخت اصول اساسی اسلام که در رأس آن توحید و عدل و شناخت انبیای بزرگ، پایه‌گذاران عدالت و آزادی است، از ابراهیم خلیل تا رسول خاتم - صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین - و در شناخت طرز تفکر آنها از نقطه اقصای معنویت و توحید تا تنظیم جامعه و نوع حکومت و شرایط امام و اولی الامر و طبقات دیگر، از امرا و ولات و قضات و فرهنگیان که علما هستند و متصدیان مالیات اسلامی و شرایط آنها

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۴۰، در تاریخ ۱۷ مرداد ۱۳۵۱.

۲. همان، ص ۴۵۲-۴۵۳، به تاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۵۱.



بعد از انتشار جزوه‌های ولایت فقیه، و پس از دعوت امام از جامعه نخبگانی برای تأمل پیرامون ابعاد حکومت دینی، موضوع تعیین نوعی حکومت در محافل حوزوی مبارزاتی به طور جدی مورد مباحثه و مذاقه علمی قرار گرفت

تا برسد به شرطه و کارمندان شهربانی؛ و ببینند اسلام چه کسانی را برای حکومت و کارمندان آن به رسمیت شناخته و چه کسانی از شغل حکومت و شاخه‌های آن مطرود است... باید برنامه و نشریات همه جناح‌ها بدون ابهام متکی به اسلام و حکومت اسلامی باشد... لازم است فعالیت‌های اسلامی و نشریات شما در ایران خصوصاً حوزه علمیه زنده قم و دانشگاه‌های بیدار، نشر و منعکس گردد تا قشر داخل و خارج به پشتیبانی هم دلگرم و با هم، هم صدا شوند و به همکاری با هم برخیزند.^۱

۲. آیت‌الله سید مصطفی خمینی و مسئله ولایت فقیه

آیت‌الله سید مصطفی خمینی از نخستین مجتهدانی است که به موازات مطرح شدن مسئله «ولایت فقیه» توسط امام خمینی (ره)، به دعوت نخبگانی و همگانی امام لیبیک گفت، و به بسط و تأمل پیرامون «حکومت و ولایت فقیهان» پرداخت. حاصل تأملات فکری ایشان در برخی آثار وی مندرج است که از جمله می‌توان به رساله «الإسلام والحکومه»^۲ و مباحث «ولایت فقیه» ایشان در ضمن کتاب *البيع* اشاره کرد. «ولایت الفقیه» عنوان مجموعه‌ای از مباحث آیت‌الله سید مصطفی خمینی پیرامون «ولایت فقیه» است که در ضمن مباحث کتاب *البيع* ایشان آمده بود و بعداً از آثار دست‌نوشته‌های مرحوم آقا مصطفی خمینی استنساخ شده است.^۳ این رساله نخستین بار در سال ۱۳۷۶، به زبان عربی و بالغ بر ۸۰ صفحه، در کتابی با عنوان

۱. صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۲۸-۳۲۴. (۲۴ بهمن ۱۳۵۶) خطاب به انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا.

۲. این رساله به طور مستقل منتشر نشده و اثری از آن نیست اما در برخی مقالات علمی که در نشریات وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی منتشر شده‌اند، از این رساله نام برده شده و به نسخه خطی آن ارجاع داده شده است. برای نمونه رک: محمدصادق مزینانی، «دیدگاه‌های شهید مصطفی خمینی درباره ولایت و حکومت اسلامی»، حضور، ش ۲۱، پاییز ۱۳۷۶، ص ۱۲۵-۹۶. گفتنی است این مقاله به همین عنوان و با همان محتوا در مجله حوزه، مرداد و شهریور-مهر و آبان ۱۳۷۶، شماره ۸۱ و ۸۲، منتشر شده است.

۳. این رساله توسط جناب حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمد سجادی از شاگردان آیت‌الله سید مصطفی خمینی در نجف استنساخ شده، که بعد از حضور در ایران زحمات زیادی در جهت احیای آثار استاد متحمل شده است. با تأسف فراوان بخش‌هایی از مباحث ولایت فقیه آقا مصطفی از دست رفته است.

امام خمینی نخستین بار در ضمن
سلسله درس‌های خویش، نسل
حاضر و نسل آینده را به تفکر
پیرامون مسئله «ولایت فقیه»
دعوت کرد

ثلاث رسائل، توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار
امام خمینی به چاپ رسید.^۱ همچنین این متن
در کتاب رسائل فی ولایه الفقیه در سال ۱۳۸۲ به
کوشش محمد کاظم رحمان ستایش توسط دفتر
تبلیغات حوزه علمیه قم منتشر شده و البته به صورت مستقل نیز در نرم‌افزار جامع
فقه اهل بیت (ع) قرار داده شده است.

رساله «ولایت فقیه» آیت‌الله سید مصطفی خمینی در چهلمین سالگرد شهادت
ایشان برای نخستین بار به زبان فارسی ترجمه شده و به زودی در اختیار عموم
مخاطبان قرار می‌گیرد. این رساله از جهت تنوع و تعدد ادله موافقان و منکران
«ولایت سیاسی فقها در عصر غیبت» و «اثبات و انکار ضرورت حکومت دینی
توسط ولی فقیه» اثری کم‌نظیر است و بر اساس شواهد موجود، به دنبال طرح مسئله
«ولایت فقیه» توسط امام خمینی، و برای بسط این نظریه به تحریر درآمده است.^۲
گرچه این رساله سال‌ها در دسترس همگان بوده است اما به دلیل عدم
اطلاع رسانی بایسته، از سوی محققان عرصه «فقه سیاسی» به این رساله مهم و
گران‌سنگ، توجه شایانی نشده است. این کم‌توجهی در فقدان ارعاعات علمی به
این اثر، یا در نبود مقالات توصیفی مرتبط (جز برخی موارد محدود)^۳ و همچنین به
واسطه عدم بازتاب در برخی موسوعه‌های مربوطه، قابل مشاهده است.^۴ متأسفانه

۱. در سال ۸۵ چاپ دوم این رساله نیز وارد بازار نشر شده است.

۲. در بخش پایانی کتاب، در ذیل عنوان «پیشینه بحث ولایت فقیه در نهضت امام خمینی»، مستندات و
تاریخچه مسئله مزبور به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است.

۳. گفتنی است طبق تتبع نسبتاً تام نگارنده، تنها دو مقاله نسبتاً تفصیلی در معرفی اندیشه‌های سیاسی
آیت‌الله سید مصطفی خمینی (با محوریت رساله ولایت فقیه) منتشر شده است که البته امری قابل تقدیر
است. برای مطالعه این دو مقاله رک:

الف. محمدصادق مزینانی، «دیدگاه‌های شهید مصطفی خمینی درباره ولایت و حکومت اسلامی»، حوزه،
مرداد و شهریور - مهر و آبان ۱۳۷۶، ش ۸۱ و ۸۲. گفتنی است این مقاله بار دیگر به همین عنوان و با همین
محتوا در (مجله حضور، ش ۲۱، پاییز ۱۳۷۶، ص ۱۲۵-۹۶) منتشر شده است.

ب. یعقوب علی برچی، ولایت فقیه در اندیشه فقیهان؛ شهید مصطفی خمینی و ولایت فقیه، تهران، سازمان
مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۵.

۴. چنان که به عنوان مثال، در کتاب رسائل سیاسی - اسلامی دوره پهلوی به قلم محقق محترم جناب آقای
رسول جعفریان، اسمی از این رساله به میان نیامده است، با آن که جناب ایشان در مقام تجمیع تولیدات مرتبط
با مقوله سیاست‌ورزی دین‌مدارانه و مطالب مرتبط با حکومت اسلامی بوده‌اند و در حالی که رساله ولایت فقیه
آیت‌الله سید مصطفی خمینی نخستین بار در سال ۷۶ و دومین بار در سال ۸۲ چاپ شده بود.

رک: رسول جعفریان، رسائل سیاسی - اسلامی دوره پهلوی، (مجموعه دو جلدی در ۱۷۴۴ صفحه)، تهران،
مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.



مدخل‌های دانشنامه‌ای نیز در این جهت گرفتار نقصان است و نوعاً به اندیشه سیاسی و حکومتی آیت‌الله سید مصطفی خمینی توجهی نداشته است.^۱ چه بسا یکی از دلایل عدم توجه محافل علمی حوزوی و دانشگاهی به این اثر، عدم ترجمه آن به زبان فارسی بوده باشد. این مسئله بیش از پیش ضرورت ترجمه اثر مزبور را نشان می‌دهد.^۲

۱. برای اطلاع دقیق از مسئله، مراجعه کنید به مدخل «خمینی، روح‌الله» در *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی* و مدخل «خمینی، سید مصطفی» در *دایره‌المعارف تشیع* که در هر دو دانشنامه مشهور ایرانی، به اندیشه سیاسی آقا مصطفی نپرداخته‌اند. نواقص موجود در مدخل نخست تفصیلاً در اثری مستقل بیان شده است. برای اطلاع تفصیلی، رک: سهراب مقدمی شهیدانی و میثم عبداللهی چیرانی، «نقدی بر مدخل خمینی، روح‌الله در *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*»، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۵، ص ۱۷۱-۱۶۲. همچنین مقاله «خوانش انتقادی بازتاب زندگی و زمانه آیت‌الله سید مصطفی خمینی، در دو دایره‌المعارف مشهور ایرانی» که در آن به ذکر اشکالات وارده بر مداخل در مورد شخصیت و اندیشه سیاسی آیت‌الله سید مصطفی خمینی پرداخته شده است.

گفتنی آن که مدخل نخست به قلم قائم‌مقام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام نوشته شده و با توجه به اطلاع تفصیلی ایشان از آثار آیت‌الله سید مصطفی خمینی (چه این که اکثر این آثار و از جمله رساله ولایت فقیه، توسط همان مؤسسه منتشر شده)، انتظار می‌رفت گزارشی در خور در زمینه اندیشه حکومتی و سیاسی آن شهید و معرفی این رساله مهم، ارایه گردد که شوربختانه چنین نشده و تنها به ذکر نام این رساله مهم بسنده شده است. (رک: *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲۲، ص ۷۵۸) بحث ولایت فقیه آقا سید مصطفی، در زمان غربت امام خمینی در دوران مبارزه و در لیبیک به دعوت ایشان نوشته شده و نمادی از حضور فعال آیت‌الله سید مصطفی خمینی در عرصه مبارزات سیاسی و تکاپوی تئوریک در جهت تحقق حکومت دینی تلقی می‌شود و از این جهت جا داشت که در مدخل مربوط به آن شخصیت مبارز، به طور شاخص مورد توجه قرار می‌گرفت.

در مدخل «سید مصطفی مصطفوی خمینی» در *دایره‌المعارف تشیع* نیز رساله ولایت فقیه مورد بی‌مهری کامل قرار گرفته و نویسندگان این مدخل (عمادالدین باقی)، به رغم اشاره به نام دو رساله «العوائد و الفوائد» و «دروس الاعلام و نقدها» که به همراه رساله «ولایت فقیه» در یک مجلد چاپ شده، هیچ اشاره‌ای به نام این رساله ننموده است که بسیار تعجب‌برانگیز و تأسف بار است. رک: *دایره‌المعارف تشیع*، ج ۷، ص ۲۸۰.

۲. عواملی از این دست موجب شد که این رساله در چهل‌مین سالگرد شهادت مؤلفش، برای نخستین بار به زبان فارسی ترجمه شود و اکنون به همراه تعلیقه‌ها و تحقیقات نسبتاً تفصیلی آماده طبع شده است. گفتنی آن که ترجمه این رساله بر مبنای متن متخذ از منبع دوم (رسائل فی ولایه الفقیه) صورت پذیرفته است، اگرچه در مرحله تعلیقه‌نویسی ناگزیر تحقیقات مندرج در ذیل هر دو متن ملاحظه گردیده است. شایان ذکر است که دو متن در بخش تحقیقات، تفاوت خاصی با یکدیگر نداشتند. بر اساس بررسی‌های مقایسه‌ای، مشخص گردید که جناب آقای رحمان ستایش - جز در برخی موارد معدود - تحقیقات خاصی در ذیل مباحث نداشته‌اند و تنها به نگارش مقدمه‌ای مختصر بسنده کرده‌اند. شهادت آن که در فصل دوم رساله، ذیل بحث «ما للحاکم الشرعی من الولایه فی أطوار الفقه» در بخش تحقیق هر دو متن (چه متن منتشر شده توسط مؤسسه تنظیم و نشر و چه متن مندرج در کتاب *رسائل فی ولایه الفقیه*، ص ۷۵۱) به کتاب *بلغه الفقیه*، ج ۳، ص ۲۳۴، ارجاع داده شده است؛ حال آن که طبق تحقیق، مشخص شد که این متن مربوط به کتاب مذکور نبوده، بلکه مربوط به کتاب *العناوین الفقهیه* است که نشانی کامل در جای خود در همین ترجمه ذکر گردیده است. همچنین در ذیل بحث «الدلیل العقلی للمسأله» پاورقی شماره ۱، در متن اصلی، به نحو مطلق و بدون ذکر شناسنامه دقیق و تعیین چاپ قدیم یا جدید به کتاب *تذکره الفقهاء* ارجاع داده شده است. و نیز در بحث «الدلیل العقلی للمسأله» ذیل «حول عویصه فی مسأله جعل الولایه العامه عقلاً» هر دو متن در ارجاع به اثر اصولی مؤلف شهید «*تحریرات فی الاصول*»، ج ۲، ص ۳۴-۳۰، اشتباه صورت گرفته که ارجاعات دقیق با توضیحات مربوطه در جای خود بیان شده است.

آیت‌الله سید مصطفی خمینی از نخستین مجتهدانی است که به موازات مطرح شدن مسئله «ولایت فقیه» توسط امام خمینی (ره)، به دعوت نخبگانی و همگانی امام لبیک گفت، و به بسط و تأمل پیرامون «حکومت و ولایت فقیهان» پرداخت

رساله «ولایت فقیه» شامل یک «تمهید»، دو مقدمه، و نه «جهت» است. عمده مباحث غیر لفظی مربوط به ضرورت تشکیل حکومت اسلامی و ولایت فقیه، در بخش مقدمات آمده است. آیت‌الله سید مصطفی خمینی در بخش‌های مقدماتی این رساله گذشته از استدلال‌های عقلی، در ضمن یک سلسله مباحث

تحلیلی از کارکردهای رسالت و نبوت و تحلیل ماهوی قوانین اسلامی سخن به میان می‌آورد و به برخی شبهات در این باب پاسخ می‌گوید. آنگاه مؤلف در «جهت اول»، پیرامون دلیل لفظی در مسئله ولایت فقیه سخن گفته و به دسته‌بندی و بررسی آیات و روایات مربوطه پرداخته است. موضوع «جهت دوم»، اجامعات منقول و محصل در ولایت فقیه است. «جهت سوم» به موضوع خراجات و مالیات اسلامی و ارتباط آن با ضرورت تشکیل حکومت اسلامی اختصاص دارد. در «جهت چهارم» اقسام ولایت اعتباری و حیطة اختیارات فقیه مورد بررسی قرار می‌گیرد و نویسنده در «جهت پنجم» به ارزیابی علمی روایات دال بر اختصاص حکومت و بیعت به ائمه (ع)، و به نقض و ابرام سندی و دلالتی روایات مربوط به ممنوعیت تشکیل حکومت دینی در عصر غیبت می‌پردازد. مؤلف در «جهت ششم» شرایط حاکم اسلامی را بحث کرده و در «جهت هفتم» به بحث از امور مورد تردید در حیطة اختیارات فقیه پرداخته است. «جهت هشتم» به شرایط تصدی زعامت و «جهت نهم» به بررسی وقوع تراحم بین ولایت فقیه حاکم با ولایت سایر فقیهان اختصاص یافته است.

۳. امتیازات رساله ولایت فقیه آیت‌الله سید مصطفی خمینی

از جمله امتیازات این اثر به شرح ذیل است:

۱. مؤلف تمام اهتمام خویش را به کار گرفته تا هر آنچه از منابع چهارگانه استنباط (کتاب، سنت، عقل و اجماع)^۱ که امکان استدلال به آن در اثبات ولایت فقیه وجود دارد را در سلسله بحث‌های خویش به کار بندد. لذا این رساله به رغم ایجاز و اختصار،

۱. ادله مورد توجه مؤلف را نمی‌توان به همین منابع چهارگانه محدود کرد، چه اینکه ایشان گاه از قواعد فقهی و گاه از تحلیل‌های تاریخی و تفسیر خاص از سیره انبیاء و ائمه هدی (ع) یا حتی مباحث زبان‌شناختی و... نیز استفاده جسته است.





آیت‌الله سید مصطفی خمینی از جمله فقهای است که به نحو نسبتاً تفصیلی به تبیین مسئله «تزام فقها با ولی فقیه» پرداخته و بر این باور است که بعد از تشکیل حکومت و بر عهده گرفتن رهبری و تصدی اداره کشور، در مصالح و مفساد فقط باید از ولی فقیه تبعیت کرد

در برگیرنده شمار زیادی از ادله قرآنی، روایی، عقلی و عقلایی برای اثبات ولایت فقیه و ضرورت تشکیل حکومت توسط ولی فقیه است.

۲. نویسنده با وسعت مشربی مثال زدنی و ستودنی، بهترین تقریر را از ادله و شبهات مخالفان ولایت سیاسی فقها، ارایه کرده و در ضمن مباحث خویش بدان پاسخ گفته و البته در موارد معدودی، از اظهار نظر قطعی خودداری

کرده و مخاطب را به تدبیر و تفکر در آن مسئله دعوت نموده است.

۳. تقسیم‌بندی رتبی ادله و باب‌بندی مباحث و عنوان‌گذاری‌های ابتکاری، از جمله امتیازات این اثر است که شاکله تازه‌ای به مباحث مربوط به «ولایت فقیه» داده است. بیان اقسام ولایت اعتباری (ولایت اختیاری، ولایت غیر اختیاری، ولایت عامه مطلقه و ولایت عامه مقیده) و همچنین بازشماری وظایف و اختیارات فقهی حاکم شرعی (ولی فقیه)، از جمله نکات ممتاز این رساله است.

۴. مؤلف با نگاهی تیزبینانه و کلان‌نگر به همه ابواب فقه از یک سو و نیز با تحلیلی جامع و عمیق به مناسبات اجتماعی و ملزومات حیات بشری، تلاش کرده ضرورت حکومت و لزوم تصدی‌گری سیاسی - حاکمیتی فقیهان را اثبات نماید و از همین حیث، او با نگاهی فراتر از منتقدان ولایت فقیه، تلاش کرده ساحت بحث خویش را در ادله لفظی منحصر ننماید. گرچه در هنگامه بحث روایی به صورت کاملاً فنی، جهات صدوری، سندی، درایه‌ای و دلالی روایات شریفه (در موافقت یا مخالفت با ولایت فقیه) را بررسی کرده است.

۵. آیت‌الله سید مصطفی خمینی از جمله فقهای است که به نحو نسبتاً تفصیلی به تبیین مسئله «تزام فقها با ولی فقیه» پرداخته و بر این باور است که بعد از تشکیل حکومت و بر عهده گرفتن رهبری و تصدی اداره کشور، در مصالح و مفساد فقط باید از ولی فقیه تبعیت کرد. ایشان حق دخالت در امور - به صورتی که موجب تضعیف حکومت اسلامی شود - را بر سایر فقیهان جایز نمی‌داند. به نظر وی، اجرای حدود و گرفتن مالیات هم برای آنها جایز نیست؛ چون این امور از اختیارات حاکم و والی است و مراد از حاکم در اینجا، حاکم در «مقبوله عمر بن حنظله» نیست؛ چون در این روایت، موضوع تعیین تکلیف حکم کردن بین دو فرد در یک نزاع شخصی و جزئی

از جمله امتیازات رساله «ولایت فقیه» سید مصطفی خمینی، استدلال به آیات قرآن کریم برای اثبات ولایت فقیه است

است ولی در بحث مالیاتی و حدود، مراد حاکم مبسوط‌الید است نه حاکم بدون قدرت.

همچنین در موضوع قضاوت - در فرض تشکیل حکومت - نیز ایشان بر این باور است که

دلیلی بر اعتبار حکم او وجود ندارد. لذا عدم جواز تراحم فقیه غیر حاکم با ولی فقیه، نسبت به موضوع قضاوت و پایان بخشیدن به نزاع‌ها هم جاری است؛ چون در فرض تشکیل حکومت، دلیلی بر اعتبار حکم او وجود ندارد. پس بر دیگران نیز واجب است که در نظر و عقیده از او تبعیت کنند؛ مگر در اموری که به تخلف از حکومت و تضعیف آن منجر نشود. ایشان برای این مدعا دو دلیل ذکر می‌کند:

۱. دلیلی نداریم که به اطلاق آن برای جواز تصدی فقیه غیر حاکم،

در صورت وجود ولی فقیه، دلالت داشته باشد.

۲. در حکومت‌های عرفی نیز چنین است که با وجود حاکم

مبسوط‌الید، در حکومت مرکزی، در عرض او کسی در امور حکومتی

دخالت نمی‌کند. بله؛ در صورتی که ولی فقیه از وظایف خود تخلف

کند، ناگزیر از ولایت ساقط است و در صورت امکان بر دیگران لازم

است که او را از حکومت منع کرده و دیگری را نصب یا خودشان

مسئولیت را بر عهده بگیرند.

۶. مرحوم شهید سید مصطفی خمینی اجتهاد، عدالت، سیاستمداری، آگاهی به

اوضاع زمانه و توانمندی در تشخیص مصالح و تنظیم امور را از جمله شرایط حاکم

اسلامی بر شمرده است؛ گرچه همه فقها در خلال بحث «ولایت فقیه» متعرض این

بحث نشده‌اند.

۷. مؤلف شهید در بخش ادله لفظی، مجموعاً به ۲۲ روایت استدلال کرده است

که ۱۵ روایت آن با کتاب *عوائد الایام* مرحوم نراقی مشترک است؛ با این تفاوت

که مرحوم نراقی بر خلاف مرحوم سید مصطفی خمینی به بررسی دلالتی و سندی

روایات پرداخته است.

۸. از جمله امتیازات رساله «ولایت فقیه» سید مصطفی خمینی، استدلال به آیات

قرآن کریم برای اثبات ولایت فقیه است؛ حال آن که در سایر آثار متقدم و متأخر،

چنین رویه‌ای مشاهده نمی‌شود و اکثر قریب به اتفاق فقها، در مقام طرح ادله نقلی

ولایت فقیه، به تمسک به آیات قرآن نپرداخته‌اند لذا از این جهت رساله حاضر

اثری ممتاز است.

گفتنی آن که گرچه برخی از فقهای دیگر نیز مانند آیت‌الله سید مصطفی خمینی مستقیماً و به عنوان دلیل مستقل، به برخی آیات استدلال کرده‌اند و برخی دیگر نیز به نحو استطرادی و غیر مستقیم، گاه از آیات قرآنی نیز استفاده کرده‌اند، که بررسی تطبیقی و تفصیلی این بحث، در خلال ترجمه ولایت فقیه آمده و ان شاء الله به زودی در اختیار مخاطبان ارجمند قرار خواهد گرفت.



تحلیل ادله غیر لفظی (عقلی - عقلائی) اثبات ضرورت تشکیل «حکومت دینی»

در منظر آیت‌الله سید مصطفی خمینی

عبدالحسن مسلمی

مقدمه

آیت‌الله سید مصطفی خمینی از نخستین مجتهدانی است که به موازات مطرح شدن مسئله ولایت فقیه توسط امام خمینی (ره) به بسط و تأمل پیرامون این مسئله پرداخت و حاصل تأملات فکری ایشان در برخی آثار وی مندرج است. از جمله مهم‌ترین این آثار که اکنون در دست قرار دارد، رساله‌ای با همین عنوان (ولایت فقیه) است که توسط جناب حجت‌الاسلام سید محمد سجادی (از شاگردان ایشان در نجف) از آثار و دست‌نوشته‌های مرحوم آقا مصطفی خمینی استنساخ و استخراج شده است. این رساله (به عربی) و بالغ بر ۸۰ صفحه است که در کتابی با عنوان ثلاث رسائل در سال ۸۵ توسط مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی چاپ شده است. متن این رساله همچنین در نرم‌افزار فقه قرار داده شده و در دسترس همگان است اما به دلیل عدم اطلاع محققان عرصه «فقه سیاسی» چندان به این رساله مهم و گران‌سنگ توجهی نشده است.





آیت‌الله سید مصطفی خمینی از نخستین مجتهدانی است که به موازات مطرح شدن مسئله ولایت فقیه توسط امام خمینی (ره) به بسط و تأمل پیرامون این مسئله پرداخت

رساله «ولایت فقیه» شامل یک «تمهید»، دو مقدمه و نه جهت است. عمده مباحث غیر لفظی مربوط به ولایت فقیه در بخش مقدمات آمده است.

جهت اول: پیرامون دلیل لفظی در مسئله

(دسته‌بندی و بررسی آیات، روایات مربوطه)

جهت دوم: اجماع‌ات منقول و محصل در ولایت فقیه

جهت سوم: ضرائب (خراجات و مالیات) اسلام اقتضای حکومت اسلامی دارد
جهت چهارم: در اقسام ولایت اعتباری و آنچه که مقصود از اثباتش برای فقیه است

جهت پنجم: پیرامون بعض روایاتی که دلالت بر اختصاص حکومت و بیعت بر ائمه (ع) دارد

جهت ششم: پیرامون شرایط حاکم اسلامی

جهت هفتم: پیرامون اموری که تفویضش به فقیه مورد تردید است

جهت هشتم: تصدی زعامت مشروط به شروط است

جهت نهم: پیرامون ممنوع بودن فقیه از مزاحمت زعیم و امام

آیت‌الله خمینی در بخش‌هایی از این رساله، گذشته از استدلال‌های عقلی، در ضمن یک سلسله مباحث تحلیلی، از کارکردهای رسالت، نبوت و تحلیل ماهوی قوانین اسلامی سخن به میان می‌آورد و به برخی شبهات در این باب پاسخ می‌گوید. در این مقاله تلاش می‌شود برخی ادله غیر لفظی اثبات ضرورت تشکیل حکومت دینی با محوریت ولی فقیه، از منظر مرحوم آیت‌الله مصطفی خمینی مورد بررسی قرار گیرد.

تحلیل عقلانی از علت بعثت انبیاء و قرار گرفتن حکومت دینی در امتداد آن

در بخش تمهید، ایشان به حیطة وظایف پیامبران (ص) پرداخته و تشکیل حکومت را یکی از وظایف ایشان برمی‌شمارد و این شبهه که «طبیعت و غرائز موجود در مردم برای اصلاح زندگی بشر کافی است و با توجه به اینکه طبع و ذات انسان اجتماعی است به پیامبری که عهده‌دار قوانین سیاسی باشد، احتیاج ندارد» را «سست و

واهی برمی شمارد».^۱ البته بر تأکید بیشتر و شدیدتر اسلام بر امور اخروی، تصریح می نماید.^۲

حکومت دینی و پیشگیری از اندراس اسلام

ایشان دلیل اهتمام پیامبر (ص) به «رهبری و تشکیل حکومت» را «ترویج اسلام و معرفی آن در جامعه آن زمان و رساندن پیام اسلام به گوش دیگران تا روز قیامت» برمی شمارد^۳ «تا با از دنیا رفتن پیامبر دین از جامعه رخت برنبدد».^۴ از منظر وی «پیامبر برای جلوگیری از اندراس و به حاشیه رفتن دین عهده دار این امور سیاسی شد».^۵ نویسنده در بخش دیگر از مباحث، به ماهیت و ساختار و کارکردهای فرازمانی و فرامکانی «قوانین اسلام» اشاره می کند که «عهده دار سعادت بشر در همه شئون و امور زندگی بشر است.» این مسئله که «قوانین اسلامی به مراحل و جایگاه های گوناگون و جهات مختلف فردی و جمعی و اجتماعی پرداخته»، «هیچ موضوع کوچک و بزرگی (کنایه از بی اهمیت و با اهمیت) در زندگی بشری، که اسلام بدان نپرداخته باشد وجود ندارد»، مهم دلیل بر آن است که «اسلام دین دنیا و آخرت است».^۶

بررسی تطبیقی اسلام با سایر ادیان الهی

آقا مصطفی خمینی در ضمن بحثی به واکاوی «معنای دین» می پردازد و در مقام مقایسه دین اسلام با سایر ادیان الهی (و به طور خاص یهودیت و مسیحیت)، تصریح می کند که «کلمه دین - همانطور که بدو از آن به ذهن می آید - به معنای آنچه که بشر را فقط متوجه آخرت می کند نیست بلکه دین همان سیاست بلندمرتبه ای است که عهده دار جمیع جهات سعادت در امور جزئی و کلی و دنیوی و اخروی است.» وی در مورد «سایر قوانین و ادیان» بر این باور است که «قانون های اساسی آنها قاصر

۱. السید مصطفی الخمینی (قدس)، ثلاث رسائل؛ (ولایه الفقیه)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی (س)، مؤسسه العروج، الطبعة الثانیة، ۱۳۸۵ ش، ص ۳.

۲. همان، ص ۴.

۳. همان.

۴. همان، ص ۵.

۵. همان.

۶. همان.





از احکام فردی و روحی است بلکه حتی آنها از امور دنیایی بشر هم قاصر هستند.»^۱

تعیین رهبر جامعه اسلامی؛ وظیفه بدیهی رسول خاتم

مسئله «سفارش و تعیین رهبر» در منظر نویسندگان «از اصول و ریشه‌های رسالت خاتم» است و نمی‌توان تصور کرد که «دین آن حضرت بدون جانشین و رهبر در اماکن و شهرها و زمان‌های مختلف و نه در یک دوران، بلکه در تمام دوران‌ها، بدون رهبر باشد.» ایشان در ضمن یک استفهام انکاری مدعی می‌شود که به دلیل پیدایش «اهمال و هرج و مرج»، نیازی به «دلیل لفظی که در آن فرمان به تشکیل حکومت به یکی از شیوه‌های حکومتی عصر حاضر»، وجود ندارد؛ بلکه برای «جلوگیری از فساد در شهرها و بین مردم»، پیامبر وظیفه دارد «تا یک وظیفه کلی برای مسلمین و رهبران و بزرگان تعیین کند.»^۲

ایشان بعد از تبیین جایگاه و نقش تشکیل حکومت (در جهت حفظ دیانت در زمان فقدان نبی(ص))، این مسئله را به ضرورت عقلاییه ارجاع می‌دهد و برای اثبات ضرورت عقلاییه تشکیل حکومت، به طرح چند پرسش اساسی می‌پردازد: «آیا انسان عاقلی در عالم یافت می‌شود که حکم به بر عهده گرفتن مثل این کار نکند؟... آیا عقل سلیم و یک ذهن منطقی و مستقیم این راه را انتخاب می‌کند؟ و احتمال نمی‌دهد که خدا چنین مأموریتی به پیامبر داده باشد؟»^۳

ایشان با اشاره به آن که ارسال رسل و انزال کتب از لطف کریمانه الهی سرچشمه می‌گیرد، عدم استدامه این لطف الهی را بعید می‌شمارد و لذا تعیین وظیفه بعد از پیامبر(ص) در تشکیل حکومت را از امور ضروری برمی‌شمارد و بر این باور است که «تعیین وظیفه مسلمین در امر رهبری توسط پیامبر از اصول رسالت بزرگ پیامبر و از شاخه‌های این شجره طیبه است» و تأکید می‌ورزد که «همان‌طور که بر خداوند متعال فرستادن پیامبران و نازل کردن کتاب آسمانی واجب است، بر عهده گرفتن امور جامعه بشری در امر دین و دنیا بعد از قطع شدن وحی تا روز ابد و قیامت هم بر خداوند متعال واجب است.»^۴

۱. همان.

۲. همان، ص ۶.

۳. همان.

۴. همان.

اثبات شأن حاکمیتی برای جانشینان عام؛ امری ضروری و بدیهی

مسئله «سفارش و تعیین رهبر» در منظر نویسنده «از اصول و ریشه‌های رسالت خاتم» است و نمی‌توان تصور کرد که «دین آن حضرت بدون جانشین و رهبر در اماکن و شهرها و زمان‌های مختلف و نه در یک دوران، بلکه در تمام دوران‌ها، بدون رهبر باشد.»

آیت‌الله آقا مصطفی خمینی در رویکردی کاملاً عقلانی، از طریق تحلیل علت نبوت انبیاء، به اثبات ضرورت تشکیل حکومت اسلامی پرداخته است. وی در تحلیل ویژه خود، به نکته‌ای ناگفته و قابل توجه اشاره می‌کند و بر این باور است که «اثبات حکومت کلی برای غیر پیامبر و یا کسی که در مسیر پیامبر است» یک مسئله نظری و ناپیدا نیست که نیاز باشد در قرآن و روایات از آن سخن به میان بیاید. وی در این زمینه چنین می‌گوید:

فلعمری إن هذه المسألة لا ينبغي أن تعد من النظريات، بعد الغور فيما هو السبب لبعثه الانبياء والرسل، ما هو سر لطفه تعالى بالرعية، ولا جل وضح المسألة لا يوجد في الكتاب والسنة ما يفى - حسب المصطلحات الاخير - بإثبات هذه الحكومه الكليه لغير الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) أو من يحذو حذوه، لما يشكل تاره في سنده، واخرى في دلالة على سبيل منع الخلو.

پس به جان خود سوگند، بعد از تحقیق عمیق پیرامون علت بعثت انبیاء و پیامبران و سر لطف خداوند بر مردم، شایسته نیست، مسئله ضرورت تشکیل حکومت دینی، یک مسئله نظری صرف شمرده شود و به دلیل وضوح مسئله، در قرآن و روایات به اثبات حکومت کلی برای غیر پیامبر و یا کسی که در مسیر پیامبر است، اشاره نشده است. تا همیشه یک بار به سند و یک بار به دلالت آن اشکال شود.^۱

مرحوم آیت‌الله سید مصطفی خمینی در نهایت چنین نتیجه می‌گیرد که «لزوم تعیین رهبر بر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم، از واضحات و بدیهیات است.»^۲

۱. همان، ص ۷.

۲. همان، ص ۸-۷.





آیت‌الله آقا مصطفی خمینی در رویکردی کاملاً عقلانی، از طریق تحلیل علت نبوت انبیاء، به اثبات ضرورت تشکیل حکومت اسلامی پرداخته است

تحلیل تاریخی؛ اتفاق و اجماع مسلمین بر اصل حاکمیت دینی

ایشان با اشاره به تاریخ صدر اسلام، و اختلاف مسلمین در مسئله «جانشینی پیامبر (ص)»، به این نکته توجه می‌دهد که هر دو طایفه سنی و شیعه در اصل تشکیل حکومت اسلامی اتفاق داشته و تنها بر سر شکل حکومت (که به صورت جمهوری باشد یا با محوریت شخص واحد) اختلاف نظر داشته‌اند:

اگر چه مسلمانان در این موضوع بعد از ایشان اختلاف کردند ولی همه آنها بر نیاز اسلام و مسلمین به تشکیل حکومت، اتفاق نظر دارند ولی اهل سنت معتقدند که حکومت جمهوری و به رأی و قانون است و وابسته به فرد و شخص نیست. ولی مذهب تشیع که یاری شده از جانب خداوند است معتقد است که: پیامبر بلند مرتبه صلی الله علیه و آله و سلم با تعیین امیر بی‌مثال علی ابن ابی‌طالب به عنوان رهبر، کمال و تکمیل شدن دین را بیان و اظهار کرد. و این از خصائص و نظر شخصی پیامبر نبود بلکه حکم خداوند متعال و اظهار و بیان آنچه خداوند متعال تعیین و نصب کرده بود می‌باشد کما اینکه در سایر موضوعات هم پیامبر حکم خداوند را بیان می‌کند.^۱

پیامبران و عهده‌داری توأمان امور دین و دنیا

مرحوم خمینی بر این مسئله تصریح می‌کند که «نصب رهبر و رئیس و سیاست‌مدار بین مردم، از اقتضائات خاتمیت پیامبر (ص) است»، «تا شهرها از فساد حفظ شود و اگر خاتمیت پیامبر چنین اقتضائی نداشته باشد و رهبری نصب نشود هر آینه بشر نیاز به یک پیامبر دیگری دارد تا عهده‌دار امور زندگی دنیوی و آخرتی آنان بر اساس شرایط زندگی در زمان‌های آینده باشد.»^۲ وی با اشاره به «اختلافات ادیان و امت‌های گذشته در حیطه سطح زندگی دنیوی و اخروی»، چنین نتیجه می‌گیرد که «در این مسئله نیاز به اقامه برهان عقلی و نقلی نیست.»^۳

۱. همان، ص ۸.

۲. همان.

۳. همان.

مرحوم آیت الله خمینی
بر این اعتقاد است که
«امر تکوینی و تشریحی
خداوند در مقیاس و
ساختار واحد هستند.»

با وجود این چه بسا این سؤال مطرح گردد که از چه
رو این مسئله ضروری در تاریخ اسلام و از سوی برخی
از اعظم فقهای امامیه مورد اهتمام و توجه قرار نگرفته
یا بدان تصریح نشده است؟! مرحوم خمینی در پاسخ به

این اشکال مقدر، «اختلاف سطح فهم و ادراک مردم و فقها» را دلیل این عدم اهتمام
می داند و بر این باور است که «چه بسا یک فقیه جامع علوم قرآن باشد ولی حقیقت
اسلام را درک نکرده باشد و چه بسا کسی که از اجتهاد در مسائل شرعی چیزی
نمی داند و لکن خداوند متعال قلب و عقل او را روشن و باز کرده است و لذا لزوم این
حکومت در ادیان را درک می کند.»^۱

وی در تبیین ضرورت تشکیل حکومت دینی که برای برخی از عوام الناس (البته با
دو شرط فطانت و معنویت) قابل درک است، به «تشریفات شدن دین، در صورت
عدم اهتمام به حکومت» می پردازد:

اگر حکومت نباشد، دیانت مغفول واقع می شود و از امور تشریفات
می شود کما اینکه در میان روحانیون مسیحی این چنین شده و این
نیست مگر ایجاد خلل و فاصله بین دین و دنیا انداختن.^۲

تشکیل حکومت و عدم تنافی با دنیاگریزی

از جمله شبهاتی که در مورد «عدم ضرورت تشکیل حکومت اسلامی» مطرح
می شود، «ضدیت آموزه های دینی با مظاهر دنیوی» است که مرحوم آیت الله آقا
مصطفی در پاسخ به این شبهه نیز تشکیل حکومت را منافی با ضدیت اسلام با مظاهر
دنیا نمی داند و تشکیل حکومت توسط پیامبر (ص) و علی (ع) را روشن ترین دلیل
در اثبات مدعای خود برمی شمارد. چه اینکه ایشان «به عنوان دو رئیس حکومت
اسلامی که عهده دار حکومت و امور سیاسی مردم بودند ولیکن در عین حال
شدیدترین اعراض و روی گردانی را از دنیا داشتند و در نهایت تنفر و انزجار از شئون
دنیا و روی آوردن به آن بودند.»^۳ ولی علت توفیق حکومت را تأسی به سیره آن
حضرات در دنیاگریزی برمی شمارد؛ چنان که ایشان «در مدت زمان کوتاه و با تعداد

۱. همان، ص ۹.

۲. همان.

۳. همان.





طبق دیدگاه شهید آقا مصطفی خمینی، جعل احکام شرعی مورد نظر، برای «فرار از هرج و مرج و اختلال نظام» بوده، و «واگذاری اجرای این احکام به همه مردم، مستلزم هرج و مرج و اختلال نظام است.» از همین روی «مراعات و اجرای این اصل مذکور نیاز به تعیین مجری و منفذ است.»

اندک حکومت را توسعه دهد. و در صدر اسلام توانستند اسلام را در اقصی نقاط عالم ترویج دهند تا اینکه اقتدار حکومت اسلامی به تنگه جبل الطارق رسید و اسلام در سه قاره معروف آن زمان یعنی قاره اروپا و آفریقا و آسیا مطرح گردید.^۱ جمع‌بندی آن که «اصل لزوم تشکیل حکومت و نیاز انسان که بالطبع متمایل به ساخت تشکیلات اجتماعی متناسب با نیاز روز بشر، از اموری است که هیچ شکی در آن نیست و شبهه‌ای به آن وارد نمی‌باشد و کسی مخالف این کبری کلی نیاز به حکومت نیست.»^۲

تأسیس حکومت دینی؛ معروف دینی و خیر کثیر

ایشان در بخش دیگری از بحث خود با اشاره به «ولایت بر اطفال» به موضوع «معروف و خیر» در منظر دین (به عنوان یک واجب دینی) وارد می‌شود و مسئله حکومت را از جمله معروفاتی برمی‌شمارد که علت وجود آن پیشگیری از «هرج و مرج و جلوگیری از اختلال نظام در آبرو و اموال و جان مردم» است که «این امور، عقلاً واضح است که مطلوب برای همه افراد دارای عقل سلیم و فهم سالم و عاری از شبهه، ضروری و قطعی است.»^۳ ایشان در این زمینه چنین می‌گوید:

چه بسا امور خیر و معروف واجب و لازم‌الوجود است و چیزی در مقام تزاحم با آن قیاس و ملاحظه نمی‌شود بلکه جمیع اموری که تزاحم پیدا می‌کنند طرد شده و کنار گذاشته می‌شود و لذا وجود آن به حدی از لزوم می‌باشد که تا نهایت ممکن به غرض خود برسد. نظیر نظم، جلوگیری از هرج و مرج و جلوگیری از اختلال نظام در آبرو و اموال و جان مردم که این امور عقلاً واضح است که مطلوب برای همه افراد دارای عقل سلیم و فهم سالم و عاری از شبهه ضروری

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۰.

۳. همان، ص ۱۱.

و قطعی است.^۱

سامان دادن نظم اجتماعی؛ کمال مطلوب عقلانی

مرحوم آقا سید مصطفی از «سامان دادن نظم اجتماعی» به عنوان «یک کمال مطلوب عقلانی» یاد می‌کند و دلیل آن را «افتخار کردن کارگزاران سیاسی (در همه دوران‌ها و همه مکان‌ها) به توفیق در این امر» بیان می‌دارد و چنین نتیجه می‌گیرد که «همین امور پایه و اساس رسیدن به مقصود و مطلوب در این عالم دنیا می‌باشد؛ کما اینکه ظاهر و آشکار است». لذا از «حفظ سیاست مدیریت شهرها و نظم شهرها و دفع فساد از جامعه بشری» به عنوان یک اصل ثابت تعبیر می‌کند که «مورد توجه و اهتمام انبیاء و پیامبران و سایر حکومت‌ها می‌باشد».^۲

وی «وجود نظم در شهرها و کشورهای» را با «وجود نظم در خلقت و هستی»، «متلازم و همراه» می‌داند. «همانطور که خداوند متعال برای مصلحت نظام جمع و هستی ملاحظه قضایای شخصی و فردی نمی‌کند و مصلحت افراد و اشخاص را در ازای مصلحت جمع و جماعت فدا می‌کند، و از آسمان بر آن فرو می‌آید و از زمین گیاهان زیبا می‌روید و اگر چه به ساختمان‌ها و بناها آسیب می‌رسد ولی این ضرر در مقابل آن فایده ملحق به عدم است». به باور وی «همین روال در ساختار نظام جزئی شهری و مملکتی و زمینی و اعتباری نیز وجود دارد و این اصل مراعات شده است و مصالح اجتماعی حفظ و لحاظ شده و منافع فردی بندگان فنا شده است».

مرحوم آیت‌الله خمینی بر این اعتقاد است که «امر تکوینی و تشریحی خداوند در مقیاس و ساختار واحد هستند»^۳ و از دیدگاه ایشان، فهم چنین نکته‌ای «با برهان و وجدان قابل مشاهده و فهم است». او برای آن که برداشتش به یک فهم ذوقی و استحضانی تنزل داده نشود، تصریح می‌کند که مطلب مورد نظر وی «از باب قیاس و با انس ذهن با استحسان و ذوق نیست. کما اینکه بر صاحب خرده خرده فردی مشخص است فضلا از عاقل نیست».^۴

۱. همان، ص ۱۲.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۳.





تشکیل حکومت؛ مصلحت اهم

در «نظام اجرایی اسلام» یک سری از احکام و «واجبات شرعی برای مدیریت و سیاست اداری شهرها و حفظ اموال و آبروی مردم وضع و جعل شده‌اند و حتماً و قطعاً باید اجرا شود». «طبق آنچه استظهار می‌شود، اجرای این دسته از احکام و واجبات، واجب و لازم است و در اجرای آن، «مراعات حالت خاص و یا شخص خاص نمی‌شود».^۱

بر طبق دیدگاه شهید آقا مصطفی خمینی، جعل احکام شرعی مورد نظر، برای «فرار از هرج و مرج و اختلال نظام» بوده، و «واگذاری اجرای این احکام به همه مردم، مستلزم هرج و مرج و اختلال نظام است». از همین روی «مراعات و اجرای این اصل مذکور نیاز به تعیین مجری و منفذ است».^۲

فرازمانی و فرامکانی بودن ضرورت حکومت

با تفتن به ضرورت احکام اجتماعی - سیاسی اسلام، برای پیشگیری از هرج و مرج، مسئله فراعصری و فرامصری بودن این اصل، مطرح شده است و از ضرورت استدامه عمل به این اصل تا «پایان عمر دنیا و دین» سخن به میان آمده است: «این امر به پیامبر صلی الله علیه و آله و ولی علیه السلام یا غیر از این دو نفر تا پایان و نهایت عمر و مهلت دین و دنیا است».^۳

حاکمیت عدول فقها؛ اقتضای عدل الهی

مرحوم آیت الله خمینی با توجه دادن به «اصل حفظ نظام از اختلال و هرج و مرج» به «لزوم وجود شخصی که متکفل و عهده‌دار امور سیاسی و مدیریتی شهرها» است، می‌رسد و آنگاه به تبیین ضرورت «عدالت‌ورزی» برای حکومت بر بشر می‌پردازد و با تکیه بر «عدل الهی» و «ارسال انبیاء عدول» و «نزول کتاب‌های آسمانی مشتمل بر احکام عادلانه» اشاره می‌کند و از این داده‌ها، ضرورت «حاکمیت عدول» در «حکومت الهی» را نتیجه می‌گیرد: «براساس ادله لفظی که تفصیل آن می‌آید برای

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

در صورت تسلط ظالمان بر امور اجتماعی، برخی امور اجتماعی در ذیل اراده تشریحی قرار می‌گیرد. «لذا اگر در اراده تشریحی، امکان برانگیختن و بعث فقهاء عادل به تشکیل نظام صحیح باشد تا در تحت مدیریت این حکومت، نوامیس بشر حفظ شود، این مطلوب است.»

تأسیس نظام عادلانه اقدام نکنند، این معروف، نباید متروک باقی بماند.^۲ و نوبت به «انبعاث سلاطین و حاکمان غیر فقیه» می‌رسد.^۳

اراده تشریحی و تکوینی به مثابه واحد؛ بحثی در قاعده میسور و ترتب

از جمله ادله عقلی مورد استناد در اثبات ولایت فقیه، اشاره به «وحدت ساختار تشریحی و تکوینی» است. در صورت تسلط ظالمان بر امور اجتماعی، برخی امور اجتماعی در ذیل اراده تشریحی قرار می‌گیرد. «لذا اگر در اراده تشریحی، امکان برانگیختن و بعث فقهاء عادل به تشکیل نظام صحیح باشد تا در تحت مدیریت این حکومت، نوامیس بشر حفظ شود، این مطلوب است.»^۴ اما در صورتی که به هر دلیل «این اراده تشریحی حاصل نشد، چاره‌ای نیست از اینکه حکام دیگر عهده‌دار این امر شود و حاکمان فی‌الجمله و در برخی موارد برپا کننده عدل در جامعه هستند.»^۵ در این بخش ایشان به قاعده «میسور» اشاره می‌کند و در فرض عدم دخالت فقهای عدول در امر تأسیس حکومت، تلاش سائرین به «قدر مقدور»، را ضرورت امری ضروری معرفی می‌نماید، چه اینکه «میسور با معسور ساقط نمی‌شود.»^۶ با اینکه در این صورت هم گام‌هایی در جهت اراده تشریحیه خداوند برای سامان

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۴.

۳. همان، ص ۱۵.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.





مسئله تشکیل حکومت از ضروریات عقلی و عقلایی است که نیاز به تصریح نسبت به این امر بدیهی و ضروری در متون دینی وجود نداشته است

دادن به امور اجتماعی مردم برداشته خواهد شد اما «اینکه حکام دیگر عهده‌دار نظم امور اجتماعی شوند، موجب معذوریت فقیهان عادل از ایجاد حکومت اسلامی در جامعه نخواهد بود». ایشان وجه این مدعا را «توانمندی نسبی فقهای عدول در تحقق آن واجب و

معروف دینی (تشکیل حکومت)» برمی‌شمارد و بر این باور است که «فقیهان برگزیده و انتخاب شده برای این موضوع هستند.»^۱ وی فایده استفاده از «اصل مورد استناد خود را، تجویز و تصحیح «مراجعه به حاکمان فاسق و طاغوت بنحو ترتب» برمی‌شمارد. چه اینکه در صورت استنکاف فقهای عدول و «عدم رجوع به حاکمان فاسق»، «اختلال نظام و ایجاد فساد در جامعه» نتیجه خواهد داد. صد البته ایشان تصریح می‌کند که «جواز و صحت عهده‌دار شدن امور توسط ظالمان بنحو ترتب موجب معذوریت آنها در این موضوع نمی‌شود.» در نتیجه «پس همانطور که اگر فقیه در تشکیل حکومت کوتاهی کند معذور نیست؛ حاکمان ظالم هم در عهده‌دار شدن این مناصب غیر معذور هستند.»^۲

ایشان قاعده ترتب را ذیل مسئله «جمع بین اراده تشریعی و تکوینی» بحث می‌کند و «کیفیت جمع بین اراده الهی ازلی و فاعل انجام‌دهنده کار» را مورد توجه قرار می‌دهد و به جواب از برخی شبهات مربوطه می‌پردازد.^۳

اشکال و جواب پیرامون «ولایت عامه عقلا»

مرحوم مصطفی خمینی به طرح یک اشکال در مسئله «ولایت عامه عقلا» و پاسخ آن پرداخته است. شبهه این است که «اراده تشریح و قانون‌گذاری همراه با تخلف در برخی موارد ممکن است ولی صدور اراده تشریح و قانون‌گذاری با تخلف مطلق از آن قانون و تشریح معقول نیست. چرا که از قبیل تکلیف کردن سنگ بعد از علم به عدم تحریک سنگ می‌باشد. و اگر بگوییم این بندگان تحت قدرت و تسلط خداوند هستند حقیقتاً این اشکال سخت‌تر و جدی‌تر است و چگونه تشریح این قانون کلی

۱. همان، ص ۱۶.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۷.

ممکن است.»^۱

در جواب شبهه چنین گفته است که:

اراده تشریحی خداوند که بندگان را تحریک به تشکیل حکومت می‌کند سابق بر اراده تکوینی است و بین این دو اراده، ترتب است. و اینکه وجود نظم در جامعه بشری مورد نظر خداوند متعال است و کمال این نظم با عهده‌دار شدن فقیهان عادل محقق می‌شود و لذا آنها را مأمور به تشکیل حکومت می‌کند. و زمانی که فقها از این وظیفه با وجود اختیار و قدرت کوتاهی کنند، خداوند اراده کرده است که دیگران عهده‌دار این جایگاه و شغل شود.^۲

ولایت از امور اعتباری و ناشی از حکم وضعی

آیت‌الله سید مصطفی خمینی، ولایت را از امور اعتباری و ذیل حکم وضعی بحث می‌کند و معتقد است که اعتبار آن متقوم به «اثر مطلوب از آن» است که این اثر نیز در گرو «اجرای آن» است. وی «عدم صدور اراده از طرف مولی» را به دو صورت و دو نحو، ممکن می‌داند:

۱. عدم صدور اراده مستند به عدم مقتضی است و لذا هیچ تکلیف عقلی به دنبال آن نیست و هیچ ثواب و عقابی هم ندارد.

۲. عدم صدور اراده مستند به وجود مانع و فقدان شرطی که قائم در طرف تکلیف است می‌باشد و این مانع همان عصیان مردم و کفر و عدم تحریک مردم و امثال آن است.

و همانا مثل این موارد مانع از ثبوت اراده و طلبی که مراعات آن لازم و ثواب و عقاب را به دنبال دارد نمی‌شود.^۳

توجه به ملازمه بین اطلاع از غرض مولا (تشکیل حکومت دینی) و تبعیت از آن، حد وسط استدلال مرحوم آقا مصطفی خمینی قرار گرفته است:

پس همانا اطلاع بر غرض مولی و مطلوب مولی، موجب تبعیت می‌شود. پس وقتی به مقتضای ادله لَبّی و غیر لفظی، حکومت و

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۸.





بنا به ضرورت و به منظور توقف اجرای بسیاری از امور اجتماعی دین (مانند قضاوت، خراجات اسلامی و...) بر تشکیل حکومت، این تکلیف در عصر غیبت بر دوش فقهای عدول گذاشته شده است. فقیهان نه تنها می‌بایست بر این امر اهتمام ورزند، که تحصیل مقدمات لازم نیز بر آنها و سایر مسلمین، لازم است

خلافت به گروهی خاص واگذار شده است؛ روشن شد این حکومت مطلوب از طرف مولی برای این جماعت و گروه است و بر آنها لازم و واجب است که به این امر مطلوب اقدام کنند و دیگران هم اقدام به مقدمات آن کنند؛ چرا که تشکیل حکومت، مطلوب خداوند متعال است و امر معروفی است که وجود آن در بین مردم واجب است. و اگر چه مکلف مستقیم و بدون واسطه این تکلیف فقیهان هستند ولی بر سایر مردم واجب است تا کارها را به نحوی ساماندهی کنند که فقیه متمکن عهده‌دار تشکیل حکومت شود؛ به خاطر آن غرض و هدفی که با تشکیل حکومت حاصل می‌شود.^۱

ضرائب (خراجات اسلامی)؛ تابع تشکیل حکومت

از جمله مواردی که در تبیین ضرورت تشکیل حکومت دینی مطرح شده است، رابطه ساماندهی به زکوات و خراجات اسلامی و مسئله حکومت است. شهید خمینی در این زمینه می‌گوید: «خراجات و زکوات و خمس و... اسلامی تنها در صورت زعامت فقیه و سلطنت فقیه است که امکان رسیدن به دست نیازمندان دارد.» وی ضمن اشاره به دیدگاه امام خمینی پیرامون آن که «اسلام دین سیاست و حکومت است و ضرورتاً به آن نیاز است و انکارش به منسوخیت اسلام می‌انجامد»، به تبیین این نظریه می‌پردازد و معتقد است نظر امام در استدلال فوق بر آن است که «اقتصادیات اسلامی به حکومت باز می‌گردد. ضرائب اسلامی قرار داده نشده مگر برای تشکیل حکومت. اخذ مالیات اسلامی به وجه صحیح، تعقل نمی‌شود مگر به انضمام حکومت اشخاص میسوط‌الید القادر بر اخذ و تصرف.»^۲

وی آنگاه دو شکل از حکومت را با یکدیگر مقایسه می‌کند؛ در شکل نخست جایگاه ریاست حکومت «برای غیر فقیه است، و برای امور به فقها مراجعه می‌کنند، و در مسائل خود به فقها مراجعه می‌کنند، که این صحیح نیست. چون به ضعف حکومت

۱. همان، ص ۱۹-۱۸.

۲. همان، ص ۵۰.

حفظ جامعه دینی از هرج و مرج و اختلال نظام اجتماعی، و همچنین حراست از مال، جان و نوامیس مسلمین، اقتضای تشکیل حکومت دارد

بین مردم باز می‌گردد و حکومت مرکزی باید قوی باشد». و یک بار فقیه در مصدر امر قرار دارد و «برای دفع فساد از بلاد؛ حاکم بر عباد است» که این شکل حکومتی صحیح‌ترین و مطلوب‌ترین شکل حکومت است.^۱

ولایت فقیه؛ تابع مصالح عامه و شخصیه

از جمله اشکالاتی که برخی در مورد حکومت فقهای عدول و ولایت سیاسی ایشان مطرح می‌کنند، وقوع هرج و مرج و تصمیمات سلیقه‌ای و شخصی است. وی با اشاره به این اشکال، به ضابطه‌مندی «ولایت فقیه» اشاره می‌کند و چنین می‌گوید:

ولایتی که برای فقیه ثابت می‌شود، ولایت هرج و مرج نیست؛ کما اینکه چنین ولایتی حتی برای معصومین (ع) و برای هیچ یک از انبیاء و رسولان الهی هم قابل اثبات نیست. ولایت فقها تابع مصالح عمومی و شخصی است.^۲

رابطه دوسویه اجرای احکام قضایی با تشکیل حکومت دینی

آیت‌الله سید مصطفی خمینی در بخش دیگری از مباحث خود، به رابطه تلازمی میان «اجرای حدود الهی» و «قضاوت بر مبانی احکام الهی» با «تشکیل حکومت دینی» پرداخته است. به باور ایشان در صورتی که امت اسلامی در حل اختلافات مکلف به مراجعه به قضاوت است، و در هنگامی که در اختلافات خاص که به حاکمان بر می‌گردد، مکلف به مراجعه به فقهای عدول است، در این صورت باز هم نیاز به تشکیل حکومت روشن است. چرا که اگر فرض شود در هر شهری روزانه هزار نفر به فقها رجوع کنند، و بر فرض که قبول قضاوت بین متخصصین بر آن فقها واجب باشد، معقول نیست اداره منظم این مراجعات، مگر به تشکیل حکومت دینی. در این صورت «عند ذلک تجب ذلک؛ لتوقف أداء الوظیفه علیه بالضروره». یعنی ادای وظیفه شرعی (قضاوت بین الناس) ممکن نیست مگر به راه‌اندازی حکومت.^۳

۱. همان، ص ۵۱.

۲. همان، ص ۵۳.

۳. همان، ص ۳۴.



جمع‌بندی

از مجموعه ادله مورد استفاده شهید مصطفی خمینی می‌توان چنین نتیجه گرفت که مسئله تشکیل حکومت از ضروریات عقلی و عقلایی است که نیاز به تصریح نسبت به این امر بدیهی و ضروری در متون دینی وجود نداشته است. شهید مصطفی خمینی بعد از بحث و بررسی ادله روایی مربوط به ولایت فقیه، به این معنا تصریح می‌کند و چنین می‌گوید:

احتیاج الأمة ألی السیاسة و الرئاسة، و النظم و الناظم، و أن کل أمة لا یكون صاحب الزعیم الکبیر البصیر یضمحل و یمحو بالضروره مما لأشبهه فیه، و لا نحتاج إلی الروایه فلو استشكل فی هذه الاخبار کما هو قابل لذلک، و لکنه لا یورث الخلل فی أساس البحث و ما هو الدلیل الوحید الفرید المتین البین عند اهله و منطقه.^۱

حفظ جامعه دینی از هرج و مرج و اختلال نظام اجتماعی، و همچنین حراست از مال، جان و نوامیس مسلمین، اقتضای تشکیل حکومت دارد. از آنجا که راهبران الهی از انبیاء و رسولان و ائمه هدی (ع) همه بر چنین وظیفه‌ای برانگیخته شده‌اند، نمی‌توان در دوران غیبت امام معصوم (ع)، این تکلیف را به طور کلی ساقط شده و غیر ضروری تصور کرد. لذا بنا به ضرورت و به منظور توقف اجرای بسیاری از امور اجتماعی دین (مانند قضاوت، خراجات اسلامی و...) بر تشکیل حکومت، این تکلیف در عصر غیبت بر دوش فقهای عدول گذاشته شده است. فقیهان نه تنها می‌بایست بر این امر اهتمام ورزند، که تحصیل مقدمات لازم نیز بر آنها و سایر مسلمین، لازم است.





انقلاب اسلامی و مسئله فلسطین

یادداشت فصل

هفتادمین سال اشغال فلسطین، همچون تمام این هفتاد سال دربرگیرنده وقایع مهمی بود. محور این اتفاقات سه طرف امریکا، رژیم صهیونیستی و جمهوری اسلامی ایران بودند که در دو جبهه مقاومت و اشغالگری روبه‌روی هم صف‌آرایی جدیدی را تعریف کردند.

امریکا

دونالد ترامپ در ادامه نابخردی‌های خود نسبت به تحولات بین‌المللی و جمهوری اسلامی، از قرارداد برجام با هدف ضربه زدن به جمهوری اسلامی خارج شد و نیز پس از گذشت نزدیک به ۳۰ سال از تصویب قانون انتقال سفارت امریکا از تل‌آویو به قدس در عین این که می‌توانست همچون سایر رؤسای جمهور قانوناً اجرای آن را به تأخیر بیندازد، این کار را نکرد و همزمان با سالگرد اشغال فلسطین و تأسیس رژیم صهیونیستی با اعزام داماد و دختر خود، این وعده انتخاباتی‌اش را محقق نمود. از سوی دیگر ترامپ با طرح کلی ایده صلح همه‌جانبه خود با عنوان «معامله قرن»





به دنبال آن است که این پرونده طولانی و پرهزینه را برای همیشه مختومه اعلام کند. ولی اینکه این طرح صلح در برگیرنده چه بندهایی است و چگونه چهارچوبی در قبال سرفصل‌هایی همچون: قدس، شهرک‌های یهودی‌نشین در کرانه باختری، آوارگان فلسطینی، آب، امنیت و... دارد، هنوز هیچ متنی به صورت رسمی منتشر نشده است. گمانه‌زنی‌ها، تحلیل‌ها و مواضع مقامات رسمی، رسانه‌ها و افکار عمومی به علاوه عملکرد دولت و شخص ترامپ حاکی از آن است که اولاً در این طرح صلح، جایگاه امریکا حتی به صورت ظاهری دیگری طرفانه نیست. این واقعیتی است که سران سازشکار فلسطینی هم پس از انتقال رسمی سفارت از تل‌آویو به قدس به آن اذعان نمودند و از اینکه دیگر امریکا نمی‌تواند میانجی‌گر عادلانه در این میان باشد، اظهار تأسف کردند.^۱ ثانیاً در جریان اجرای «معامله قرن» تمام کشورهای هم‌پیمان امریکا و غرب در منطقه از جمله کشورهای مطرح عربی خلیج فارس و شمال آفریقا در رفتارهایی آشکار و صریح باید به صف صهیونیست‌ها پیوسته و پنهان‌کاری هفتادساله‌شان در حمایت از این رژیم را کنار گذارند و نقشی فعالانه در روند اجرای «معامله قرن» بر عهده بگیرند. در واقع در طرح صلح ادعایی ترامپ، طرف فلسطینی و عربی هیچ جایگاهی برای مذاکره به عنوان یک طرف مناقشه ندارند و صرفاً باید پذیرای تصمیمات جبهه صهیونیستی با حمایت امریکا باشند؛ کما اینکه رفتارشناسی سران عرب به ویژه در این اواخر حاکی از اطاعت بی‌چون و چرا از سیاست‌های امریکایی و صهیونیستی است.

این که ترامپ می‌تواند در این سیاست افسارگسیخته در قبال تحولات منطقه و جهان موفق شود، به عوامل بسیار زیادی بستگی دارد. ترامپ از میان رؤسای جمهور امریکا تنها فردی است که تا این حد به ماهیت مسئله فلسطین بی‌توجه بوده است؛ ماهیتی که روز به روز پیچیده می‌شود و عناصر تشکیل‌دهنده پیدا و پنهان آن، جهات متعددی را درگیر خود کرده است. امریکایی‌ها اگرچه به این حقیقت اعتراف نمی‌کنند ولی خود می‌دانند که به راحتی نمی‌توان در مورد قبله اول مسلمین معامله

۱. در روز دهم شهریورماه ۱۳۹۷، سخنگوی وزارت خارجه امریکا اعلام کرد که امریکا کمک خود به آژانس امداد و کارایی آوارگان فلسطینی (آنروا) را قطع کرده است. امریکا با تأمین سی درصد از بودجه تقریباً یک میلیارد دلاری این آژانس، بزرگترین حامی آن بود. این آژانس مهمترین سازمان حمایت‌کننده از بیش از پنج میلیون آواره فلسطینی در سراسر جهان است. امریکا به دنبال آن است تا با تعطیل کردن این آژانس امید بازگشت فلسطینی به سرزمین اجدادی خود را از میان ببرد. بسیاری بر این اعتقادند که قطع کمک به آنروا حاکی از اجرای جدی مفاد «معامله قرن» و پایان میانجی‌گری امریکاست. شایان ذکر است که در آخرین اقدام، دفتر دولت خودگردان در امریکا نیز بسته شد و مسئول آن اخراج گردید.

کرد. آنها به خوبی دریافته‌اند که به راحتی نمی‌توان سرنوشت بیش از پنج میلیون فلسطینی آواره را به دلخواه خود تعیین کرد و...

شاید نتایج بررسی رابرت مولر در پرونده دخالت روسیه در انتخابات ریاست جمهوری امریکا یا اعتراف کوهن به فضاحت‌های اخلاقی و مالی ترامپ، سرنوشت این سیاستمدار هوچی‌گر را خیلی زودتر از اسلاف خود در نوامبر آتی مشخص کند. یقیناً تا آن زمان نیز او در خواهد یافت که بسیار بزرگ‌تر از او ظرف این هفتاد سال با تمام عقبه مالی، سیاسی و رسانه‌ای نتوانستند که این پروژه ناتمام استعماری را به پایان ببرند. او یقیناً با اندک تجربه خود به عنوان یک کاسب زورگو قادر به انجام معامله‌ای در طول یک سال که بتواند حداقل خود را سرپا نگه دارد نیست، چه رسد به «معامله قرن»!

رژیم صهیونیستی

دست‌آورد انتقال سفارت امریکا از تل‌آویو به قدس اگرچه برای نتانیاهو بسیار بزرگ بود ولی «راهپیمایی بازگشت» ظرف این ۲۴ باری که از ابتدای فروردین به مناسبت «روز زمین» تاکنون به صورت مرتب در مرزهای غزه با اراضی اشغالی ۱۹۴۸ برپا شده،^۱ تلخی فراوانی بر کام سیاستمداران رژیم صهیونیستی بر جای نهاده است.

جامعه صهیونیستی به طور بی‌سابقه‌ای روند راست‌گرایی و مذهبی بودن را که از سال ۱۹۷۷ با پیروزی لیکود به عنوان جریان راست به رهبری مناخیم بگین آغاز کرده، به صورت صعودی طی می‌کند و به نظر می‌رسد که افرادی همچون نتانیاهو و حتی تندتر از او بر این موج راست‌گرایی از این به بعد با سرعت بیشتری جولان خواهند داد و به همین دلیل در تشکیل دولت بدون ائتلاف با جناح چپ یا حزب کارگر یا احزاب میانه موفق هستند. نتانیاهو به همین دلیل طولانی‌ترین نخست‌وزیری را از جناح راست حفظ کرده و در کنار بن‌گوریون رکورد جدیدی از این حیث به ثبت رسانیده است.

جامعه فعلی صهیونیست‌ها با اما و اگرهای فراوان در مورد نژاد آنها یا سطح مالی و اقتصادی آنها جزء پایین‌ترین سطح از یهودیان جهان به شمار می‌روند که با

۱. شهدای فلسطینی راهپیمایی‌های بازگشت تاکنون به ۲۵۴ نفر رسیده است که نزدیک به ۵۰ نفر آنها کودک و معلول بوده و تنها ۱۶ نفر از نیروهای مقاومت هستند. ضمن آن که نزدیک به ۱۹۰۰۰ نفر هم در خلال این چند ماه به دست نظامیان صهیونیست هدف قرار گرفته و مجروح شده‌اند.





وعده‌های شیر و عسل بر سرزمین موعود پای نهادند و هیچ راهی برای بازگشت به ۱۰۲ کشوری که از آن آمده‌اند یا کوچ به سرزمینی بهتر از آنچه در آن گرفتار شده‌اند، ندارند. یقیناً یهودیان فعلی در سرزمین‌های اشغالی اگر امکان بهتری برای پول و امنیت می‌یافتند، حتماً از فلسطین اشغالی مهاجرت می‌کردند؛ کما اینکه از ۱۴ میلیون یهودی دنیا ۸/۸۰۰/۰۰۰ یهودی دیگر در بهترین شرایط از حیث پول و امنیت در خارج از فلسطین اشغالی در سراسر جهان به ویژه آمریکا، ساکن هستند. یهودیان فعلی در فلسطین اشغالی به دلیل نداشتن توان جهت کسب پول و امنیت بهتر، محکوم به زندگی در فلسطین هستند و برای توجیه حضور خود ناگزیر از تمسک به آموزه‌های مذهبی و نژادی در قبال فلسطینی‌هایند. تصویب قانون دولت ملی یهود پس از ۷۰ سال از تأسیس این رژیم، حاکی از این واقعیت است که جامعه صهیونیستی در ضعیف‌ترین دوره خود است که با وجود ادعای تنها دموکراسی موجود در خاورمیانه این قانون را به تصویب می‌رساند و حتی از حمل پرچم فلسطین در اراضی فلسطینی با تصویب قانون دیگر در هراس است.

یقیناً در چنین صف‌بندی بی‌سابقه‌ای فلسطینی‌ها انگیزه بیشتری برای پیروزی جهت رسیدن به حقوق و سرزمین از دسته رفته خود دارند، تا مشت‌دوره‌گردی که در عین بهره‌مندی از تمام حمایت‌های هفتاد ساله نه در روند سازش خود را تحمیل کردند و نه توانستند در برابر جبهه مقاومت ایستادگی نمایند.

کشیدن حصار و دیوار و پذیرش سریع آتش‌بس در جنگ‌ها و هماوردی‌های کوتاه‌مدت با گروه‌های مقاومتی که کاملاً در محاصره بوده‌اند، یا ترس از بالون‌های آتش‌زا^۱ که آتش به جان و مال و زراعت یهودی زده، واقعیات انکارناپذیری است که آنها را در آینده نزدیک به زانو در خواهد آورد.

جمهوری اسلامی ایران

با وجود تمام تحریم‌ها و محدودیت‌های سیاسی، رسانه‌ای و اقتصادی، سربازان حضرت امام (ره) در جبهه مقاومت به کرانه‌های مدیترانه رسیده‌اند و پس از چهل

۱. از دستاوردهای «راهپیمایی‌های بازگشت» ظرف چند ماه اخیر به کارگیری شیوه جدیدی از ضربه زدن به طرف صهیونیستی با به پرواز درآوردن بالون‌های آتش‌زا است که مزارع صهیونیستی را به ویژه در فصل برداشت تهدید می‌کند. برخی اخبار حاکی از رسیدن این بالون‌ها به نزدیکی تل‌آویو است و علاوه بر مزارع، سکونت‌گاه‌ها و مراکز صنعتی را نیز تهدید می‌کند.

سال موفق به ارایه الگوهایی از ایده‌های رهایی‌بخش با مصادیق آشکار در برابر غرب و صهیونیسم به ملل منطقه شده‌اند.

نتانیا‌هو به عنوان نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی ظرف یک سال اخیر در جایگاه نخست‌وزیر دست به رفتارهایی زده است که تاکنون، نمونه مشابه آن در میان سیاستمداران دیده نشده است. او با اجرای شوهای تلویزیونی و پخش، توزیع، تکثیر و تبلیغ آن در مرحله جدیدی از این هماورد، مردم مسلمان ایران را هدف قرار داده و سعی می‌کند که با به کارگیری تمام ابزارها در عرصه دیپلماسی عمومی و عناصر مورد نیاز در جنگ نرم، میان حاکمیت و حکومت با مردم شکاف ایجاد کند. او امیدوار به نفوذ در میان قشر خاکستری از جامعه ایرانی است و امیدوار به یاری‌گیری در میان بخشی از اجزای میانه‌رو در سطح دولت؛ و تا جایی که امکان دارد به حاکمیت و شخص رهبر تاخته و سیاست‌های نظام و ارزش‌های انقلاب را مورد هجوم، تمسخر و تشکیک قرار می‌دهد. بررسی‌گفت‌وگوهای او با ملت ایران در مقاطع مختلف و تجزیه و تحلیل تمام این سخنرانی‌های کوتاه یک‌طرفه و منع دیگر سیاستمداران اسرائیلی از اتخاذ موضع در قبال ایران، حکایت از اجرای دقیق یک برنامه فکر شده دارد.

نمایش نیم تن سند و سی‌دی از سوابق هسته‌ای جمهوری اسلامی و ادعای سرقت آن از تهران در دی‌ماه گذشته، اوج این شوهای تلویزیونی بود که تکرار جزئیات دقیق‌تر از آن در نیویورک تایمز پستوانه امریکایی آن بود؛ یا سوءاستفاده از اقتدار تیم ملی فوتبال ایران در بازی‌های جام جهانی یا ارایه راهکار در مبارزه با کم‌آبی و بحران آب یا هدف گرفتن امید مردم ایران با روخوانی از زندگی فرضی یک دختر ایرانی و... از جمله دست و پا زدن‌هایی است که در کنار سایر عرصه‌ها با قوت تمام ادامه دارد. کنفرانس هر ساله هرتزلیا و موضوعیت ایران به عنوان یک تهدید جدی برای رژیم صهیونیستی، برآیند ترسی است که به اشکال مختلف در اجرای این برنامه‌ها نمود یافته؛ ترسی که با حضور ایران در مرزهای لبنانی، سوری و مدیترانه‌ای دو چندان شده است و به کارگیری مجدد شعار نه غزه - نه لبنان... امید ناچیزی برای جدا کردن ملت از آرمان‌های خود.

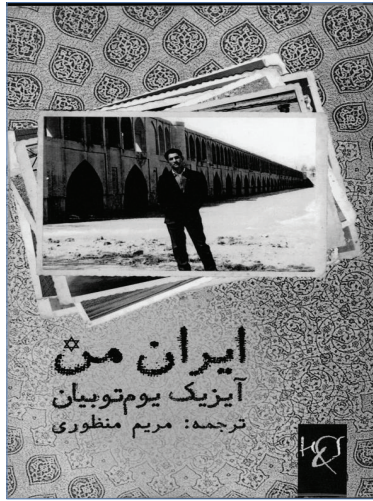
تولید، توزیع و تبلیغ فیلم جام زهر در سی‌امین سال پذیرش قطعنامه در قالب





جنگ نرم که توسط B.B.C اجرا و کارگردانی شد^۱ به دنبال القاء این نگاه به مخاطب است که نظام اسلامی به پایان راه خود رسیده است و رهبران نظام برای بقای خود در این شرایط راهی جز نوشیدن جام زهر دیگری ندارند. غافل از اینکه در تمام این چهل سال از عمر انقلاب اسلامی تمام امکانات سیاسی، نظامی، مالی و رسانه‌ای به کار گرفته شد که این نظام ساقط شود و به لطف خداوند و همراهی مردم نشد و طبیعی است که با حضور و استمرار حمایت مردم از نظام، جام زهر دیگری نیز نوشیده نخواهد شد؛ چرا که ملت مسلمان ایران و رهبران آن به بلوغی از نبرد با صهیونیست‌ها رسیده‌اند که میدان نبرد تهران و شهرهای ایران نیست. هم اکنون خط مقدم انقلاب اسلامی کرانه‌های غزه و باب‌المنذب در یمن است.

۱. فیلم ۵۶ دقیقه‌ای جام زهر در تیرماه ۱۳۹۷ توسط حسین باستانی تولید و چندی بعد از شبکه انگلیسی B.B.C فارسی پخش شده و حتی در یک میزگرد و در این شبکه پیرامون محتوا و اهداف آن بحث می‌شود. سازنده این فیلم مستند با استفاده از تصاویر و مصاحبه‌های آرشیوی، روایتی از دلایل پذیرش قطعنامه را به تصویر می‌کشد که با شرایط فعلی حاکمیت جمهوری اسلامی در قبال فشارهای غرب و صهیونیسم شباهت دارد.



به نام ایران؛ به کام صهیونیسم نقد و بررسی کتاب ایران من

علیرضا سلطانشاهی

مقدمه

از میان خاطرهنویسی‌های مربوط به تاریخ یهود ایران، کتاب *ایران من* منحصر به فرد است و همین دلیل اصلی برای نقد و بررسی آن در این مقاله است. *ایران من* سرگذشت زندگی اسحاق یوم تو بیان به قلم خود در ایران، اسرائیل و امریکاست. او یک یهودی ایرانی از قشر متوسط است که بدون وابستگی‌های سیاسی یا جناحی خاص در میان یهودیان یا ایرانی‌ها، روایتگر فضاهایی است که در آن زیسته است و از میان این فضاها، زادگاهش «ایران» جایگاه برتری نسبت به دیگران دارد. به طوری که در عین مهاجرت از ایران به اسرائیل و سپس امریکا، نمی‌تواند سابقه زندگی در ایران را که همچون چتری بر کل زندگی او سایه افکنده است، کنار بزند. مخاطب با مطالعه این کتاب ضمن آشنایی با این فضا، ممکن است که این سؤال برایش ایجاد شود که هدف از نگارش این خاطرات چیست؟ آیا نویسنده کتاب صرفاً خاطره‌نگاری می‌کند یا می‌خواهد حقایق مغفول از جامعه یهود یا جامعه ایرانی یا حوادث مربوط به آن را بیان نماید؟ یا اصلاً به دنبال طرح مباحثی فراتر از

موضوعات تاریخی و زندگی‌اش است؟
در این متن بر آن هستیم تا با مرور این خاطرات، در یک دسته‌بندی به شکل ذیل
به نظر گاه نگارنده تا حد ممکن نزدیک و از نیت او برای القای مفاهیم و دیدگاهش
مطلع شویم.

درباره کتاب

عنوان: *ایران من*

نویسنده: آیزیک (اسحاق) یوم تویبان

ترجمه: مریم منظوری

ناشر: اچ اند اس مدیا (S&H) لندن

سال نشر: ۱۳۹۵ (۲۰۱۶)

تعداد صفحات: ۳۸۵

قطع: رقعی

جلد: شومیز

به غیر از یادداشت‌های نویسنده، مترجم، مقدمه و پیشگفتار، کتاب حاضر در
برگیرنده سه فصل در سی و دو بخش است. هر کدام از سه فصل با عناوین خانه آباء
و اجدادی، هجرت به سرزمین اسرائیل و امریکا؛ خط پایان، از هم تفکیک شده است.
نویسنده با اهدا کتاب به خانواده اعم از همسر، مادر و پدر خود میزان علاقه به
ایشان را ابراز می‌کند. به طوری که در متن کتاب نیز این علاقه به اشکال مختلف
ظهور و بروز دارد.

بیش از هفتاد تصویر سیاه و سفید در این اثر، باعث شده است که جذابیت بصری
خاصی برای متن و توریق آن ایجاد شود. در واقع جاگذاری منطقی این تصاویر با آن
شکل و شمایل قدیمی به خواننده برای فهم و درک و فضاگیری از متن کمک ویژه‌ای
می‌کند. تصاویری که ضمن تأیید محتوا به گوشه‌ای از وقایع و مراسم‌ها و دیدنی‌های
ایران نیز اشاره دارد.

همانطور که در متن (ص ۳) کتاب آمده است، به غیر از اقوام درجه یک فامیل،
تمامی اسامی مورد استفاده در متن جعلی است و این باعث شده است که دست
نویسنده در پردازش خاطرات و وقایع باز باشد و مطالب خود را نیز بدون سانسور



در واقع عامیانه بودن متن و غیر مستند بودن آن با یک نگاه دقیق، ضعف اثر محسوب نمی‌شود بلکه نویسنده با سطح وسیعی از عموم مخاطبین مواجه است که در خلال روایت یک داستان، مهم‌ترین فرازها از عقاید، رفتار، رسوم و تاریخ یهود ایران را با خواست و نگاه خود القای کند

مطرح نماید و به همین دلیل در انتهای کتاب نمایه اعلام نیز وجود ندارد.

از جمله نکات مهم این اثر عدم ذکر یا ارتباط نویسنده با سران یهودی یا افراد برجسته یهودی یا ایرانی است. گویی در خلال زندگی وی هیچ برخوردی با رهبران سیاسی و مذهبی یهود در ایران نداشته است و به همین

دلیل کتاب، استناد کمتری می‌یابد و از وزانت آن کاسته می‌شود. و شاید هم نویسنده نگران این مهم نبوده چون می‌خواسته است که بخش عوام از مخاطبین حوزه تاریخ یهود ایران را هدف قرار دهد. در واقع عامیانه بودن متن و غیر مستند بودن آن با یک نگاه دقیق، ضعف اثر محسوب نمی‌شود بلکه او با سطح وسیعی از عموم مخاطبین مواجه است که در خلال روایت یک داستان، مهم‌ترین فرازها از عقاید، رفتار، رسوم و تاریخ یهود ایران را با خواست و نگاه خود القای کند و لازم به یادآوری است که البته با تدارک شکل و محتوای مناسب تا حدی به این هدف نائل آمده است.

نویسنده در ابتدای هر بخش آیه و روایتی از بزرگان اسلام، یهودیت یا سخنی از بزرگان یهود یا شاعرین مطرح می‌آورد که ظاهراً تطبیق ظریفی با متن آن بخش دارد. در ادامه همچون سایر بخش‌ها چند واقعه مهم از تقویمی که می‌خواهد در مورد آن سخن بگوید می‌آورد و جالب است که این گاه‌شمار وقایع، عمدتاً مربوط به یهودیان است. ولی در برگیرنده وقایع جهانی هم هست؛ همچون:

- انتشار کتاب خاطرات آن فرانک، دختر به اصطلاح بازمانده از هولوکاست (ص ۲۳)

- مصدق و تحولات دوران او (ص ۴۱)

- روی کار آمدن ناصر به جای نجیب (ص ۴۵ و ۶۳)

- تولد محمود احمدی‌نژاد (ص ۷۹)

- ربودن آدلف آیشمن (ص ۱۰۴)

- استعفای بن گوریون (ص ۱۴۲)

- ترور کندی (ص ۱۴۲)

- گودبرداری مرکز تجارت جهانی برای احداث در منهن (ص ۱۷۸)

- استقلال قطر از بریتانیا در سال ۱۹۷۱ (ص ۲۵۲)





نویسنده صرفاً به ذکر وقایع و تقویم آنها اکتفا نمی‌کند و در برخی موارد به زعم خود شرح مفصل و بعضاً تحریف‌گونه‌ای هم از وقایع دارد که در برخی موارد این تحریفات با ناشی‌گری فاحشی حکایت از بی‌سوادی یا کم‌اطلاعی او دارد

- قدرت یافتن حافظ اسد در سال ۱۹۷۱ (ص ۲۵۷)
- دیدار انور سادات از اسرائیل (ص ۲۸۸)
- امضای قرارداد کمپ دیوید (ص ۳۰۵)
- برگزیده شدن پاپ ژان پل دوم (ص ۳۰۵)
- حمله به برج‌های دوقلو در امریکا (ص ۳۳۶)
- شکست عرفات در مقابل محمود عباس (که البته تعبیر اشتباهی است) (ص ۳۴۲)
- مرگ علیرضا پهلوی (ص ۳۵۶)

- آزادی گیلعاد شالیط (ص ۳۵۶)

- آغاز بهار عربی (ص ۳۵۶)

- استعفای پاپ بندیکت شانزدهم (ص ۳۶۸)

- برکناری مرسی از قدرت در مصر (ص ۳۶۸)

- فرار اسنودن، مأمور اطلاعاتی امریکا (ص ۳۶۸)

البته نویسنده صرفاً به ذکر وقایع و تقویم آنها اکتفا نمی‌کند و در برخی موارد به زعم خود شرح مفصل و بعضاً تحریف‌گونه‌ای هم از وقایع دارد که در برخی موارد این تحریفات با ناشی‌گری فاحشی حکایت از بی‌سوادی یا کم‌اطلاعی او دارد. از جمله بازخوانی کودتای ۲۸ مرداد که در جایی به جای کودتا از عملیات نام می‌برد (ص ۴۱) یا از نقش حضرت امام (ره) همپای CIA یا بریتانیا می‌گوید. (ص ۴۱) او در عین اینکه مدعی تحصیل در مدارس مسلمانان و فراگیری قرآن و علوم اسلامی حتی بهتر از دانش آموزان مسلمان است، از وجود سجده در نماز میت! می‌گوید (ص ۳۲۹) یا تخته شدن دکان خمس و زکات به دلیل برقراری بیمه اجتماعی! و با نشان دادن کینه خود نسبت به مسلمانان و علما از همراهی آنها در مخالفت با انقلاب سفید شاه داستان می‌پردازد؛ یا در جای دیگر روحانیون را در کنار ملاکین و ثروتمندان قرار می‌دهد. به غیر از چند محوری که در ادامه به عنوان فزای مهم از کتاب مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد، او به موارد ذیل نیز اشاره کرده، رهنمودها می‌دهد:

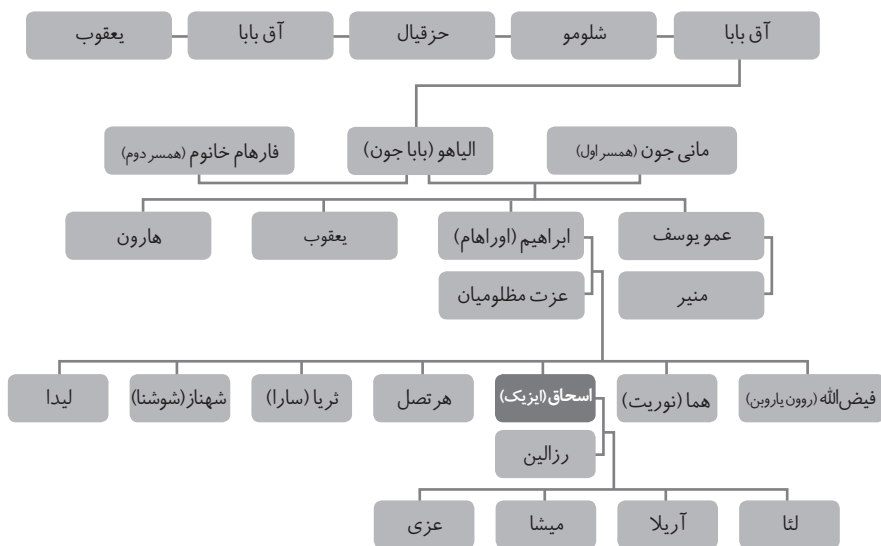
۱. مهم‌ترین پزشکان یهودی در ایران (ص ۲۰۰)
۲. ورزشکاران و ورزشگاه‌های یهودی در ایران (ص ۲۰۰)
۳. موسیقی دانان مطرح یهودی در دوره قاجار (ص ۱۹۹)

۴. گستره فارسی‌زبانان در دوره‌های مختلف (ص ۸-۱۷۶)

۵. تأثیر فرهنگ امریکایی بر فرهنگ ایرانی (ص ۲۳۱)

نویسنده در پایان، ارزیابی نسبتاً مثبتی از انعکاس نظر خوانندگان کتاب در چاپ‌های اول در مارس ۲۰۱۲ می‌دهد. (ص ۳۷۵) در واقع او نتیجه می‌گیرد که کتاب مخاطب خود را یافته، مطالب کتاب مورد تأیید مخاطبین است و ضرورت نشر چنین آثاری هم زیاد.

نویسنده کتاب در مقدمه از آثاری که در تدوین این کتاب از آنها استفاده کرده است نام می‌برد؛ از جمله کتاب *فرزندان/استر اثر هومن سرشار* که به فارسی هم ترجمه و منتشر شده و کتاب *پیرکی آوت* برای تطبیق دانسته‌هایش با اعتقادات یهودی و نشریه *شوفار*؛ ضمن آنکه از مشورت‌های احسان یارشاطر^۱ نیز استفاده کرده است. زبان اصلی کتاب انگلیسی است و توسط یک مترجم احتمالاً غیر یهودی ترجمه شده است.



۱. نویسنده معاند انقلاب اسلامی و مروج ایده‌های یهودی، بهایی و صهیونیستی. از بنیانگذاران مرکز مطالعات ایران‌شناسی و سرویراستار *دانشنامه ایرانیکا*. او بازنشسته دانشگاه کلمبیا در نیویورک بود و در دهم شهریور ۱۳۹۷ در سن ۹۸ سالگی از دنیا رفت.



خانواده، تحصیلات و شکل گیری شخصیت اسحاق

اسحاق فرزند ابراهیم معروف به «ابراهیم جهود» (ص ۱) از خانواده‌ای یهودی و متوسط در پانزدهم شهریور ۱۳۲۷ در محله‌ای نزدیک کاخ مرمر متولد شد. به غیر از آنچه در شجره‌نامه او مشهود است اسامی اعضای خانواده به مرور به ویژه با مهاجرت به خارج از کشور تغییر می‌کند؛ از جمله اسحاق به ایزیک، فیض‌الله به روبن، ابراهیم به اوراهام، هما به نوریت، ثریا به سارا، شهنار به شوشنا. اشتغال پدر از پارچه‌فروشی سیار به صورت دوره‌گردی به خرید یک مغازه در دروازه قزوین ارتقا می‌یابد و در میان پارچه‌فروشان (ص ۱۲) و مشتری‌ها اعتبار زیادی به دست می‌آورد. این وضعیت ثابت از درآمد نسبتاً مناسب تعیین‌کننده وضعیت مسکن آنها نیز هست؛ به طوری که در محله شیخ‌هادی خانه‌ای دو طبقه با اتاق‌های زیاد برای هر یک از فرزندان به صورت جداگانه را رقم می‌زند (ص ۱۶ و ۱۷). اسحاق از این خانه خاطرات زیادی را به یاد می‌آورد. شکستن ظرف اسید روی سرش (ص ۴۶)، افتادن در ظرف قیر (ص ۱۴۵)، افتادن در آب انبار (ص ۲۳) و... که هر یک داستان مفصلی دارد. او در این خانه با ترفندی بچه‌گانه صاحب دو چرخه می‌شود (ص ۲۵) و جایگاه خاصی در میان خانواده برای خودش به دست می‌آورد.

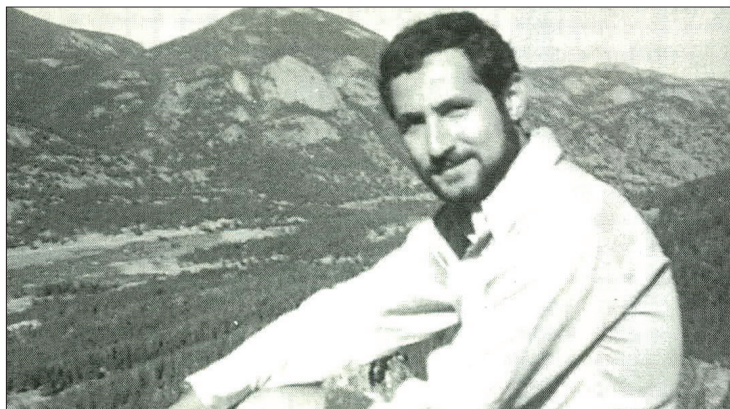


پدر اسحاق همراه با اقوام و دوستان در مغازه پارچه‌فروشی

پدر اسحاق به دلایل نامعلوم و به بهانه آشنایی اسحاق با علوم و معارف اسلامی، او را در ابتدا به مدرسه مسلمان‌ها می‌فرستد (ص ۵۲) و اسحاق همراه با چند

کتاب / ایران من صرف نظر از اغراض اصلی در نگارش آن، در ترسیم فضای همزیستی میان یهودیان و مسلمانان در دوره‌های مختلف موفق است و اگر برخی بحران‌ها در این روابط که دلیل اصلی در رفتار یهودیان است را کنار بگذاریم به این اعتراف از سوی بسیاری از جامعه‌شناسان و مورخین واقف خواهیم شد که به نسبت سایر جوامع، جامعه ایرانی از تساهل و تسامح چشمگیری در تعامل با یهودیان برخوردار است و یهودیان نیز به دلیل همین شرایط، زندگی و فرهنگ خود را در این سامان پایه‌ریزی کردند

دوست یهودی خود به تحصیل در این مدارس مشغول می‌شود و پس از گذراندن کلاس‌های مقدماتی در ۱۳ سالگی به مدرسه مختص یهودیان یعنی کوروش می‌رود (ص ۱۱۷). پس از گرفتن دیپلم وارد دانشگاه تهران در رشته مهندسی مکانیک می‌شود (ص ۲۱۶) و در حالی که در ابتدا از رفتن به اسرائیل امتناع می‌کرد، بدون انصراف از ادامه تحصیل به اسرائیل مهاجرت کرده (ص ۲۲۰) و پس از شرکت در جنگ شش روزه وارد دانشگاه تخینون می‌شود (ص ۲۴۱). تحصیلات او پس از گرفتن مدرک عمران از این دانشگاه (ص ۲۶۰) در امریکا ادامه می‌یابد و فوق‌لیسانس مدیریت بازرگانی را در سال ۱۹۹۰ از دانشگاه کیس وسترن ریزور دریافت می‌کند. سپس در کورنل، دکترای مهندسی محیط زیست می‌گیرد (ص ۱).



اسحاق در بلندی‌های جولان متعلق به سوریه که توسط اسرائیل در سال ۱۹۶۷ اشغال شد

اسحاق یوم توبیان از سن ۱۵ سالگی (ص ۱۵۵) وفق روحیات یهودی به صحنه کار و اشتغال وارد می‌شود و ضمن فعالیت در مشاغل مختلف به پدر در



کتاب *ایران من* مملو از مصادیق برخورد‌های ناخوشایند دیگران با خانواده و خود اسحاق است که از ناظم مدرسه مسلمانان به نام عظیمی شروع می‌شود و تا دانشگاه ادامه دارد

امر پارچه‌فروشی، بساط کردن در پیاده‌روها (ص ۱۶۵) و وصول طلب‌های پدر کمک می‌کند. ابتکارات حرفه‌ای او در امر درآمدزایی جالب است؛ از جمله فروش بلیط سانس‌های مرده سینما و ایجاد رقابت در این عرصه که کمتر کسی به فکر آن بود (ص ۱۵۵). او ضمن تفریح در مزرعه یک دوست خانوادگی مسلمان، با کار کشاورزی و دامداری نیز آشنا شد (ص ۸۵) و مدتی همه در امر توزیع دارو در خیابان ناصر خسرو و فعالیت کرده است (ص ۱۴۵). او در امریکا با دانشگاه نبراسکا در کنار تحصیل همکاری می‌نمود و به صورت جدی تاکنون در کار خرید و فروش املاک و مستغلات و همچنین احداث ساختمان‌های مسکونی و تجاری در ایالت‌های نیویورک و اوهایو فعال است (ص ۱).

یوم توبیان در این کتاب تصویر شفاف و مفصلی از عقاید، آداب و رسوم زندگی خود در یک خانواده یهودی و خانواده‌های مسلمان ارایه می‌کند که کمتر بتوان از این تعریف در جای دیگری به این شکل یافت.

او در جریان فوت مادر بزرگش به اعتقادات یهودی و برخی رسوم خانوادگی اشاره دارد. از جمله مراسم کفن و دفن و ختم (ص ۲۶) تعطیلی کار عضو بزرگ خانواده (ص ۳۳) و ماندن در خانه و روشن کردن شمع و مراسم دعا و پوشاندن آئینه‌ها که در تمام این رسم و رسوم رگه‌هایی از سنن و آداب مسلمانان ایرانی هم وجود دارد و حاکی از نزدیکی این دو فرهنگ به هم است.

نویسنده در لابه‌لای مطالب کتاب از ذکر عقاید و رسوم یهودیت که بخشی از فرهنگ عامه این جامعه را تشکیل می‌دهد می‌گوید: خودکشی مذموم است (ص ۳۴)، جسد میت نجس است (ص ۲۸) یا طرز تهیه و زمان پخت ماتزو (نوعی فطیر) در حین عید پسخ (ص ۳۲۴)، جشن تکلیف پسران (بار میتصوا) و دختران (بت میتصوا) (ص ۴۰-۳۳۸)، ازدواج از میان هم‌کیشان و پرهیز از ازدواج با غیر یهودیان (ص ۲۱۲)، گر امیداشت روز شنبه و تعطیلی هر کاری، ممنوعیت ازدواج خانوادگی خود با خاندان کوهن و اجبار در پرداخت کفاره در صورت شکست عهده‌ای که در این خصوص بسته‌اند (ص ۳۱۶). در این میان اسحاق ضمن تأیید این آمیختگی فرهنگی میان یهودیت و اسلام و فرهنگ ایرانی، نمونه‌هایی از آن را نیز ذکر می‌کند؛ مثل

شاید اگر بگوییم که هدف از نگارش و انتشار کتاب *ایران من* القای ظریف و دقیق وجود یهودستیزی در ایران به مخاطب خود است، ادعای غریبی نکرده‌ایم

قربانی سر بردن (ص ۹۳)، تخم مرغ شکستن برای چشم زخم (ص ۹۷)، آداب شب چله (ص ۶۰). او ضمن تعریف از آشپزی مادر، به معرفی غذاهایی همچون قورمه سبزی می‌پردازد (ص ۷۳) که در فرهنگ ایرانی وجود دارد و حتی از عدم تقید خود به استفاده از کاشر (حلال) نیز در این خصوص اذعان دارد (ص ۱۱۵).



یهودیان یک تئاتر یهودی در ایران به نام بار کوخوارا تماشا می‌کنند

یوم تویبان شدیداً وابسته به این دو فرهنگ است؛ در عین اینکه دین یهودیت برای او در اختلاط با مسلمانان موانعی دارد ولی آنقدر به این فرهنگ وابسته است که مقاومت‌های زیادی در پیوستن به خانواده‌اش در مهاجرت به اسرائیل دارد. یکی از مهم‌ترین تأثیرات فرهنگ ایرانی بر شخصیت اسحاق زمانی رخ می‌تاباند که در زندگی غربی به هیچ عنوان اختلاط دختران خود در جمع پسران نامحرم را بر نمی‌تابد و به انحاء مختلف چهار دختر خود را از این کار باز می‌دارد. ضمن آنکه به این شکل از فرهنگ غرب و شکافی که با جوانان در این خصوص با والدین ایجاد شده گله دارد (ص ۳۷۶).

کتاب *ایران من* صرف‌نظر از اغراض اصلی در نگارش آن، در ترسیم فضای همزیستی میان یهودیان و مسلمانان در دوره‌های مختلف موفق است و اگر برخی بحران‌ها در این روابط که دلیل اصلی در رفتار یهودیان است را کنار بگذاریم به این



تأسف اسحاق در مورد پروتکل‌ها از آن رو شدید است که دانشگاهیان نیز به آن اعتقاد دارند و حتی آن را پایه دشمنی روشنفکرها با یهودیان ذکر می‌کند

اعتراف از سوی بسیاری از جامعه‌شناسان و مورخین واقف خواهیم شد که به نسبت سایر جوامع، جامعه ایرانی از تساهل و تسامح چشمگیری در تعامل با یهودیان برخوردار است و یهودیان نیز به دلیل همین شرایط، زندگی و فرهنگ خود را در این سامان پایه‌ریزی کردند. و در جای جای ایران سابقه دیرینه داشته‌اند و اسحاق یوم تویبان با سفر به شهرهای مختلف از جمله اصفهان، پیر بکران و ذکر از سوابق و تاریخ یهود ایران به این جایگاه اشاره می‌کند (ص ۱۷۶).

یهودستیزی

شاید اگر بگوییم که هدف از نگارش و انتشار این کتاب القای ظریف و دقیق وجود یهودستیزی در ایران به مخاطب خود است، ادعای غریبی نکرده‌ایم. در اغلب آثار مربوط به تاریخ یهود ایران، تأکید بر وجود یهودستیزی جزء لاینفک از محورهای اصلی کتاب چه در قالب تحقیق و چه در قالب داستان، رمان و خاطره و حتی شعر است؛ در حالی که باز در همین منابع، جامعه ایران مهمان‌نوازترین میزبانان برای این قوم آواره تصویر می‌شود و برای مخاطب، این سؤال ایجاد می‌شود که چطور با وجود مهمان‌نوازی، یهودستیزی هم وجود دارد.

اسحاق در فرازی از کتاب، آزادی مورد نظر یهودی در ایران را رفت و آمد با کپیا^۱ می‌داند (ص ۳۷۹). وی اگر دیرزمانی از ایران رفته و این آزادی را ندیده، حاکی از کم‌اطلاعی او از وضع خوب یهودیان در ایران است که وصف مصادیق متعدد و متنوع آن در این مقال ننگند. ولی چرا با وجود این آزادی برای یهودیان باز ایران و جامعه ایرانی یهودستیز و در عین حال مهمان‌نواز است؟

درک این تناقض با اطلاع از تاریخ طولانی یهودیان در ایران بسیار آسان است. یهودیان گشوده شدن دروازه ورود به ایران را به بهانه استخلاص از بابل (!) توسط کوروش می‌دانند. و این لطف تاریخی که در متون دینی و قومی آن به ثبت رسیده قابل حذف یا فراموشی نیست. آنها به همین دلیل از سرزمین نیاکان خود برای دستیابی به پول و امنیت دور شدند و با همین نیت از فرصت ایجادشده توسط

۱. کلاه کوچکی که یهودیان به ویژه مذهبیون بر سر خود می‌نهند.

او و جامعه یهودی مرتکب رفتار ناخوشایندی می شدند که اسحاق به صورت گذرا به بخشی از آنها نه به عنوان ریشه‌های یهودستیزی، بل به عنوان خاطره اشاره می کند و چه بسا تمام این رفتار ریشه در برخورد سرد مسلمانان داشته باشد

کوروش برای ورود به ایران استفاده کردند. ولی دیری نپایید که اعتقاد، رفتار و برنامه‌های زیاده‌خواهانیه آنها، تاریخ گذشته آنها در ارتباط با اقوام را تکرار کرد؛ تاریخی که خود از گفتن آن ابا دارند ولسی پیامدهای آن که یهودستیزی است را فریاد می کنند. در واقع به

ریشه نمی پردازند و تنها از یهودستیزی به عنوان معلول اجتناب ناپذیر از حضور خود در هر جا ذکر به عمل می آورند؛ به عبارت دیگر این قوم اقلیت در هر مکان و زمانی برای توجیه هر رفتاری از خود نیاز به مظلوم‌نمایی دارند و یهودستیزی و دمیدن بر بوق آن لازمه این فضا سازی است.^۱

اسحاق در کتاب *ایران من* با اشراف نسبت به تاریخ یهودستیزی، از همه اسطوره‌ها استفاده می کند و با یک تناسب حساب شده، از ابعاد و زوایای داستان استر و مردخای می گوید؛ داستانی که با وجود درج در عهد عتیق از سوی بسیاری از محققین مورد تشکیک واقع شده و البته عده‌ای نیز به صحت آن تأکید می‌ورزند ولی این داستان پیوستگی گسترده‌ای با تاریخ ایران و مردم این سامان دارد و حتی قهرمانان آن در همدان مقبره دارند^۲ و اسباب و وقایع و اخباری در این حوزه بوده‌اند.

اسحاق در خصوص داستان استر و مردخای به عید یا جشن پوریم می پردازد و رهبران جمهوری اسلامی ایران را با وقاحت تمام به هامان عمالیقی^۳ تشبیه می کند (ص ۳۶۲) و برای اینکه به نحوی از کشتار هفتاد و پنج هزار ایرانی در این روز به دست یهودیان گذر کند، مخاطب و دشمن یهود در آن دوره را هامان و دار و دسته او معرفی می کند و نه مردم ایران (ص ۳۵۹). او ضمن برشمردن ابعاد جشن پوریم، وظیفه جوان یهودی ایرانی را کنار گذاشتن ترس ذکر می کند (ص ۳۶۲) و استر را به عنوان اولین زن یهودی تاریخ معرفی می کند (ص ۳۶۲) که به مشکلاتش فائق آمده است. از پایین آوردن تابلو مقبره استر و مردخای در همدان با عنوان زیارتگاه راضی نیست (ص ۳۶۳) و اخبار صدا و سیما در این خصوص را مورد حمله قرار می دهد

۱. برای اطلاع بیشتر به کتاب *یهودستیزی واقعیت یا دستاویز سیاسی*، نشر شهید کاظمی، ۱۳۹۶ از همین قلم مراجعه شود.

۲. مقبره استر و مردخای در همدان یکی از مهم‌ترین آثار به جای مانده از تاریخ یهودیان ایران است.

۳. ضد قهرمان مطرح در داستان استر و مردخای که صدر اعظم خشایارشا بوده و برنامه لازم جهت تأدیب یهودیان را طراحی می کند.





اسحاق همچون همه یهودیان با طرح و بال و پر دادن به داستان ساختگی هولوکاست و مدیون دانستن دیگران به یهود بابت این واقعه غیر واقع، بهره‌های امروزی از آن را نیز مدنظر دارد

(ص ۳۶۳) و اگر واقعه یوریم را هولوکاست ایرانی نمی‌داند ولی بر نابودی مسجدالاقصی به عنوان انتقام در ازای نابودی مقبره استر و مردخای به عنوان یک خط تبلیغی علیه مسئولین جمهوری اسلامی، پرده برمی‌دارد (ص ۳۶۴).

اسحاق از پروتکل‌های زعمای صهیون^۱ می‌گوید که اتفاقاً باز هم موافقین و مخالفینی دارد ولی هیچ یک منکر توطئه‌چینی جهانی یهودیان برای تسلط بر جهان نبوده‌اند که در این متن به آن تصریح شده است.

تأسف اسحاق در مورد پروتکل‌ها از آن رو شدید است که دانشگاهیان نیز به آن اعتقاد دارند (ص ۲۱۷) و حتی آن را پایه دشمنی روشنفکرها با یهودیان ذکر می‌کند (ص ۲۱۷).

اسحاق ضمن برشمردن قوانین یهودستیزانه در دوره‌های مختلف از تاریخ ایران به ویژه در دوره صفویه، آن را ریشه در فرهنگ ایرانی می‌داند! که حتی در اشعار بزرگانی همچون سعدی، مولوی و فردوسی رسوخ یافته است (ص ۲۴۰).

اسحاق در زمانی یهودستیزی را لمس می‌کند که متوجه خطاب کردن مسلمانان به او با واژه جهود با آن بار منفی می‌شود (ص ۴۰)؛ واژه‌ای که به پدرش نیز اطلاق می‌شد و شدیداً او را رنجیده می‌ساخت. عبارت دیگر به کار گرفته شده در مورد وی، نجس بودن بود (ص ۴۳) که مصادیق بسیار زیادی از آن حین غذا خوردن، معاشرت، لباس پوشیدن و... را ذکر می‌کند. حتی با نزدیک‌ترین دوستان مسلمان این حس منتقل می‌شود که به او دست نمی‌زنند، از ظرف آب و غذای او استفاده نمی‌کنند و سریعاً دست خود را در صورت تماس می‌شویند (ص ۷۵).

اسحاق از برخورد فیزیکی مسلمانان با خود و پدرش می‌گوید (ص ۱۱ و ۱۲) که در برخی موارد یهودیان با پرداخت پول امنیت می‌خریدند (ص ۱۱۲-۹۸) تا آماج ضربات دیگران قرار نگیرند. داستان پدر او با یک آخوند به نام آقا عبدالله محمدی، خاطره تلخی از یک زد و خورد در ذهن مخاطب تصویر می‌کند (ص ۱۱) که اتفاقاً دلیل اصلی پدر ابراهیم برای مهاجرت به فلسطین اشغالی است چرا که نتوانسته

۱. سندی مکتوب با ۲۴ بند که در عین مخفی بودن بر ملا می‌شود و حاکی از برنامه یهودیان برای سلطه بر جهان در تمام عرصه‌ها است. عده‌ای این سند را جعلی می‌دانند و عده دیگر به دلیل تحقق این برنامه‌ها و تطبیق وضعیت فعلی یهود و صهیونیسم با آن، این سند را حقیقی دانسته‌اند.

است که در دادگاه آن آخوند را محکوم نماید (ص ۹-۱۵۷). کتاب/یران من مملو از مصادیق برخورد‌های ناخوشایند دیگران با خانواده و خود اسحاق است که از ناظم مدرسه مسلمانان به نام عظیمی شروع می‌شود (ص ۱۱۰) و تا دانشگاه ادامه دارد. در محل زندگی و محله اطراف منزل نمود دارد و در محل کسب و کار و بازار مشهود است. او تمام این داستان‌ها را در حالی بیان می‌کند که استثناء نیز وجود ندارد؛ یعنی در مورد دوستان، همسایگان و همکاران تعمیم ویژه‌ای دارد.

در عین حال دلیل اصلی رفتارهای یهودستیزانه که اسحاق در شکل و اجرا در بیان آن غلو می‌کند، معلوم نیست. او و جامعه یهودی مرتکب رفتار ناخوشایندی می‌شدند که اسحاق به صورت گذرا به بخشی از آنها نه به عنوان ریشه‌های یهودستیزی، بل به عنوان خاطره اشاره می‌کند و چه بسا تمام این رفتار ریشه در برخورد سرد مسلمانان داشته باشد. از جمله استهزاء شعائر اسلامی مثل صلوات (ص ۱۱۳)، نزدیکی یهودیان با بهائیان (ص ۱۴)، شماتت بهداشت مسلمانان در عین آلوده بودن و مندرس بودن لباس عموم یهودیان (ص ۱۱۹)، نزول خواری یهودیان (ص ۱۹۹)، خسیس بودن آنها (ص ۱۶۸)، بی‌توجهی به عقاید مسلمانان و در برخی موارد تعرض به حدود شرعی از جمله چشم داشتن به نوامیس مسلمانان که اسحاق از سر به مهرترین راز کسبه پارچه‌فروش در این مورد پرده برمی‌دارد (ص ۱۶۵-۱۶۰). او نمونه‌های زیادی را ذکر می‌کند که پارچه‌فروش‌های دوره گرد یا حتی مغازه‌دار، زنان مسلمان را که به عنوان مشتری به آنها مراجعه کرده‌اند، مورد تعرض قرار داده‌اند. این رفتار چنان در میان پارچه‌فروشان عمومیت داشته که در برخی موارد اسحاق به پدر خود نیز در این مورد کنایه می‌زند. در عین اینکه همگی در هراس شدیدی نسبت به برملا شدن این روابط به سر می‌برند (ص ۱۷۳).

در واقع سطح روابط جامعه یهودی با مسلمانان در آن دوره به قدری پرتنش و مسئله‌دار بوده است که به سادگی نتوان قضاوت‌های یک طرفه اسحاق را واقعی نهاد. تنها زمانی می‌توان به کنه این روابط و ترس یهودیان به ویژه اسحاق که حتی از این ترس کابوس می‌دیده و هنوز هم این کابوس‌ها ادامه دارد (ص ۳۲۲)، پی برد که حقایق فراوانی کشف شود و آنگاه می‌توان به این یافته تحقیقی برخی از پژوهشگران واقف شد که یهودستیزی بیشتر ناشی از رفتار و اعتقاد یهودیان است تا غیر یهودیان. رفتار و اعتقادی که جز با نیت دست‌یابی به پول و امنیت شکل نگرفته است. داستان یوسف عموی اسحاق که برای حفظ ثروت و املاک خود بعد از انقلاب





یهودیان ایران از جمله ابراهیم پدر اسحاق به دلایل مختلف برای مهاجرت به اسرائیل چمدان خود را بستند. عده‌ای در پاسخ به ندای صهیونیسم، رویکردی سیاسی با پایه مذهبی داشتند. عده‌ای برای یافتن شرایط بهتر زندگی تصمیم به کوچ می‌گرفتند و عده‌ای همچون خانواده اسحاق از برخی رفتارهای به اصطلاح یهودستیزانه خسته بودند و شرایط بهتری را طلب می‌کردند.

اسلام اختیار می‌کند (ص ۹۴)، همسر یهودی خود را طلاق می‌دهد و فرزندان یهودی‌اش را در امریکا رها می‌کند و با یک زن مسلمان ازدواج می‌کند و از او صاحب فرزند می‌شود و در آستانه مرگ به امریکا رفته و املاکی را خریده، به نام فرزندان یهودی خود می‌کند و در بازگشت به ایران خواستار مدفون شدن در قبرستان یهودیان می‌شود، داستان بی‌اهمیت و کوچکی برای فهم جهان بینی این عده نیست و حتماً برای پی بردن به

ریشه‌های یهودستیزی مهم است (ص ۹۸).

هولوکاست

داستان موهوم هولوکاست در کتاب *ایران من* به بهترین شکل و به صورت باورپذیری با داستان‌سرایی‌های اسحاق مورد توجه واقع شده است. گویی نویسنده بر آن است که از هر فرصت در کتاب خود برای اثبات اسطوره‌های صهیونیستی بهره ببرد. اسحاق برای القای این اسطوره، داستان را از مدرسه آغاز می‌کند؛ آن هم به نقل از معلم مسلمان خود که نسبت به ترویج و تبیین داستان هولوکاست متعهد [!!!] است (ص ۱۲۲). اسحاق اولین کنفرانس علمی خود را در حالی که خیلی از یهودیان در مورد هولوکاست نمی‌دانستند، در مدرسه با عنوان هولوکاست ارائه می‌کند؛ یعنی نوجوانی ۱۳ ساله در سال ۱۹۶۱.

او نه تنها یهودیان و مسلمانان را به دانستن در این مورد تشویق می‌کند بلکه از شیندلرهای ایرانی^۱ می‌گوید (ص ۱۲۴) که در نجات یهودیان از هولوکاست نقش داشته‌اند. او نه تنها دانستن در مورد هولوکاست را برای یهودیان ایرانی واجب می‌داند بلکه مسلمانان را نیز در این خصوص ترغیب می‌نماید. از

۱. اُسکار شیندلر در داستان‌سرایی‌های یهودی به عنوان فردی معروف شده است که یهودی نیست ولی یهودیان زیادی را از جنگال [!!!] هیتلر و هولوکاست می‌رهاند. استیون اسپیلبرگ کارگردان معروف یهودی، فیلمی به نام فهرست شیندلر در سال ۱۹۹۳ می‌سازد که در مراسم اسکار ۹ جایزه می‌برد و به خوبی سازمان تبلیغاتی صهیونیسم در معرفی هولوکاست را مساعدت می‌نماید.

در واقع سطح روابط جامعه یهودی با مسلمانان در آن دوره به قدری پر تنش و مسئله‌دار بوده است که به سادگی نتوان قضاوت‌های یک‌طرفه اسحاق را وقعی نهاد. تنها زمانی می‌توان به کنه این روابط و ترس یهودیان به ویژه اسحاق که حتی از این ترس کابوس می‌دیده و هنوز هم این کابوس‌ها ادامه دارد، پی برد که حقایق فراوانی کشف شود و آنگاه می‌توان به این یافته تحقیقی برخی از پژوهشگران واقف شد که یهودستیزی بیشتر ناشی از رفتار و اعتقاد یهودیان است تا غیر یهودیان!

محاكمه سؤال‌برانگیز آدلف آیشمن (ص ۱۳۰) می‌گوید و سخن از نمایش فیلمی در همین خصوص در سینما رکس آبادان به میان می‌آورد (ص ۲۰۰). یا به بهانه طرح موضوع بچه‌های تهران^۱ از فیلم مستند تهیه شده توسط فدراسیون یهودیان ایرانی امریکا می‌گوید (ص ۱۲۴):

اسحاق همچون همه یهودیان با طرح و بال و پر دادن به داستان ساختگی هولوکاست و مدیون دانستن دیگران به یهود بابت این واقعه غیر واقع، بهره‌های امروزی از آن را نیز مدنظر دارد؛ آنچنان که ناهوم گلدمن^۲ در ارتباط با آلمان پس از جنگ و مقصر دانستن آنها در

وقوع هولوکاست، بر نامه‌ای برای دریافت غرامت ریختند که تاکنون به عنوان یک درآمد مهم برای رژیم صهیونیستی به حساب صهیونیست‌ها از جیب مردم آلمان پول واریز می‌شود. اسحاق در همین زمینه به روایت دوستی خود با یک دختر آلمانی می‌پردازد که خانواده آنها نیز به اصطلاح مدیون یهودیان هستند و به دنبال جبران آن جنایات!!! (ص ۲۶۸)

نویسنده کتاب *ایران من* با تکرار موضوع هولوکاست در بخش‌های مختلف از کتاب، دین خود نسبت به آرمان صهیونیسم را ادا کرده و هشدارهایی به سایرین از جمله ایرانی‌ها هم می‌دهد که ضد یهود!!! هستند ولی نه مثل آلمان فاشیست!!!

در اسرائیل

مهاجرت خانواده و سپس اسحاق به اسرائیل و تجربه زندگی کوتاه او در آن دیار، یکی از مهم‌ترین فرازهای مورد تأکید او در کتاب است که کاملاً با تبلیغات آژانس یهود در جذب یهودیان جهان در تضاد است.

۱. «بچه‌های تهران» عنوان کودکان عمدتاً یهودی آواره از لهستان است که پس از گذر از شوروی سابق جهت مهاجرت به اسرائیل وارد ایران می‌شوند و داستان‌هایی را در تهران و برخی شهرهای ایران رقم می‌زنند.

۲. لنی برنر، مشت آهنین، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰، ص ۲۳۳-۲۳۲.





علاوه بر تبعیض میان یهودیان از تیره‌ها و کشورهای مختلف، آنچه خانواده یهودی اسحاق را به زحمت انداخته اعاشه آنهاست. پدری که در تهران مغازه داشت و در خانه‌ای بزرگ در منطقه‌ای موجه زندگی می‌کرد، هم اکنون بدون توان برای خرید خانه مجبور به تجربه مشاغل سطح پایین از جمله کاسه‌بشقابی، سبزی‌فروشی، پارچه‌فروشی، دوره‌گردی، قالی‌فروشی و لباس‌فروشی می‌شود

یهودیان ایران از جمله ابراهیم پدر اسحاق به دلایل مختلف برای مهاجرت به اسرائیل چمدان خود را بستند. عده‌ای در پاسخ به ندای صهیونیسم، رویکردی سیاسی با پایه مذهبی داشتند. عده‌ای برای یافتن شرایط بهتر زندگی تصمیم به کوچ می‌گرفتند و عده‌ای همچون خانواده اسحاق از برخی رفتارهای به

اصطلاح یهودستیزانه خسته بودند و شرایط بهتری را طلب می‌کردند.

به هر حال ابراهیم به عنوان مسئول خانواده پس از یک سفر تحقیقی (ص ۷۹) جهت مهاجرت به اسرائیل، در سال ۱۹۶۶ تصمیم نهایی خود را می‌گیرد و در عین مخالفت تمام فامیل (ص ۲۰۷) دست به این مهاجرت می‌زند، در حالی که اسحاق شدیداً به همراه فامیل در نرفتن خانواده، اصرار دارند (ص ۸۰)، ولی پدر خانواده تصمیم خود را گرفته است (ص ۲۱۰). تقریباً تمام مایملک و دارایی را می‌فروشد (ص ۲۰۶) و اسحاق که قصد ماندن داشته، مأمور اتمام کارهای پدر در وصول مطالبات و جمع و جور کردن سایر دارایی‌ها می‌شود؛ اگر چه اسحاق با ورود به دانشگاه و برخورد ملایم فامیل و آزادی فراوان در خوشگذرانی، زمینه ماندن مناسبی داشت، ولی گویی در فضای دانشگاه نیز جهود بودن برایش کمی غیر قابل تحمل است و بالأخره تبلیغات آژانس یهود^۱ و هخالوتص^۲ و تبلیغات سینمایی و هنری^۳ کار خودش را می‌کند و امثال شیمعون حناساب و منوچهر امیدوار با تهییج او، راهی‌اش می‌کنند (ص ۲۲۱).

اسحاق زمانی متوجه این کار اشتباه می‌شود که وارد فلسطین اشغالی می‌گردد.

۱. آژانس یهود یا سخونت در دوره پهلوی تلاش می‌کرد که با تبلیغات متنوع و رنگارنگ و دادن وعده شیر و عسل در سرزمین موعود، یهودیان ایرانی را به مهاجرت به فلسطین اشغالی ترغیب نماید.

۲. هخالوتص یا خلوتص سازمان پیشاهنگی جوانان یهودی در ایران که شیمعون حناساب از مسئولین دوره‌ده آن در ایران بود.

۳. سینمای صهیونیستی یا به کارگیری امکانات هالیوود اقدام به تولیدات جهانی و پخش آن در سطح گسترده به ویژه در دهه اول تأسیس دولت صهیونیستی می‌کرد. فیلم‌های ده فرمان، اکسدوس، و ویولن زن روی بام که در ایران هم به نمایش درآمد، تأثیر زیادی بر روی مخاطبین یهودی داشت. اسحاق یوم تویبان داستان تماشای فیلم ده فرمان در ایران را بسیار خاطره‌انگیز ذکر می‌کند (ص ۲-۸۱).

موقعیتی به مراتب پایین‌تر از لحاظ اجتماعی و بدتر از لحاظ اقتصادی (ص ۲۳۵).



اعضای گروه یک تئاتر صهیونیستی در ایران

گویی پدر نیز متوجه این خبط خود شده است ولی آن اصرار برای مهاجرت، دیگر رویی برای بازگشت میان فامیل در تهران نگذاشته.

علاوه بر تبعیض میان یهودیان از تیره‌ها و کشورهای مختلف، آنچه خانواده یهودی اسحاق را به زحمت انداخته اعاشه آنهاست. پدری که در تهران مغازه داشت و در خانه‌ای بزرگ در منطقه‌ای موجه زندگی می‌کرد، هم اکنون بدون توان برای خرید خانه مجبور به تجربه مشاغل سطح پایین از جمله کاسه‌بشقابی (ص ۲۳۵)، سبزی‌فروشی، پارچه‌فروشی، دوره‌گردی، قالی‌فروشی و لباس‌فروشی می‌شود (ص ۲۵۱) و به قول اسحاق نتیجه این فعلگی یک درآمد بخور نمیر بود (ص ۲۵۱) که به صورت مکرر از سوی اسحاق مورد انتقاد واقع می‌شود (ص ۲۵۰).

اسحاق در خلال ۵ سال حضور خود در فلسطین اشغالی تجربه‌های زیادی را کسب می‌کند تا بتواند مسیر آتی زندگی خود را به خوبی تعیین کند. او در ابتدا با حضور در یک کیبوتص زندگی اشتراکی را می‌آموزد آن هم فراتر از هر گونه قیودی که در تهران به عنوان یک خانواده مذهبی درگیر آن بود (ص ۲۳۶)؛ که نمونه‌های آن در کتاب متواتر است. سپس در جنگ ۱۹۶۷ شرکت می‌کند (ص ۲۳۸) و بعد برای ادامه تحصیل در دانشگاه تخنیهون مشغول شده (ص ۲۴۱). به محض اتمام دوره آن، پس از مشورت با پدر و گرفتن موافقت او به امریکا مهاجرت می‌کند تا تجربه جدیدی را برای آینده خود در این کشور رقم بزند.

تجربه ناموفق از زندگی در فلسطین اشغالی محدود به این خانواده سطح پایین از کلیت جامعیت یهودی نیست؛ بلکه افرادی همچون حبیب لوی با عشق فراوان به سرزمین موعود!!! حتی دو سال هم دوام نیاورده و به ایران بازگشته یا پرویز نظریان و برادرش یونس نیز خیری از مهاجرت به اسرائیل ندیدند و دست از پا درازتر پس از تجربه ای کوتاه به ایران بازگشتند

ابراهیم پدر اسحاق که حالا دیگر او را اوراهام پارسی می نامند (ص ۲۵۱) بدون اینکه امکان تجربه مجددی داشته باشد خود را محکوم به ماندن در فلسطین می داند و در عین سختی و تبعیض فراوان و مشکلات دیگر همچون ندانستن زبان عبری، نه می تواند به ایران بازگردد و نه با چند

سر عائله راهی امریکا شود. تنها اقدام او به زعم خود تشویق خانواده و پسران در رفتن از اسرائیل است؛ شاید تا حدی جبران اجباری که به آنها در مهاجرت به اسرائیل را داشت، بکند.



اسحاق در کیبوتص گان شموئل در سال ۱۹۶۶

تجربه ناموفق از زندگی در فلسطین اشغالی محدود به این خانواده سطح پایین از کلیت جامعیت یهودی نیست؛ بلکه افرادی همچون حبیب لوی^۱ با عشق فراوان به سرزمین موعود!!! حتی دو سال هم دوام نیاورده و به ایران بازگشته یا پرویز نظریان و برادرش یونس نیز خیری از مهاجرت به اسرائیل ندیدند و دست از پا درازتر پس از تجربه ای کوتاه به ایران بازگشتند.^۲

۱. حبیب لوی، *خاطرات من*، لس آنجلس، بنیاد فرهنگی آموزشی حبیب لوی، ۲۰۰۲.

۲. پرویز نظریان، *پیاده تا اقی*، لس آنجلس، شرکت کتاب، ۲۰۱۵.

انقلاب اسلامی

صرف نظر از آشفته‌گی قطعی در تحلیل نویسنده پیرامون ریشه‌های پیدایی انقلاب اسلامی، یک کلیت در مواضع او نسبت به تحولات انقلاب اسلامی وجود دارد؛ از جمله اینکه در عین برشمردن خدمات شاه می‌گوید:

۱. شاه خود را از مردم جدا کرده و تنها با هم‌صدایان موافق در تماس بود. او از احساسات توده مردم هیچ نمی‌دانست.

۲. شاه زمانی که اوضاع بر وفق مراد بود و با اپوزیسیون مواجه نشده بود، قوی و قدر بود اما هنگام بروز بحران ضعف نشان داده و خود را به کلی باخت.

۳. در اواخر دهه هفتاد به پاراندیا مبتلا شد. به طوری که تردید نداشت نیروهایی علیه او در حال توطئه هستند. بی‌اعتمادی شاه به مشاوران و دوستان نزدیک او را بیش از پیش به انزوا کشاند.

۴. شاه با روشنفکران و دموکراسی‌طلبان در ایران رابطه عشق و نفرت داشت (ص ۳۰۴-۵) و به همین دلایل مدیریت کشور را از دست داد.

از سوی دیگر شدیداً با روحانیون مخالف است و می‌گوید شاه در برخورد با آنها تعلل و شفقت به خرج داد و به توصیه رضاشاه پدرش در قبال روحانیون توجه نکرد (ص ۳۰۴) و الاقدام صحیح در برخورد با حضرت امام به نظر دوستش «اعدام» بود و نه تبعید؛ راهکاری که آخرین مأمور موساد در ایران نیز نسبت به عدم ترور امام و حذف فیزیکی ایشان ابراز تأسف کرد^۱ و البته بسیاری از صهیونیست‌ها کم‌توجهی به این روش برای خاموش کردن انقلاب را زیان‌بار دانستند. حتی دوست اسحاق از بی‌تحرکی اسرائیل علیه انقلابیون ابراز تعجب می‌کند. گویی همگی به این درک رسیده‌اند که هم باید یک اقدام نظامی سخت علیه روحانیت شکل بگیرد و هم امام(ره) ترور شود. ولی به هر دلیل که در جای دیگر به آن پرداخته شده است، این توطئه عملی نشد.

آلترناتیو مناسب به نظر اسحاق، ملیون به رهبری بازرگان و یزدی برای جایگزینی

اسحاق همچون رسانه‌های غربی از خط تبلیغاتی آنها در برخورد انقلابیون با اقلیت‌ها پیروی می‌کند و فضایی بسیار تیره و سیاه از وضعیت آنها برای خروج از کشور تصویر می‌کند که به ناگاه فیلم سپتامبرهای شیراز به ذهن متبادر می‌شود



۱. الیگزندر تسفریر، شیطان بزرگ؛ شیطان کوچک، ترجمه فرنوش رام، لس آنجلس، شرکت کتاب، ۲۰۰۷.

در عین خدمات فراوانی که ملت و مملکت به امثال اسحاق و سایر یهودیان کردند، آنها جز منافع و خواست خود، حقیقت دیگری را ندیدند و با ناسپاسی فراوان نسبت به خاک خود در جبهه دشمن قرار گرفتند و با بی‌انصافی تمام قلم به خدمت آرمانی درآوردند که جز به نابودی ایران و ایرانی راضی نخواهد شد و دیگر سرزمینی نخواهد ماند که او با واژه «ایران من» از آن یاد کند

اردیبهشت ۵۸ اتفاق افتاد.

شاه هستند که در عین انتقاد محدود به آنها (ص ۲۷۸) شیوه برخورد آنها در خلال انقلاب علیه شاه را می‌پسندد (ص ۲۷۷).

اعدام‌های انقلابی ابتدای پیروزی انقلاب از گزند قلم اسحاق مصون نمانده ولی جالب است که از اعدام القائیان هیچ نمی‌گوید در حالی که این مهم‌ترین اعدام انقلابی از میان یهودیان است که در

اسحاق همچون رسانه‌های غربی از خط تبلیغاتی آنها در برخورد انقلابیون با اقلیت‌ها پیروی می‌کند و فضایی بسیار تیره و سیاه از وضعیت آنها برای خروج از کشور تصویر می‌کند که به ناگاه فیلم سپتامبرهای شیراز^۱ به ذهن متبادر می‌شود (ص ۳۱۰).



اسحاق در کنار اشرف پهلوی؛ نفر دوم از راست

اگرچه بسیاری از آثار مرتبط در این حوزه از روابط گرم یاسر عرفات با حضرت

۱. بر اساس کتاب سپتامبرهای شیراز اثر دالیا سوفر فیلمی در هالیوود با نقش آفرینی «سلما هایک»، «آدرین برادی» و «شهره آغداشلو» و به کارگردانی «وین بلر» در سال ۲۰۱۵ ساخته و پخش می‌شود که داستان خروج یهودیان از ایران را به بدترین شکل به تصویر می‌کشد.

امام (ره) و انقلابیون در ابتدای انقلاب به کنایه یاد می‌کنند و حتی تحویل سفارت رژیم صهیونیستی به او را شدیداً مورد انتقاد قرار می‌دهند (ص ۲۷۷) ولی هیچ وقت هنگام طرح این کنایه‌ها به این مهم اشاره نمی‌کنند که هدف انقلاب اسلامی تحقق آرمان آزادی قدس شریف و نابودی اسرائیل بود که جزء شعارهای اصلی از ابتدای نهضت حضرت امام (ره) بود و در آن زمان پرچم این شعار توسط ساف^۱ به رهبری عرفات برافراشته شده بود و در زمانی که او از این آرمان عدول کرد و مسیر سازش را در نوردید از حمایت‌های انقلاب اسلامی محروم شد و اتفاقاً این پرچم با خاستگاه اسلامی و نه گرایش ملی و چپی به دست فرزندان انقلاب اسلامی در فلسطین برافراشته گردید؛ افرادی همچون شهید فتحی شقاقی که در این مسیر جان خود را نیز فدا کردند.

اسحاق یوم توبیان با گذر از این حوادث و مدت زمانی همراهی با ضد انقلابیون در خارج از کشور به جایی رسیده است که جز نوشتن و تحریف و تغییر حقایق توان انجام کار دیگری را ندارد. / ایران من با سیاه‌نمایی ویژه در صورت مطالعه هر کس حتماً مقبول نخواهد بود چرا که در عین خدمات فراوانی که ملت و مملکت به امثال اسحاق و سایر یهودیان کردند، آنها جز منافع و خواست خود، حقیقت دیگری را ندیدند و با ناسپاسی فراوان نسبت به خاک خود در جبهه دشمن قرار گرفتند و با بی‌انصافی تمام قلم به خدمت آرمانی در آوردند که جز به نابودی ایران و ایرانی راضی نخواهد شد و دیگر سرزمینی نخواهد ماند که او با واژه «ایران من» از آن یاد کند.

۱. سازمان آزادی‌بخش فلسطین (ساف) یا (PLO) (Palestinian Liberation Organization) به سازمانی اطلاق می‌شود که تمام گروه‌های فلسطینی به غیر از اسلامی جهت آزادی فلسطین در آن گرد هم آمده‌اند و مهم‌ترین گروه عضو این سازمان جنبش فتح به رهبری عرفات بود که به همین دلیل به ریاست ساف هم انتخاب می‌شد و پس از آن این مسئولیت هم در فتح و هم در ساف به محمود عباس معروف به ابومازن محول گردید.





منابع و دیدگاه‌ها نقد متون،

الف لام، خدمت یا خیانت

بخش اول

دکتر سید حمید روحانی

مقدمه

سیمای درخشان و نویدبخش طلایه داران روز و روشننگران امیدافروز و شورش‌هایی که آفریدند و شعله‌هایی که افروختند، اگر به راستی و دور از غرض‌ورزی‌ها، تاریک‌اندیشی‌ها و تحریف‌گری‌ها به نمایش و نگارش درآید و ثبت و ضبط شود، می‌تواند در هر عصری و در میان هر نسلی آموزنده، پنددهنده و الهام‌بخش باشد و توده‌ها را به حرکت درآورد، شورش‌راستین به پا کند، حماسه‌ها بیافریند، به جان‌ها گرمی بخشد، فلسفه خیزش‌ها و خروش‌ها را تبیین کند، انسان‌ها را از خواری، خواب‌خرگوشی، ذلت‌پذیری، تاریک‌اندیشی، رخوت و سستی، جمود فکری، سازش و کرنش و زبونی برهاند، آزادی و آزاداندیشی را استوار سازد، ژغند رنجبار و ناهنجار را از میان ببرد و دست تبهکاران و تجاوزکاران را از سرنوشت ملت‌ها کوتاه کند؛ لیکن نگهبانان شب و سیاهی و تاریک‌اندیشان شیدایی که از





نور و روشنایی بیمناک و نگران‌اند، پیوسته بر آن‌اند که نگذارند خورشید شامگاهی بر قلب‌ها نور بپاشد، راه را به سوی سپیده‌دمان بگشاید، خط پرواز را به سوی قله آزادی، استقلال، سعادت‌مندی و سربلندی باز کند و انسان‌ها را از بردگی، وابستگی و سرسپردگی رهایی بخشد.

دلبستگان به تاری و تاریکی و شب‌زدگان وابسته به جریان‌های ارتجاعی که زیر عنوان روشنفکری و «فراماسونری» بازیگر صحنه شدند، همه توان خود را به کار گرفتند که راه آزادمدان و آزادی‌آفرینان را بی‌رهر و سازند، اهداف و اندیشه‌های نورانی آنان را وارونه بنمایانند و تاریخ تاریخ‌سازان سترگ را تحریف کنند. آنها دریافتند که اگر راه رهبران ملت و آگاهان امت و تاریخ نهضت‌ها و جنبش‌های اسلامی و انقلاب مردمی به درستی نوشته شود، درهای رخنه و نفوذ بر روی استعمار و حاکمان زورمدار بسته می‌شود و سلطه بر کشورها و منابع زرخیز ملت‌ها به آسانی شدنی نباشد. از این رو بر آن شدند چهره تاریخ را غبار آلود کنند و واقعیت‌های تاریخی را در لابه‌لای دروغ‌پردازی‌ها، افسانه‌بافی‌ها، یاوه‌گویی‌ها و شایعه‌سازی‌ها پنهان و پوشیده دارند.

می‌توان برخی از ترفندها و توطئه‌هایی را که آنان در راه تحریف تاریخ به کار گرفته‌اند، چنین برشمرد:

۱. بی‌اعتبار کردن نهضت‌ها و ناامید ساختن ملت‌ها

از شگردهای شیطانی غرب‌باورانی که با حرکت‌ها و نهضت‌های اسلامی و مردمی سر ناسازگاری دارند و از نگارش تاریخ بر پایه راستی و درستی سخت‌نگران و آشفته‌اند، این است که تلاش می‌کنند نهضت‌ها را برخاسته از سیاست بیگانگان و زورمداران غرب و شرق بنمایانند و این پندار پوچ و دروغ را رواج دهند که ملت‌ها هیچ‌گاه نمی‌توانند برخلاف خواست و چشمداشت ابرقدرت‌ها گامی بردارند، کاری صورت دهند و نهضتی را آغاز کنند و با کامیابی به پایان برند!

در درازای دو سده گذشته قلم زهر آگین بیگانه‌پرستان و خودباختگان در این محور چرخیده است که این دو پندار استعماری و دروغ را در میان ملت‌ها رواج دهند که هیچ حرکت و نهضتی بدون سیاست و خواست سازمان‌های جاسوسی غرب و شرق پدید نمی‌آید و راه به جای نمی‌برد. نیز از ملت‌ها بدون همراهی قدرتمندان خارجی کاری ساخته نیست و مردم آنگاه که به سیاست و مبارزه روی آورند آلت دست قرار می‌گیرند و در واقع مجری سیاست بیگانگان و سربازان پیاده‌نظام به اصطلاح

«از ما بهتران اند!»

با نگاهی به کتاب‌های غرض‌آلودی که در درازای دو سده گذشته از سوی قلم به مزدان با عنوان «تاریخ» به رشته نگارش کشیده شده است، می‌بینیم هر نهضتی را که ضد سیاست انگلیسی‌ها در ایران آغاز شده است، بی‌پروا به دولت روسیه نسبت داده و زیر سر روس‌ها وانمود کرده‌اند و هر نهضت ضد روسیه را نیز ریشه در سیاست مرموزانه انگلیسی‌ها دانسته‌اند و اگر حرکتی مردمی ضد همه ابرقدرت‌های غرب و شرق بوده است بی‌درنگ به تحلیل و تفسیر پرداخته‌اند که ابرقدرت‌ها برای بازداشتن ایران از پیشرفت‌های جهش‌پار و رسیدن به «دروازه تمدن»! این نهضت و حرکت را پدید آوردند و انقلاب آفریدند!! بدین گونه پیوسته تلاش دارند که حرکت‌های آزادی‌بخش مردمی را بی‌اعتبار سازند و توده‌ها را نیز به ناامیدی، سرخوردگی، سردی و سستی بکشانند و چراغ امید را در دل‌ها خاموش کنند.

۲. زیر سؤال بردن رهبران و پیشتازان

تاریخ‌نگاران وابسته به استکبار جهانی و سرسپردگان به اندیشه‌های شیطانی و استعماری از رهبران نهضت‌ها و انقلاب‌ها نیز دلی‌چرکین و پرکین دارند و از راه و مرام آن دلیرمردان و نورآفرینان، اغراض شیطانی خود را در خطر می‌بینند؛ از این رو پیوسته بر آن‌اند که سیمای آراسته آنان را خدشه‌دار کنند و توده‌ها را از تداوم راه آنان بازدارند و با جوسازی‌ها، شایعه‌پراکنی‌ها و دادن نسبت‌های ناروا به آن پیشگامان نستوه و سازش‌ناپذیر، آنان را در میان ملت‌ها و در تاریخ لکه‌دار سازند و زیر سؤال برند.

ما در تاریخ هیچ پیشوای اسلامی و رهبر روحانی را نمی‌یابیم که ضد استعمار و استبداد به پا خاسته باشد لیکن از سوی تحریف‌گران تاریخ زیر سؤال نرفته باشد. سید جمال‌الدین اسدآبادی، میرزای شیرازی و شهیدان فضیلت: شیخ فضل‌الله نوری، سید عبدالله بهبهانی، سید حسن مدرس، نیز آیت‌الله کاشانی و سرانجام امام خمینی از بزرگ تاریخ‌سازانی هستند که پیوسته با جوسازی‌ها، سمپاشی‌ها، بدنامی‌ها و نسبت‌های ناروا روبه‌رو می‌باشند و هر روز با پیرایه و بهانه‌ای زیر سؤال قرار می‌گیرند و دشمن با این توطئه‌ها و ترفندها تلاش می‌کند خط، راه و مکتب آنان را بی‌رهر و سازد و به بن‌بست بکشاند و تاریخ را تخریب کند.



دلبستگیان به تاری و تاریکی و شبزدگان وابسته به جریانهای ارتجاعی، همه توان خود را به کار گرفتند که راه آزادمردان و آزادی آفرینان را بی رهر و سازند، اهداف و اندیشه‌های نورانی آنان را وارونه بنمایانند و تاریخ سازان سترگ را تحریف کنند

۳. آمیختن نادرستی‌ها با راستی‌ها

ضد و نقیض گویی‌ها، شایعه‌پراکنی‌ها و آوردن روایت‌های گوناگون و بی‌پایه و سندهای نامعتبر بی‌پشتوانه، بدون بررسی، ارزیابی و راست آزمایی از دیگر نیرنگ‌ها و نقشه‌هایی است که در راه بی‌اعتبار کردن تاریخ و تاریخ‌سازان نستوه به کار گرفته می‌شود و از این راه آسیب‌های سنگینی بر

تاریخ وارد می‌شود و پژوهشگران و جویندگان حقیقت را به سردرگمی دچار می‌سازد؛ به گونه‌ای که نتوانند دریابند در میان انبوه آورده‌ها، گزارش‌ها و دیدگاه‌ها پیرامون یک رویداد تاریخی آنچه به وقوع پیوسته، کدام است و نادرستی‌ها و دروغ‌گویی‌هایی که با راستی در آمیخته و باطل را به جای حق نشانده چه نشانه‌هایی دارد و چگونه بایستی شناسایی شود و مورد پاکسازی قرار بگیرد!

ساختن یک سلسله داستان‌های بی‌ریشه و روایت‌های خام، خیالی و بی‌اندیشه و افزودن آن به رویدادها و جریان‌های تاریخی از شگردهای شیطانی تاریخ‌نگاران فراماسونری در درازای سده گذشته بوده است که تا به امروز نیز دنباله دارد و می‌توان گفت این شیوه و شگرد، برگرفته از روش راویان خیانت‌کار و دروغ‌ساز صدر اسلام، مانند کعب‌الاحبار، ابوهریره و... است که صدها روایت بافتند و بر آنچه از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است افزودند و از این راه بسیاری از حقایق و واقعیات را از میان بردند و نسیاً منسیا (فراموش شده) ساختند.

برخی از خودباختگان و عناصر بی‌هویت حتی اگر به نادرستی و بی‌اعتباری آنچه در کتاب‌های متعدد آمده است پی ببرند، با بهانه اینکه نویسنده‌ای بی‌طرف است! و «حرکت بین دو خط بی‌طرفی را مبتدای پژوهش‌های تاریخی می‌داند»!! آورده‌های سراپا دروغ و ساختگی غرض‌ورزان و یاوه‌گویان را در نوشته خود تکرار می‌کنند و دانسته یا ندانسته در کنار تحریف‌گران تاریخ می‌ایستند و بازار نارواگویی، دروغ‌پردازی و تحریف‌گری را رونق می‌بخشند.

کیست نداند که «مورخ» وارسته نمی‌تواند بی‌طرف باشد؛ به ویژه اگر بخواهد تاریخ را با دید سیاسی و اجتماعی مورد بررسی و پژوهش قرار دهد و ریشه‌های

اصیل رویدادها و پدیده‌های تاریخی را به دست آورد. مدعیان تاریخ‌نگاری و تاریخ‌شناسی که از «بی‌طرفی در نگارش تاریخ» دم می‌زنند یا از تاریخ‌درکی ندارند یا فریب کارانی‌اند که با ژست «بی‌طرفی» بر آن‌اند غرض‌های تنگ‌نظرانه و کوتاه‌بینانه خود را در نگارش تاریخ به شکل موزیانه و نادیدنی عملی سازند، رویدادهای تاریخی را خدشه‌دار کنند و اندیشه‌های زهر آگین و انحرافی خود را با عنوان «بی‌طرفی» به بار نشانند و جامعه را به سوی گمراهی و بیراهه‌پویی بکشانند و تاریخی آکنده از غرض، نادرستی، دروغ، نیرنگ و فریب از خود به یادگار بگذارند.

باید گفت زهی تأسف از اینکه امروز می‌بینیم بسیاری از پژوهشگران کشور ما در بررسی مسائل و موضوعات تاریخی - به ویژه پیرامون زندگی امام - از روی ساده‌انگاری و خوش‌باوری و نداشتن توان تحقیق و پژوهش از کتاب‌ها و نوشته‌هایی بهره می‌گیرند که به دور از غرض‌ورزی‌ها نوشته نشده و از اعتبار بایسته برخوردار نیست و ناآگاهانه ناراستی‌ها و نادرستی‌های آن نوشته‌ها را دوباره نویسی می‌کنند و پای آن، دستینه می‌گذارند. در کتاب‌ها و کتابچه‌هایی که در پی پیروزی انقلاب اسلامی درباره امام و انقلاب به رشته نگارش کشیده شده است، کمتر نوشته‌ای را توان یافت که از نادرستی‌ها، ناسزاواری‌ها، یاوه‌گویی‌ها، افسانه‌سرای‌ها و تحریف‌های گمراه‌کننده دور مانده باشد. امروز دشمن دریافته برای خدشه‌دار کردن چهره امام و به زیر سؤال بردن او، باید با زبان ستایش سخن گفت و قلم زد و در لابه‌لای بازگو کردن ویژگی‌ها و برجستگی‌های شخصیتی امام سمپاشی و دروغ‌پردازی کرد و چهره او را مخدوش ساخت و نیک و بد را موزیانه و زیرکانه به هم آمیخت و به خورد مردم داد؛ و از آنجا که روح تحقیق و پژوهش ژرف و ریشه‌ای از میان رفته و روح تحقیق مرده، تن‌آسایی، بی‌دقتی و سطحی‌نگری در بررسی مسائل تاریخی بسیاری را از رسالت مقدس جستار بازداشته است، می‌بینیم که امروز بزرگترین هنر یک نویسنده و به اصطلاح «پژوهشگر»! و «محقق»! این است که گفته‌ها و نوشته‌های این و آن را بدون ارزیابی و راست‌آزمایی گرد آورد و با عنوان تاریخ انقلاب یا زندگینامه امام انتشار دهد و ناآگاهانه یا آگاهانه به تخریب و تحریف تاریخ انقلاب بنشیند.





نگاهی گذرا به الف لام، خدمت یا خیانت

کتاب الف لام خمینی که به تازگی به بازار آمده است، به رغم اینکه زیر نظر مؤسسه‌ای رسمی و آشنا به اسناد و مدارک سری و محرمانه تنظیم شده است، متأسفانه نتوانسته است از نادرستی، کاستی و حتی تحریف و تخریب دور بماند و نه تنها نتوانسته است امام را «تعریف» کند، بلکه در مواردی دانسته یا ندانسته سیاه‌نمایی و نارسایی ساختگی پدید آورده است.

درباره این کتاب و نویسنده محترم آن چند نکته بایسته شرح و بیان است:

۱. بیشتر مطالبی که در کتاب الف لام آمده، گردآوری نوشته‌ها و گفته‌هایی است که در چهار دهه گذشته و پیش از آن در دوران نهضت و مبارزه امام انتشار یافته است و جز تکرار آن نوشته‌ها و گفته‌ها، مطالب دیگری در آن کمتر توان یافت.
۲. منابع و دست‌مایه‌های اصلی این کتاب سندها و گزارش‌هایی است که از ساواک به جا مانده یا خاطراتی است که غالباً با خطا و اشتباه و اغراق و گاهی با دروغ و تحریف همراه است و نویسنده محترم بی‌چون و چرا و بدون واری و راست آزمایی از آن اسناد و این خاطرات بهره گرفته و به گزارش‌های خلاف واقع ساواک و دیگر گزارش‌های مقامات دولتی اعتبار بخشیده است؛ در صورتی که این نگارنده در کتاب نهضت امام خمینی هشدار داده است:

بی‌تردید هر گونه سند و مدرکی خواه محرمانه و سری یا آشکار، دولتی و غیر دولتی، بدون بررسی و ارزیابی محتوایی و رعایت

اصول سندشناسی نمی‌تواند از اعتبار لازم برخوردار باشد و مورد بهره‌برداری قرار گیرد...

گزارش‌های آنان [مقامات ساواک] نیز گاهی دور از واقعیت بوده که اشتباه کاری‌ها و بی‌دقتی گزارشگران را می‌رساند و روشن‌کننده این نکته است که با این گونه‌سندها و گزارش‌ها نیز باید با تیزبینی و ریزبینی ویژه‌ای برخورد کرد و نباید آن را به طور دربست پذیرفت.^۱ بنابراین بهره‌گیری از اسناد و گزارش‌های ساواک بدون بررسی و راست‌آزمایی، اعتبار بخشیدن به دروغ‌پردازی‌ها و گزارش‌های غرض‌آلود مقامات ساواک است و به تاریخ و واقعیت‌های تاریخی خدشه وارد می‌کند.

۳. شایعات دور از واقعیت درباره امام که بر سر زبان‌ها بوده یا در نوشته‌ای آمده است از سوی نویسندگان محترم بدون درنگ روی درستی یا نادرستی آن، مورد بهره‌برداری قرار گرفته و اعتبار یافته است.

باید دانست که یکی از ترفندهای تحریف‌گران تاریخ ضد نام‌آوران تاریخ‌ساز، شایعه‌سازی است و تلاش آنان بر این است که شایعات درباره رهبران و راست‌قامتان تاریخ را تا آن پایه گسترش دهند که پژوهشگران ناگزیر باشند پیش از بررسی و دستیابی به اهداف و آرمان‌های ابرمردان و انقلاب‌آفرینان به رد شایعات پیرامون آنان بنشینند و از شناخت خط و راه و مرام آنان باز بمانند.

شایعه‌سازی ضد سید جمال‌الدین اسدآبادی تا آن پایه گسترده است که امروز برای یک پژوهشگر که بر آن است درباره اهداف و اندیشه‌های او به جستار و کنکاش دست بزند گذر از پیچ و خم شایعات و بررسی درستی یا نادرستی آن به گونه‌ای او را در میان می‌گیرد که زمین‌گیر می‌شود و از شناخت اهداف و آرمان‌های سید به کلی باز می‌ماند. اکنون به نظر می‌رسد درباره امام نیز چنین نقشه‌ای در کار است.

۴. نویسندگان الف‌لام در جای‌جای کتاب خود، برخی از رویدادهای تاریخی پیرامون امام را ابهام‌آمیز و تاریک می‌نمایند که به نظر می‌رسد ریشه در ناتوانی او در تحقیق و تحلیل مسائل و جریان‌های تاریخی دارد و شاید بتوان گفت که نویسنده غبار آلود نشان دادن چهره امام بی‌انگیزه نباشد!

۵. نویسنده به رغم اینکه در مقدمه از بی‌طرفی در تاریخ‌نگاری قلم زده است در

۱. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۳.

دفتر سوم، ص ۱۰.



جای جای کتاب نه تنها نتوانسته بی طرف باشد، بلکه باید گفت از غرض ورزی‌ها نیز دور نمانده است. او بیشتر روایت‌های تاریخی دوران نهضت امام را - افزون بر گزارش‌های ساواک - از کتاب‌ها و منابعی گرفته که با نویسندگان آن مشکلی نداشته است و عمده آورده‌های دیگر نویسندگان را نادیده انگاشته و در واقع از روایت‌های گوناگون و متفاوت به صورت گزینشی استفاده کرده است.



۶. نویسنده *الف لام گویا* کوچکترین توجهی به صحت و سقم آنچه از دیگران بازگو کرده نداشته است؛ به گونه‌ای که بافته‌های در مرز هذیان و پریشان‌گویی را از سخنانی بر پایه خردمندی باز نشناخته است. مثلاً در گزارشی آمده است:

... آقای خمینی در آخرین ساعات شب / شب عاشورا، تک و تنها، در خیابان باریک بهار، نزدیک پل آهنچی دیده شد. آیا از خانه آیت‌الله مرعشی که همان نزدیکی‌ها بود می‌آمد؟ کسی نمی‌داند. ساعاتی پیش از آن، او در حسینیه چهل اختران بود. استقبال اهالی آن محل به اندازه‌ای بود که نتوانسته بود وارد خانه حاج علی چهل اخترانی شود. در حسینیه روی سکویی نشسته بود و با عزاداری مردم همراهی کرده بود و در پایان با زحمت از میان مردم گذشته، داخل خودرو شده بود...^۱

در داستانی آمده است که صیادی گنجشکی را صید کرده بود. گنجشک در

۱. هدایت‌الله بهبودی، *الف لام خمینی*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۶، ص ۳۱۰-

دستش به زبان آمد و گفت اگر مرا بکشی گوشتم به اندازه‌ای نیست که بتواند در یک وعده غذایی تو را سیر کند اما اگر آزادم کنی از علم حکمت سه نکته به تو می‌آموزم که می‌تواند در زندگی‌ات به کار آید. صیاد پذیرفت و گنجشک گفت یکی از آن سه نکته را در دست می‌گویم و آن دو نکته دیگر را پس از رهایی بازگو می‌کنم. نکته نخستین را که در دست صیاد به زبان آورد این بود که هر چه را شنیدی بی‌درنگ باور نکن؛ نخست آن را با معیار عقلی مورد ارزیابی قرار بده و بررسی کن که بر پایه خرد و اندیشه چقدر می‌تواند باور کردنی باشد.

آنگاه که صیاد او را رها کرد روی شاخه درختی نشست و به صیاد گفت پیش از آنکه آن دو نکته دیگر را به تو بیاموزم باید بگویم که نمی‌دانی چه کلاهی بر سرت رفت! یک در گرانبهایی در درونم بود که بیش از نیم کیلو وزن داشت! اگر مرا می‌کشتی و به آن دست می‌یافتی به اصطلاح معروف میلیارد در می‌شدی! صیاد بی‌اختیار دست به دست زد و اظهار پشیمانی کرد. گنجشک گفت آدم لاده! من اکنون در دست تو بودم، تمام وزنم با پر و پوست و گوشت و استخوان چقدر بود که یک در نیم کیلویی درون آن، جا داشته باشد؟! نخستین نکته‌ای که به تو آموختم این بود: هر آنچه می‌شنوی به دست عقل بده و با محک خرد و اندیشه به ارزیابی آن بنشین تا هر سخن یاوه و بی‌پایه در مغزت جا خوش نکند لیکن تو چون از خرد و اندیشه استوار بر خوردار نیستی نتوانستی از این سفارش من بهره‌گیری. بنابراین آن دو نکته دیگر را نمی‌گویم چون به کار تو نمی‌آید!

کاش نویسنده محترم با خواندن آن گزارش که امام «در آخرین ساعات شب عاشورا تک و تنها در خیابان باریک بهار نزدیک پل آهنچی دیده شد»! یک لحظه اندیشه می‌کرد که چگونه شدنی است امام در شب عاشورای ۴۲ که در اوج محبوبیت است و مردم به او عشق می‌ورزند؛ در شب عاشورا که مردم تا اذان صبح در هر کوی و برزن سیل آسا روان‌اند و به عزاداری سرگرم هستند، می‌تواند «تک و تنها در خیابان بهار قم» دیده شود؟! در صورتی که نویسنده، خود اذعان کرده است که «استقبال اهالی آن محل [از امام] به اندازه‌ای بود که نتوانسته بود وارد خانه چهل اخترانی شود...» در گزارش‌های گوناگون دیگری نیز فراوان آمده است که در آن روزها هر گاه امام در اجتماع دیده می‌شد، استقبال مردم نسبت به او، به گونه‌ای بود که او را به طور کلی از حرکت بازمی‌داشت. در گزارشی آمده است:

... در طول خیابان آذر تا کوچه حکیم، مردم از شور حضور آقای



خمینی در میان خودشان، چه شادی‌ها می‌کردند... [به گونه‌ای که] آقای خمینی در عرض ۲۵ دقیقه توانست در میان مردم فقط ۵۰ متر جلو برود...^۱

برای این نگارنده جای سؤال است که سراینده این داستان خیالی که آقای خمینی در آخرین ساعات شب عاشورا تک و تنها نزدیک پل آهنچی دیده شد، چه نقشه و اندیشه‌ای در سر داشته و بر آن بوده که از آن بافته چه تافته‌ای به دست آورد و چه بهره‌ای بگیرد؟! و پرسش جدی‌تر از نویسنده/الف لام این است که آیا از روی ساده‌اندیشی و ناآزمودگی این خیال‌پردازی را باور کرده و آورده یا انگیزه دیگری در کار بوده است؟!

۷. به نظر می‌رسد نویسنده/الف لام در گردآوری مطالب و گزارش‌های پیرامون امام، کارایی بایسته نداشته است و شاید نخواست روایت‌هایی را که درباره امام آمده، بدون دخالت دادن خواست و برداشت شخصی، سلیقه‌ای، عقیده‌ای، بانندی و جناحی بازگو کند؛ از این رو برخی از گزارش‌ها و روایت‌ها را - از زبان این و آن - که به سال‌های واپسین مربوط است با آسودگی خاطر و بدون دغدغه دوباره نویسی کرده لیکن از آوردن آنچه زیر نظر امام و علامه شهید



سید مصطفی خمینی نگارش یافته است، خودداری ورزیده است. به عنوان نمونه می‌بینیم او آورده است که سید احمد [جد امام] به سال ۱۲۵۷ با سکینه خانم، دختر محمد حسین بیک ازدواج کرد^۲ لیکن دیدگاه سید مصطفی خمینی را مبنی بر اینکه سید احمد با خواهر یوسف خان ازدواج کرده نادیده انگاشته؛ در صورتی که طبق سند موجود امام نیز آن را رد نکرده است.

۱. مکتب مبارز، نشریه اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا، دوره سوم، بهار و تابستان ۴۹، ش ۹ و ۱۰، ص ۶.

۲. هدایت‌الله بهبودی، همان، ص ۱۰.

سند شماره یک، صفحه‌ای از کتاب نهضت/امام دفتر نخست است که پیش از چاپ در اختیار امام گذاشته شد؛ می‌بینیم که ایشان روی آنچه خلاف واقع می‌دانستند خط کشیدند و در مواردی نکاتی افزودند لیکن این جمله را که سید احمد «با دختر مرحوم یوسف خان ازدواج می‌کنند» رد کرده و به طور عینی مورد تأیید قرار داده‌اند.

مرحوم سید احمد زیدی که در نجف اشرف تحصیل کرده اند؛ بنا به عادت و در فرزند
 مرد نیکواری بنام «یوسف خان کمره ای» که برای زیارت بقعات مقدسه اشرف
 شده بود، چشمه یوسف اشرف را در نجف مشرف به کربلا مشاهده نمودند و با دختر مرحوم
 «یوسف خان» ازدواج میکنند و از ایشان دو فرزند بنا می‌ماند: صاحبچه و مصطفی پسر می‌ماند
 مرحوم سید مصطفی نیز تحصیلات خود را در نجف اشرف در کمال کفایت و در راه علمای و مجتهدین علم
 خود می‌گذراند و پس از بازگشت از نجف اشرف به بیوتای و زعامت اهالی مسلمان خیمین و جعوه
 را بعد از مدت کوتاهی در تاجیکستان بنام «یوسف خان» در سال ۱۳۲۰ قمری که سید مصطفی در سن ۱۸ سالگی
 اراک وارد شد قصد حج از اراک را کرده، بر اثر اصابت و مملو شدن کتف و کمر
 در سن ۴۷ سالگی، شتر را در راه مسقط سینه؛ چنانکه از ایشان را بنام اشرف انتقال
 داده، در آنجا مدفون می‌شوند.

آیه الله شریعتی دارای سه فرزند پسر و سه دختر بوده اند که پسران آن عبارتند از:
 ۱- سید مرتضی (موقوف به سینه بیگ) که از علماء جلیل القدر صاحب رساله و صاحب قلم می‌باشند
 ۲- سید زکریا که در کربلا و نجف اشرف در تدریس و تالیف مشغول می‌باشند
 ۳- روح الله (امام خمینی) که آخرین فرزند آن مرحوم می‌باشند.

مادر آن مرحوم خیمین «باز حاکم زنی و مشهورترین ضمیمه خانان علم و تقوا و معارف است
 پدر آن مرحوم حضرت آیه الله مرحوم میرزا محمد زکریا؛ و در تدریس و الاتمام علوم دینی و کتب
 بیضا که بعضی از آن سید مرتضی و معارف در نجف اشرف تالیف کرده اند، خانه آن مرحوم
 عمده و برادرها هم از رجال نجف اشرف و علمای آنجا و دارای ممالک - فاضله بوده‌اند
 دوران کودکی «مکتب نجف اشرف» در نجف اشرف و در راه علم و تقوا مشغول می‌باشند

همیند پیش از شهادت از زندگی پیرا سبب آن حضرت نگذشته بود؛ که دست تقدیر در کتب دینی پر
 جهره نصیرم و درخت نومی پاشید، و عمر و نوازش پروری را از ایشان باز داشتند.

سند شماره ۱





تاریخ‌نگاران وابسته به استکبار جهانی و سرسپردگان به اندیشه‌های شیطانی و استعماری از رهبران نهضت‌ها و انقلاب‌ها نیز دلی چرکین و پرکین دارند و از راه و مرام آن دلیرمردان و نورآفرینان، اغراض شیطانی خود را در خطر می‌بینند؛ از این رو پیوسته برآن‌اند که سیمای آراسته آنان را خدشه‌دار کنند

۸. الف لام نه تنها با اصول و مبانی تاریخ‌نگاری نگارش نیافته است بلکه حتی در مواردی یک کار پژوهشی نیز به شمار نمی‌آید. به نظر می‌رسد که نویسنده در مواردی با تصور اینکه موضوع مهم و در خور توجه نیست با بی‌حوصلگی و با سرهم‌بندی کردن، موضوع را گذاشته و گذشته است. در صورتی که یک مورخ

امین بدون در نظر گرفتن این نکته که یک گزارش تاریخی دارای اهمیت می‌باشد یا نه، تلاش می‌کند به واقعیت موضوع دست یابد و هیچ‌گاه با سمبل‌کاری و بی‌اعتنایی از کنار یک رویداد تاریخی نمی‌گذرد و گزارش خلاف واقع و دروغی را به خورد خوانندگان نمی‌دهد و واقعیت‌ها را به عنوان یک امانت پاس می‌دارد. به عنوان نمونه از بی‌توجهی و بی‌اعتنایی این نویسنده به واقعیت‌ها، آنچه را پیرامون نخستین دیدار حاج آقا مهدی عراقی با امام در نوفل‌لوشاتو نوشته است، در پی می‌آوریم؛ اما پیش از آوردن گزارش او، روایت‌های گوناگون درباره این دیدار را بازگو می‌کنیم تا کاستی کار او بهتر نمایان شود. آقای محتشمی‌پور در کتاب خود نوشته است:

... هفته دوم اقامت [امام] در فرانسه یک روز صبح آقای حاج مهدی عراقی و حاج ابوالفضل توکلی بینا وارد منزل نوفل‌لوشاتو شدند... [من] آقایان را به اتاق امام هدایت کردم اول مهدی عراقی وارد شد و بعد حاج ابوالفضل توکلی آمد و...^۱

در خاطرات مرحوم فردوسی‌پور آمده است:

... حاج مهدی عراقی گفت: من می‌خواهم خدمت امام بروم. از امام اجازه گرفتیم... به همراه آقای دعایی که حاج مهدی عراقی را به خوبی می‌شناخت [!] سه نفری خدمت امام رفتیم... امام... با اشاره از ما پرسیدند که این شخص کیست؟... آقای دعایی گفتند: حاج

۱. سید علی اکبر محتشمی‌پور، به ایران (از ایران به ایران)، قم، کوثر النبی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۲۹۹.

مهدی عراقی هستند...^۱

آقای ابوالفضل توکلی بینا درباره نخستین دیدار خود و آقای حاج مهدی عراقی با امام در نوفل لوشاتو آورده است:

... یک هفته از ورود امام به فرانسه می گذشت. وقتی به پاریس رسیدیم در هتل ایفل مستقر شدیم... با همان استیشن رفتیم به محل استقرار امام... یک مرتبه دیدم یک جوان عمامه مشکی آمد و گفت: حاج آقا تو کلی شما کی آمدید؟ گفتم من شما را نمی شناسم. گفت من پسر حاج آقا مصطفی [خمینی] هستم. بچه بودم که شما می آمدید پهلوی بابام.^۲ من شما را می شناسم... گفتم من با آقای عراقی امروز پیش از ظهر رسیدم. ایشان هم رفت خدمت امام و جریان ورود ما را به ایشان اطلاع داد. امام فرمودند: بگویند بیایند... رفتیم خدمتشان. آن شب خیلی محبت کردند مخصوصاً به مهدی...^۳

چنان که می بینید پیرامون نخستین دیدار آقای عراقی با امام در نوفل لوشاتو روایت ها متفاوت است؛ آقای محتشمی پور می نویسد او، آقای حاج مهدی عراقی و آقای توکلی را نزد امام برده و آقای فردوسی پور ادعا دارد که خودش و آقای دعایی و آقای عراقی سه نفری به حضور امام رفته اند! آقای توکلی نیز ادعا می کند که سید حسین خمینی فرزند شهید سید مصطفی او و حاج مهدی عراقی را به اتاق امام راهنمایی کرده است!

یک نویسنده پژوهشگر و آگاه به مسائل پژوهشی در این گونه موارد یکی از این دو شیوه را به کار می بندد یا گزارش ها و روایت های گوناگون و متفاوت را به صورت کامل می آورد و برداشت نهایی و داوری را بر عهده خوانندگان می گذارد و می گذرد یا آستین را بالا می زند و به بررسی ژرف و همه جانبه و تحقیق میدانی دست می زند و با برخی از مدعیانی که پیرامون این دیدار گزارش هایی آوردند و هنوز زنده اند، به گفت و گو می نشیند و راستی را از نادرستی و بیهوده گویی جدا می کند؛ لیکن گویا نویسنده الف لام، دلخواهانه و از روی بخت آزمایی! و شاید از راه جفت و طاق!!

۱. فرامرز شعاع حسینی و رحیم نوربخش (تدوین)، خاطرات حجت الاسلام والمسلمین فردوسی پور، تهران، عروج، ۱۳۸۷، ص ۲۵۰.

۲. آن گاه که امام و سید مصطفی از ایران تبعید شدند، سید حسین بیش از سه سال نداشت.

۳. فرامرز شعاع حسینی (به کوشش)، دیدار در نوفل لوشاتو (خاطرات سیاسی - اجتماعی ابوالفضل توکلی بینا)، تهران، عروج، ۱۳۸۹، ص ۲۱۸-۲۱۷.





گزارش آقای فردوسی پور را پسندیده! و برگزیده و آورده‌های او را چنین تکرار کرده است:

... نزدیک غروب با خود رویی که اسماعیل فردوسی پور می‌راند...^۱
 یک راست به نوفل لوشاتو رسید... وقتی به آگاهی امام خمینی رسید
 که عراقی آمده، بی مقدمه او را پذیرفت، اما وارد که شد و خود را
 با گریه به پای آقای خمینی انداخت. [امام] از ما پرسیدند که این
 شخص کیست؟... آقای (سید محمود) دعایی گفتند: حاج مهدی
 عراقی هستند.^۲

بایسته یادآوری است در دورانی که امام در فرانسه می‌زیست اصولاً آقای دعایی
 در آن کشور نبود. امام دوستان نجف را از آمدن به فرانسه منع کرده بود. تنها چند
 روز پیش از حرکت امام به سوی ایران مرحوم حاج سید احمد خمینی تلفنی به
 دوستان نجف اعلام کرد می‌توانند به فرانسه بیایند و با امام همسفر باشند که پس از
 آن برخی از آنان مانند آقایان سجادی، دعایی، ناصری و قاسم‌پور به فرانسه آمدند.
 آقای دعایی در خاطرات خود آورده است:

... حاج احمد آقا از پاریس به من زنگ زد و گفت: ما عازم ایران
 هستیم، امام گفتند تو هم به پاریس بیا و با هم از پاریس به تهران
 برویم... من در دوم بهمن به پاریس رفتم...^۳

بنابراین آقای دعایی اصولاً در نوفل لوشاتو نبودند تا همراه آقای فردوسی پور و
 آقای عراقی به حضور امام بروند و آقای عراقی را به امام معرفی کنند. آقای دعایی
 بنا به اذعان خود، ده روز پیش از حرکت امام به سوی ایران وارد پاریس شد لیکن
 حاج مهدی عراقی بیش از یکی، دو هفته‌ای از اقامت امام در نوفل لوشاتو نگذشته
 بود که به آنجا وارد شد و مسئولیت امور آشپزخانه و پذیرایی از میهمانان و
 مراجعه کنندگان به اقامتگاه امام را بر دوش گرفت. از نویسنده *الف لام* انتظار این
 بود اکنون که دروغ‌نامه‌هایی را که زیر عنوان خاطرات انتشار یافته، از منابع اصلی
 نوشته‌های خود درباره امام قرار داده است، گزارش‌ها و روایت‌های ضد و نقیضی

۱. مرحوم فردوسی پور در پاریس وسیله نداشت و اصولاً هنوز رانندگی فرا نگرفته بود.

۲. هدایت‌الله بهبودی، همان، ص ۹۲۱.

۳. گوشه‌ای از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی، تهران، عروج، ۱۳۸۷، ص ۱۹۲-۱۹۱.

را که در آن آمده است با شیوه علمی مورد بررسی و پژوهش قرار دهد و راستی را از نادرستی بازشناسد و بازشناساند و اول توضیح دهد چگونه با نبودن آقای دعایی در نوفل لوشاتو، ایشان در مراسم دیدار آقای عراقی حضور یافته است؟! دوم اینکه فردوسی پور و دعایی که اصولاً مهدی عراقی را تا آن روز از نزدیک ندیده بودند و ارتباطی با او نداشتند، به چه مناسبتی او را در دیدار با امام همراهی کردند؟ سوم اینکه لازم بود توضیح داده شود با اینکه دأب امام هرگز این نبود که اعضا و افراد دفتر او، دنبال دیدار کنندگان راه بیفتند و در مراسم دیدار حضور داشته باشند، چگونه نامبر دگان در این دیدار حضور یافتند؟ چهارم، باید به این موضوع پرداخته می شد که گزارش هایی که در خاطرات محتشمی پور و توکلی بینا در مورد دیدار آقای عراقی با امام آمده است با ادعای فردوسی پور چگونه همخوانی دارد و از دید یک پژوهشگر در خور جمع است؟! لیکن می بینیم که این نویسنده بی سر و صدا این گزارش ها را گذاشته و از آن گریخته است!

چنان که پیش تر یاد آور شدم دیر زمانیسست در یافته ام روح تحقیق، پژوهش و کاوش در مسائل علمی - تاریخی در میان بیشتر قلم زنان تازه به دوران رسیده، از میان رفته است و سطحی نگری، سستی، سمبل کاری و شتاب زدگی برای دست یابی به جایگاه استاد، دانشمند و... و به چاپ رساندن آثار خود، بسیاری را از ژرف نگری و جستار ریشه ای و اندیشمندانه باز داشته است؛ لیکن هیچگاه باور نمی کردم که کار نویسندگی به ولننگاری کشیده شود و یک نویسنده به رغم داشتن ادعاهای کذایی و مسئولیت سنگینی که بر دوش گرفته و امکانات بی شمار مالی و پژوهشی بی حد و مرز و فرصت گسترده ای که داشته است، مجموعه ای نسخه برداری شده از نوشته این و آن و بی اعتبار از نظر علمی - پژوهشی به بازار آورد و در راه تحریف تاریخ و خدشه دار کردن زندگی امام گام دیگری بردارد و تاریخ و تحقیق و پژوهش را به بازی بگیرد.

دو نکته در خور یاد آوری:

الف. در نقد و بررسی کتاب *الف لام خمینی*، نخست بر آن بودم که کتاب را از آغاز تا پایان مورد بررسی قرار دهم و نادرستی ها را زیر عناوینی گوناگون: تحریف، دروغ پراکنی، شبهه افکنی، شایعه سازی، وارونه نویسی و... گرد آورم و یک جا منتشر کنم، لیکن به طور عینی دریافتم که این شیوه زمان زیادی می برد و با رسالت مقدس شتاب و سرعت در آشکار کردن نادرستی ها و خلاف گویی ها «قول اثم» همخوانی





ندارد؛ از این رو به نظر رسید که در گام نخست ناراستی‌هایی که در کتاب دیده می‌شود که از اهمیت بیشتری برخوردار است، مورد نقد قرار بگیرد و بی‌درنگ انتشار یابد و در مرحله بعدی کتاب یادشده با تیزبینی و ریزبینی بیشتری سطر به سطر مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد و با نقدی جامع همراه شود.

ب. از نویسنده محترم *الف لام* و دیگر دست‌اندرکاران این کتاب بابت برخی از خرده‌گیری‌هایی که با صراحت و قاطعیتی جدی که لازمه نقد است، همراه بوده و طبعاً مایه آزرده‌گی و رنجش خاطر آن بزرگواران می‌شود، پوزش خواسته و از خداوند متعال می‌خواهم از جفاهای بی‌شماری که از سوی برخی مدعیان بر امام روا می‌دارند بگذرد و ما و آنان را از هدایت و سعادت و عاقبت به خیری و رستگاری محروم نسازد.

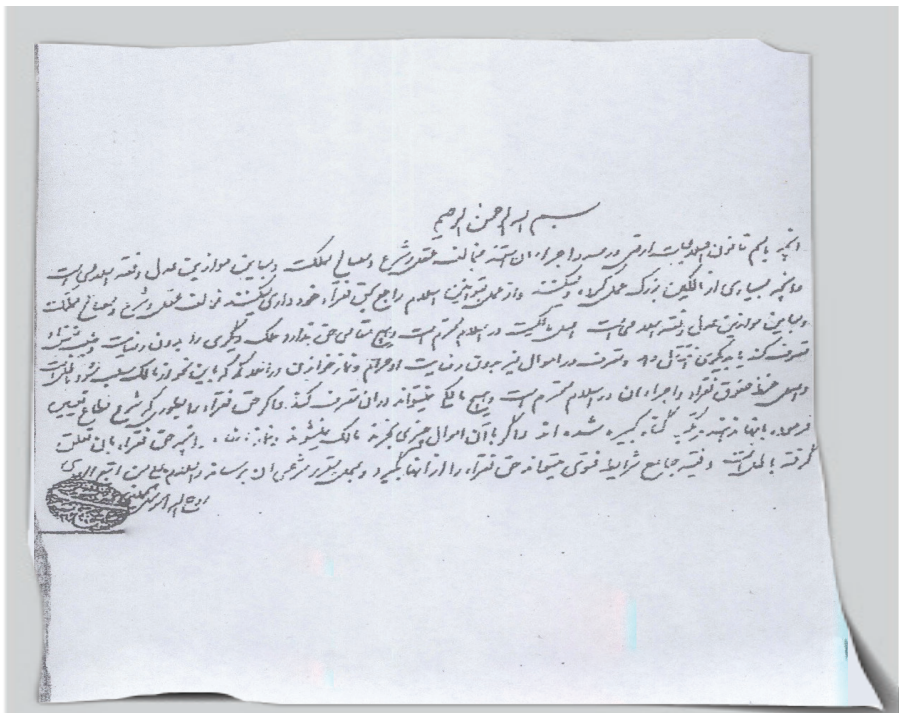
تحریف‌گری‌ها

از نادرستی‌های فاحشی که در کتاب *الف لام* آمده که قلب و روان آزاداندیشان و اصحاب تاریخ را می‌آزارد تحریف خط فکری و راه سیاسی و انقلابی امام و ایجاد شبهه و ابهام در زندگی آن مرد بزرگ است. نویسنده در مواردی خود به تحریف اندیشه‌های سیاسی امام پرداخته یا تحریف‌های دیگران را تکرار کرده و به آن جلوه بخشیده است! و ما نمونه‌هایی از آن را در ذیل می‌آوریم:

۱. او با صراحت آورده است که «... آیت‌الله خمینی مخالفتی با اجرای مواد ششگانه، در صورتی که به دور از دخالت بیگانگان طراحی شده باشد، نداشت!»^۱ نخست باید از این نویسنده محترم پرسید که بر پایه چه سند معتبری این نکته مهم! را به دست آورده است که امام با مواد ششگانه مخالفتی نداشته است؟! نکته‌ای که در درازای بیش از نیم قرن گذشته محققان اندیشمند و پژوهشگران خردمند نتوانسته‌اند آن را کشف کنند، چگونه این نویسنده گرامی به آن دست یافته است؟! دوم، سندها و آثاری که از امام در دست است نشان می‌دهد که او با مواد ششگانه به شدت مخالف بوده و آن را مابین موازین عدل و فقه اسلامی و مخالف عقل و شرع و مصالح کشور می‌دانسته است. امام در پاسخ به پرسش پیرامون اصلاحات ارضی که یکی از مواد ششگانه بود، اعلام کرده است:

۱. هدایت‌الله بهبودی، همان، ص ۲۳۷.

... آنچه به اسم قانون اصلاحات ارضی در صدد اجرای آن هستند مخالف عقل و شرع و مصالح مملکت و مابین موازین عدل و فقه اسلامی است... اصل مالکیت در اسلام محترم است و هیچ مقامی حق ندارد ملک دیگری را بدون رضایت و طیب نفس او تصرف کند یا به دیگری انتقال دهد و تصرف در اموال غیر بدون رضایت او حرام و نماز خواندن در آن ملکی که به این نحو از مالک سلب شود باطل است...^۱



سند شماره ۲

۱. این، پاسخ تاریخی امام به استفتایی است که درباره اصلاحات ارضی از او شده بود. از آنجا که این پاسخ به سود مالکان و نیز به نفع فریب خوردگان هوادار تقسیم اراضی نبود هیچ کدام از آن دو دسته به بخشش آن اقدام نکردند و در لابه لای اسناد محرمانه رژیم پنهان ماند (سند شماره ۲) تا سرانجام این نگارنده در بررسی اسناد تاریخی به آن دست یافت.

ما در تاریخ هیچ پیشوای اسلامی و رهبر روحانی را نمی‌یابیم که ضد استعمار و استبداد به پا خاسته باشد لیکن از سوی تحریف‌گران تاریخ زیر سؤال نرفته باشد

امام در هر فرصت و در هر مناسبتی ضد به اصطلاح اصلاحات ارضی شاه و تقسیم اراضی فورمالیته موضع صریح و روشنی داشتند و هیچ‌گاه آن را تأیید نکردند.

سوم اینکه امام یکی از بندهای مواد شش‌گانه «اصلاح قانون انتخابات» را پوششی برای دستبرد به قانون اساسی می‌دانستند و بر این نظر بودند که رژیم شاه زیر عنوان «اصلاح قانون انتخابات» بر آن است که بندهایی از قانون اساسی مانند «قید اسلام»، «تحلیف به قرآن مجید» و «قید ذکوریت را حذف کند، از این رو به شدت با آن مخالفت کردند.

چهارم به فتوای امام بهره‌گیری مردم از اقدامات و کارهای «عام‌المنفعه» و به ظاهر مذهبی و مردمی حاکمان جائز (مانند ساخت مساجد، چاپ قرآن و...) بدون اجازه حاکم شرع جایز نیست و بالاتر از آن، حتی اگر دادگاه دستگاه ظلم، حق مظلومی را از قلدری بازستاند و به او بازگرداند، مالک آن مالی که به وسیله دستگاه قضایی حاکم ستم‌پیشه به او برگردانده شده است، نمی‌تواند از آن بهره بگیرد و از آن استفاده کند مگر اینکه از حاکم شرع اجازه بگیرد. بنابراین چگونه می‌توان پذیرفت که امام با تقسیم اراضی و دیگر موادی که از سوی شاه جائز اجرا شده است - بر فرض محال که در راه منافع و مصالح مردم باشد - نظر موافق داشته باشد!

پرسشی که نباید از کنار آن بی‌تفاوت گذشت این است که جناب نویسنده از این ادعای ناروا و خلاف واقع که «آیت‌الله خمینی مخالفتی با اجرای مواد شش‌گانه نداشتند» چه نقشه و نظری داشته و بر آن بوده که از آن چه بهره‌ای بگیرد؟ دور از نظر نیست که خواسته است به طور جانبی از موضع «نهضت آزادی» و «جبهه ملی» که مواد شش‌گانه شاه را با شعار «اصلاحات آری - دیکتاتوری نه» به رسمیت شناختند، پشتیبانی کند و چنین بنماید که امام نیز همین نظر را داشته و با گروه‌های سیاسی کشور در تأیید مواد شش‌گانه و رفرم امریکایی، همراه و هم‌صدا بوده و سیاست سازشکارانه آن گروه‌ها را تأیید می‌کرده است. نویسنده محترم شاید تلاش داشته است این واقعیت که در آن روز آنچه را که گروه‌های سیاسی و روشنفکر مآبان پرمدعا در آینه نمی‌دیدند امام در خشت خام می‌دیده

است، انکار کند!

به نظر می‌رسد نویسنده الف لام در گردآوری مطالب و گزارش‌های پیرامون امام، کارایی بایسته نداشته است و شاید نخواسته روایت‌هایی را که درباره امام آمده، بدون دخالت دادن خواست و برداشت شخصی، سلیقه‌ای، عقیده‌ای، باندی و جناحی بازگو کند

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که عناصر ضعیف‌النفس نه تنها هیچ‌گاه به خود رخصت نمی‌دهند که سخن درشتی در برابر یک حاکم زورمدار بر زبان آورند و به «افضل الجهاد کلمه حق عند سلطان جائر» عمل کنند بلکه نمی‌توانند باور کنند که انسانی وارسته و از خودرسته‌ای بتواند

آشکارا طرح‌ها و برنامه‌های حاکم دیکتاتور و خون‌ریزی به نام «شاهنشاه آریامهر» را رسماً و آشکارا رد کند و آن را برخلاف مصالح کشور، ملت و مذهب اعلام نماید. نکته در خور توجه آنکه از دید مدعیان روشنفکری و هواداران «اصلاحات»! هر واژه، جمله و فرازی انقلابی، حماسی و جوشکن، «تندروی»، «افراطی‌گری» و «خشونت‌طلبی» به شمار می‌آید و آن قلم و بیانی که با این روش و منش ترسیم شده و انتشار یافته باشد از نظر این قبیله، علمی نیست و بر پایه احساسات آنی و دور از منطق و اندیشه تنظیم شده است!!

البته این نگارنده بر این نظر نیست که نویسنده الف لام با آن گونه دیدگاه‌ها و اندیشه‌های انحرافی همراه است، لیکن این واقعیت را نتوان انکار کرد که تأثیرپذیری از جو کاذب و فریبنده، بسیاری را به بیراهه می‌برد و جریان‌های مرموز و شیطانی را برای آنان درست و شایسته می‌نماید؛ چنان که می‌بینیم نویسنده الف لام با تأثیرپذیری از جو غالب در میان سازشکاران و به پیروی از غرب‌باوران و دگراندیشان، از به کار بردن عنوان امام در نوشته‌های خود، پرهیز کرده و به تأسی از آنها کلمه «آیت‌الله» و آقای خمینی را به کار برده است تا کتاب او به اصطلاح «غیر علمی»! شمرده نشود و در جرگه کتاب‌های «افراطی» و «خشونت‌طلبانه»! قرار نگیرد!!

با نگاهی به این کتاب می‌بینیم که نویسنده در برابر موضع‌گیری‌های انقلابی امام و فرازهای حماسی از پیام‌های او تلاش کرده است که یا آن را درز بگیرد و بازگو نکند یا آن را به اصطلاح «تعدیل» کند و زهر آن را بگیرد!!

۲. نویسنده محترم آنگاه که به شعار «شاه‌دوستی، یعنی غارتگری» در اعلامیه





امام بر می خورد، نمی تواند باور کند که امام را قدرت و جرئت آن بوده که در برابر دیکتاتور خون آشام حاکم، چنین فرازهای حماسی و انقلابی ای را به قلم آورد؛ از این رو به توجیه نشسته است که این «تعايير سؤالی بوده است، نه خبری»! او نوشته است:

... آیت الله خمینی پس از آن که نامه را به چند تن از شاگردانش سپرد تا مخابره، چاپ و توزیع کنند، برای کسانی که در خانه اش بودند خواند. حتی پیش از قرائت آن به طنز گفت که اگر می ترسید، بروید بیرون. او می دانست که شنیدن این جملات برای برخی از حاضران چه اندازه وحشت زا است... «شاه دوستی یعنی غارتگری، هتک اسلام...»^۱

او در پانویس نوشته بالا به نقد از منابعی که این فرازهای حماسی را بازگو کرده اند آورده است:

... در منابعی که از این نامه امام خمینی یاد کرده، آن را درج کرده اند، تعابیر یادشده به صورت جملات خبری آمده نه سؤالی. مطابق یاد کرد آیت الله سید علی خامنه ای و از قول سید مصطفی خمینی، این جملات سؤالی بوده است...

باید به این نویسنده که این گونه تیزبینانه! و محققانه! مسائل تاریخی را مورد بررسی قرار می دهد! و با منقاش عقلی از نارسایی می رهاند! یاد آور شوم که اولاً این تنها منابعی که اعلامیه یادشده امام را درج کرده اند نیستند که آن فرازهای انقلابی «شاه دوستی یعنی غارتگری» را به صورت خبری آورده اند بلکه متن اصلی سند نیز به صورت خبری چاپ شده است (سند شماره ۳) و علامت های پرسش در آن نیامده است.

۱. هدایت الله بهبودی، همان، ص ۲۷۱.

متن تلگراف حضرت آیه الله العظمی آقا خیمینی بآیة عظام تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

((انا لله وانا اليه راجعون))

بوسيله حضرت حجة السلام آقاى حاج سيد على اصغر خوئى دامت افاضاته

خدمت ذيرافت حضرات علماء اعلام و حجج اسلام تهران دامت برکاتهم:

تلگراف محترم برای تسلیت در فاجعه عظیمه وارده بر اسلام و مسلمانین موجب تشکر گردید. حمله کماندوها و مأمورین انتظامی دولت با لباس مبدل و معیت و پشتیبانی پاسبانها بر مرکز روحانیت، خاطرات مفول را تجدید کرد، با این تفاوت که آنها به مملکت اجنبی حمله کردند، و اینها به ملت مسلمان خود و روحانین و طلاب بی پناه در روز وفات امام صادق علیه السلام با شهادت جاوید شاه بر کن امام صادق و ابوالاد جلفمانی و روحانی آن بزرگوار حمله ناگهانی کردند و در طرف یک دو ساعت تمام مدرسه فیه دانشگاه امام زمان صلوات الله و سلامه علیه را با وضع فیزیکی در محض قریب بیست هزار مسلمان غارت نمودند و در بهای تمام حجرات و شیشهها را شکستند. طلاب از ترس جان، خود را از پشت بامها بزمین افکندند، دستها و سرها شکسته شد، عمامه طلاب و سادات ذریه پیغمبر را جمع نموده آتش زدند. پچههای شانزده هفده ساله را از پشت بام پرت کردند، کتابها و قرآنها را چنانکه گفته شده پاره پاره کردند.

اکنون روحانیون و طلاب در این شهر مذهبی تأمین جانی ندارند، الحراف منازل علماء و مراجع و مجوس بیکار آگاه و گاهی کماندو مأمورین شهر یانی است مأمورین تهدید میکنند که سایر مدارس را نیز بصورت فیه در میآوریم، طلاب محترم از ترس مأمورین ایسای روحانیت را تبدیل نموده اند، دستور داده اند که طلاب را با توپوس و تاکسی سوار کنند، در مجامع عمومی مأمورین درجه دار روحانین عموماً و بعضی افراد با اسم نا سزا می گویند و فحشهای بسیار رکیک میدهند شهب پاسبانها و رقه های فیجع با اعضاء مجبور بخش میکنند.

اینان با شمار شاه دوستی بمقتضات مذهبی امانت میکنند. شاه دوستی یعنی غارتگری. هک اسلام تجاوز بحق مسلمین تجاوز بر اکر علم و دانش. شاه دوستی یعنی شره زدن به پیگر قرآن و اسلام، سوزاندن نشانه های اسلام، محو آثار اسلامیت شاه دوستی یعنی تجاوز باحکام اسلام و تبدیل احکام قرآن کریم. شاه دوستی یعنی گویند روحانیت و اضطرال آثار رسالت، حضرات آقیانان توجه دارند اصول اسلام بر مخرجی خطرات است. قرآن و مذهب در مقام راست با این احتمال، قیحه صبی ۴۴ است و اظهار حقایق واجب (و لوی بلغ ما بلغ).

اکنون که مرجع صلاحیتداری برای شکایت در ایران نیست و اداره این مملکت بطور جنون آمیز در جریان است، من بام ملت از آقای علم شافل نخست وزیری استیضاح میکنم. با چه مجوز قانونی در دو ماه قبل حمله بازار تهران گردید و علماء اعلام و سایر مسلمین را مصادوم و مشروب نمودید؟ با چه مجوز علماء و سایر طبقات را بچیس کشیدید که جمع کثیری اکنون نیز در حبس بوسی می برند؟ با چه مجوز بودجه مملکت را شرح و فراند معلوم الحال کردید؟ در صورتیکه رفر اندوم از شخص شاه بود و بمقتضای ایشان از غنی ترین افراد بشر هستند. با چه مجوز مأمورین دولت که از بودجه ملت حقوق میگیرند برای رفر اندم شخصی الزاماً بخدمت و داشتید؟ با چه مجوز در دو ماه قبل بازار قرا غارت کردید و بمدرسه فیه تجاوز نمودید و طلاب را کتک زده و آنها را بچیس کشیدید؟ با چه مجوز در روز وفات امام صادق سلام الله علیه کماندوها و مأمورین انتظامی را با لباس مبدل و حال غیر عادی بمدرسه فیه فرستاده و اینهمه فبیاع را انجام دادید؟

من اکنون قلب خود را بر ای سر نیزه های مأمورین شما حاضر کردم ولی برای قبول زور گوئیها و خضوع در مقابل جباریهای شما حاضر نخواهم کرد.

من بخواست خدا احکام خدا را در هر موقع مناسبی بیان خواهم کرد و تا قلم در دست دارم کارهای مخالف مصالح مملکت را بر میلازم میکنم، اکنون یک چشم مسلمین بر دنیای خود و چشم دیگرشان بر دین خود گریبان است و حکومت چند ماهه شما با جیشهایی کمی کردید، اقتصاد، زراعت، صنعت، فرهنگ و دیانت مملکت را با خطر انداخته و مملکت را از چپ در طرف موقوفات خداوند تعالی اسلام و مسلمین را در پناه خود و قرآن حفظ فرماید.

روح الله الموسوی الخمينی

سند شماره ۳





دوم این که امام می‌دانست فرازاها و جمله‌هایی را که جنبه پرسش دارد، چگونه بیاورد که پس از گذشت بیش از نیم قرن یک محقق نامی! ناگزیر نباشد زحمت بکشد و با قرار دادن علامت سؤال در برابر آن فرازاها، متن را به کلی از جلوه و جلا ببندازد، زیرا روشن است جمله‌هایی که به صورت خبری آمده است اگر با شیوه سؤالی خوانده شود، چقدر نارسا و نازیبا می‌شود.

سوم، فرضاً اگر امام چنین توان قلمی‌ای نداشت که جمله‌های سؤالی را چگونه بیاورد که با فرازهای خبری اشتباه نشود، در کنار امام کم نبودند بزدلانی که همه تلاش آنها این بود که به گفته خودشان «از زهر اعلامیه‌های امام بکاهند» و می‌توانستند هنگام چاپ با آوردن علامت سؤال در برابر فرازهای «شاه‌دوستی یعنی غارتگری» آن جمله‌های حماسی و روح‌بخش را به جمله‌های بی‌روح بدل کنند که مورد پسند عناصر ضعیف‌النفس و بی‌جر بزه و باب دندان تسلیم‌طلبان واداده باشد، لیکن امام این رخصت را نداد و اعلامیه، آن گونه چاپ شد که او می‌خواست و نظر داشت. بنابراین هر گونه دستبرد در متن سند مذکور حتی با افزودن علامت سؤال، تحریف تاریخ است.

چهارم، آنچه از زبان علامه شهید سید مصطفی خمینی پیرامون سؤالی بودن فرازهای «شاه‌دوستی یعنی غارتگری» آمده است، اشاره به راه‌گریز امام دارد که اگر روزی کار به دادگاه و محاکمه کشیده شود، امام برای هر آنچه ضد رژیم شاه آورده و اعلام کرده است توجیه قانونی دارد و درباره فراز «شاه‌دوستی یعنی غارتگری» می‌تواند بگوید این فرازاها جنبه پرسش دارد و استفهام انکاری است! همان‌طور که در سخنان بت‌شکنانه امام در عصر روز ۱۳ خرداد که شاه را با واژه‌هایی مانند بدبخت، بیچاره و... مورد عتاب و خطاب قرار داد، جمله‌هایی مانند «من به تو نصیحت می‌کنم» چاشنی آن کرد برای روز مبدا که بتواند بگوید آن سخنان جنبه نصیحت داشته است؛ از این رو، آن گاه که تیمسار پاکروان رئیس ساواک در دیدار با امام در زندان اظهار کرد:

... شاهنشاه دریافتند که مرجع روحانیت... با اساس سلطنت مخالف نیستند؛ ولی می‌فرمایند با نطق عاشورای ایشان چه کنم که در آن به شخص اول مملکت و خاندان سلطنت اهانت شده است...

امام بی‌درنگ پاسخ داد:

... ممکن است در آن نطق تندروی‌هایی شده باشد، ولی هر چه بوده

جنبه نصیحت داشته است و آن نصیحت برای شاه لازم بوده است و شما هم شاه را نصیحت کنید...^۱

این نگارنده با مطالعه و بررسی نوشته‌ها، گفته‌ها و اظهار نظرهای این و آن درباره امام، به این نکته رسیدم کسانی که پیرامون شخصیت، جایگاه و ویژگی‌های امام به بررسی می‌نشینند - صرف نظر از آنهایی که وابستگی جناحی و گروهی دارند و طبق سیاست باندی و گروهی به تحریف اندیشه‌های امام می‌پردازند - برخی نیز به مصداق «هر کسی از ظن خود شد یار من»، بر پایه خوی و خصلت فردی و درونی و دید و دیدن خویش، امام را توصیف و تعریف می‌کنند، نه بر اساس برجستگی‌ها و ویژگی‌هایی که در آن آزادمرد نهفته است. آن جنابی که روحیه محافظه کارانه و زبونانه دارد و پیوسته بر آن است به گونه‌ای زندگی و رفت و آمد کند که به اصطلاح معروف «گر به شاخش نزد» نمی‌تواند ویژگی‌های شجاعانه، دلاورانه و آزادمنشانه امام را به درستی درک کند و برتابد و از آن سخن بگوید بلکه به نام امام، خوی و خصلت خود را بازگو می‌کند. برای نمونه یکی در خاطرات خود از زبان امام آورده است:

... به آن طلبه که با خوانین ارتباط دارد بگویند پیش من نیاید، چون ما را متهم به ارتباط با خوانین می‌کنند...^۲

در صورتی که در منزل امام به روی عموم باز بود و امام هیچ‌گاه از جوسازی‌ها و یاوه‌گویی‌های دشمن پروا نمی‌کرد و شخص یا جمعی را از دیدار با خود باز نمی‌داشت. بنابر گزارش ساواک در ۱۳۴۲/۲/۲۹ سه تن از مالکان لرستان با امام دیدار می‌کنند و او برای آنها سخنرانی می‌کند و در آن سخنرانی شاه را مورد حمله قرار دهد.^۳ آیا امام که آن گونه آزادمنشانه با مالکان دیدار و گفت‌وگو می‌کند و واهمه‌ای به خود راه نمی‌دهد، می‌تواند تا آن پایه ضعف از خود نشان دهد و بگوید: «به آن طلبه که با خوانین ارتباط دارد بگویند پیش من نیاید»؟! امام آن ابرمرد تاریخ است که ضد تقسیم اراضی یا اصلاحات ارضی شاه فتوا داد و با صراحت اعلام کرد اصلاحات ارضی شاه مخالف عقل و شرع است و ملکی که از راه تقسیم اراضی شاهانه تصرف شده غصب و نماز در آن

۱. سید حمید روحانی، همان، دفتر اول، ص ۶۹۹-۶۹۸.

۲. هدایت‌الله بهبودی، همان، ص ۲۵۵.

۳. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۳۱.





باطل است و... لیکن چه توان کرد که عناصر ضعیف النفس یارای شناخت امام را ندارند و با دروغ‌نامه‌هایی زیر عنوان خاطرات، تاریخ را تخریب و راه و خط امام را تحریف می‌کنند.

۳. برخی از مدعیان یار غار امام که نه امام را شناخته و نه ویژگی‌ها و خصوصیات اخلاقی امام را بر تافته‌اند، امام را آن گونه می‌نمایانند که در درون خودشان نهفته است. خودشان در وراچی، یاوه‌سرایی، بیهوده‌گویی و پر حرفی مهارت دارند و همان را به گونه‌ای به امام نسبت می‌دهند که موجب تحریف تاریخ و خدشه‌دار شدن چهره امام می‌شود. در خاطراتی از امام روایت شده است که:

... من در آنجا بازجویی پس نمی‌دادم. به آنها می‌گفتم: من شما را قبول ندارم؛ تشکیلات شما را تشکیلات حق و قانون نمی‌دانم؛ شما هر کاری می‌خواهید بکنید. فوقش می‌خواهید اعدام کنید، اعدام کنید؛ من یک کلمه هم جواب نمی‌دهم. می‌گفتند: نخیر باید جواب بدهید. گفتم: خیر، من جواب نمی‌دهم...^۱

کسانی که چند صباحی امام را از نزدیک دیده و به روش و منش او آشنایی داشته باشند، به درستی می‌دانند که امام هیچ‌گاه اهل جر و بحث و بگو مگو نبود، با کسی دهن به دهن نمی‌شد، یک کلمه می‌گفت که یک کتاب نکته در آن خوابیده بود. اگر امام به پادوهای بی‌سر و پای ساواک که زیر عنوان بازجو نزد او می‌آمدند، جرئت بحث می‌داد، بی‌تردید با گستاخی و دریدگی با امام برخورد می‌کردند. ابهت و جبروت امام به پایه‌ای بود که مأموران رخصت چون و چرا با امام را نداشتند؛ آن‌گاه که امام در برابرشان با قاطعیت و استواری کلمه‌ای بر زبان می‌آورد، جرئت و جسارت آن را نداشتند که واکنشی منفی از خود نشان دهند. پاسخ امام هر چه بود در یک کلمه خلاصه می‌شد و نقطه پایان بحث بود. آنچه در گزارش بالا آمده است:

من یک کلمه جواب نمی‌دهم

نخیر باید جواب بدهید

خیر، جواب نمی‌دهم

چرا جواب نمی‌دهید باید جواب بدهید

۱. هدایت‌الله بهبودی، همان، ص ۳۳۶.

من جواب نمی‌دهم، هر کاری می‌خواهید بکنید، فوقش اعدام می‌کنید، اعدام کنید... [!]

نمی‌تواند کلام امام باشد؛ امام هیچ‌گاه به رژیم شاه این جرئت و جسارت را نمی‌داد که به اعدام یک مرجع تقلید در کشور شیعه اندیشه کند. بر عکس روش و منش امام به گونه‌ای بود که دشمن دریابد که در افتادن با یک مرجع عالی‌مقام تقلید برای او گران تمام می‌شود. این گونه یافته‌ها از راویان پیاده‌ای است که از امام

از نادرستی‌های فاحشی که در کتاب *الف لام* آمده که قلب و روان آزاداندیشان و اصحاب تاریخ را می‌آزارد تحریف خط فکری و راه سیاسی و انقلابی امام و ایجاد شبهه و ابهام در زندگی آن مرد بزرگ است. نویسنده در مواردی خود به تحریف اندیشه‌های سیاسی امام پرداخته یا تحریف‌های دیگران را تکرار کرده و به آن جلوه بخشیده است!

شناخت ندارند و در مرز فکر و فهم عامیانه خود خیال‌بافی می‌کنند و متأسفانه به امام نسبت ناروا می‌دهند و تاریخ را خدشه‌دار می‌سازند و از آن‌ها بی‌مایه‌تر و پیاده‌تر، آن تازه‌به‌دوران‌رسیده‌هایی‌اند که از تاریخ و تحقیق و پژوهش در کی ندارند، امام را نیز نشناخته و از صفات و ویژگی‌های امام بی‌خبرند و این بافته‌ها را به عنوان «وحی منزل» از دروغ‌نامه‌ها و ناکجا آبادها گرد می‌آورند، دوباره نویسی می‌کنند و بار دیگر به چاپ می‌رسانند و باورشان می‌آید که کاری بلکه شاهکاری تاریخی صورت داده‌اند و خسران بیشتری از آن‌هایی است که با پول بیت‌المال و از جایگاه مسئولیت سنگین که بر عهده دارند، یک سلسله شایعات، بافته‌ها و یاوه‌سرایی‌ها را اعتبار می‌بخشند و بر این باورند که به فرهنگ و تاریخ کشور خدمت می‌کنند!!

پیرامون بازجویی از امام واقعیت درست و استوار آن است که در کتاب *نهضت امام دفتر اول* آوردم و امام نیز دست کم دوبار بر آنچه درباره بازجویی در آن کتاب آمده است (پیش از چاپ و پس از چاپ) گذر کردند و به‌رغم دقت و تیزبینی‌ای که در بازگو کردن واقعیت‌ها داشتند، آنچه را نوشته بودم رد نکردند. در آن دفتر آمده است:

... مأمور بی‌اراده آن‌گاه که به عنوان بازجو پرسش‌های خود را در حضور امام مطرح کرد، با بی‌اعتنایی و سکوت او مواجه شد و آن‌گاه که برای بار دوم پرسش‌های خود را تکرار کرد ناگهان با واکنش تند امام روبه‌رو شد که با ترش‌رویی و پرخاش به او گفت: «شما مأمور



چشم و گوش بسته حق بازجویی نداری، قلم و کاغذت را بردار برو بیرون، نمی‌خواهم اینجا بنشینم!»... برای بار دوم در تاریخ ۲۵/۳/۴۲ هیئتی را با طمطراق به نزد او فرستاد... مأمورین پس از معرفی خود به عنوان فرستادگان دادگاه، موضوع را به او ابلاغ کردند!... لیکن علیرغم نقشه و دسیسه آنها، امام بدون کوچک‌ترین تغییری در حال و وضع خود در پاسخ آنها قاطعانه و با صراحت کامل اظهار داشت: «دستگاه قضایی کشور ما، متأسفانه استقلال خود را از دست داده و به صورت آلتی در دست هیئت حاکمه ایران قرار گرفته است. لذا صلاحیت ندارد که مرا محاکمه کند. البته اگر روزی محکمه صلاحیت‌داری که خارج از نفوذ دستگاه حاکمه باشد تشکیل شود، من حرف‌های خودم را خواهم زد»...

مأموران زبان‌بسته رژیم در برابر گفته اندیشمندان امام، به کلی سرگردان شده بودند و پاسخی نداشتند که بر زبان آورند و با سرافکندگی از امام خواستند اظهارات خویش را درباره دستگاه قضایی بنویسند... امام در یک سطر نوشت: «چون استقلال قضایی در ایران نیست و قضات محترم در تحت فشار هستند، نمی‌توانم به بازپرسی جواب دهم»...^۱

۴. آورده است که «البته (آقا) [امام] مرجع تقلید بودند، اما رژیم ایشان را به این عنوان نمی‌شناخت و لازم بود که این مسئله رسماً اعلام شود».^۲ برخلاف این پندار جایگاه علمی و مرجعیت امام، پیش از آن که برای بسیاری از مردم آشکار و محرز شود، برای رژیم شاه شناخته شده بود. گزارش‌ها و نشانه‌هایی در دست است که این واقعیت را روشن می‌سازد که سال‌ها پیش از آغاز نهضت امام، رژیم شاه از علم و فضیلت و احراز مرجعیت امام آگاهی کامل داشته است.

سرهنگ قولقسه، رئیس دایره امنیت و مذاهب در گزارشی در سال ۱۳۳۵ش اذعان دارد که امام در ایالات مرکزی و غرب ایران مقلد دارد. او بنابر گزارشی که به مرکز داده است بیش از یک ماه با لباس شخصی در

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۶۷۸-۶۷۷.

۲. هدایت‌الله بهبودی، همان، ص ۳۳۸.

پرسشی که نباید از کنار آن بی تفاوت گذشت این است که جناب نویسنده از این ادعای ناروا و خلاف واقع که «آیت الله خمینی مخالفتی با اجرای مواد ششگانه نداشتند» چه نقشه و نظری داشته و بر آن بوده که از آن چه بهره‌ای بگیرد؟

قم زیسته و با کلاه‌پوستی و پیراهن یقه آخوندی و کفش پاشنه خوابیده، روزها در مدارس دینی و بیوت مراجع و علما پرسه می‌زده و شب‌ها در قهوه‌خانه‌های قم با زائران و مسافران و مردم قم به گپ و گفت می‌نشسته و اطلاعات به دست می‌آورده است. او نتیجه پرس‌وجو و جستار خود را در زمینه جریان‌های مختلف به تهران گزارش کرده و از جمله از عالمان بزرگی که پس از درگذشت آیت‌الله

بروجردی، صلاحیت‌جانشینی او را دارند نام برده که یکی از آنها امام است. او در این گزارش خود در سال ۱۳۳۵ش آمار شاگردان امام را حدود پانصد نفر بر آورد کرده و افزوده است «که از لحاظ درس حائز اهمیت است... در ایالات مرکزی و غرب ایران مقلد دارد».^۱

روزنامه کیهان در ۱۲ فروردین ۱۳۴۰ چند روز پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی از میان عالمانی که طبق دید صاحب‌نظران روحانی برای جانشینی آقای بروجردی و بر دوش گرفتن مرجعیت جهان تشیع صلاحیت دارند، نخست نام امام را آورده و چنین گزارش کرده است:

آقایانی که ذیلاً نام آنان برده می‌شود و طبق نظر علمای علوم دینی و کلیه اعضای حوزه علمیه شهر قم دارای صلاحیت مرجعیت تقلید و مورد اعتماد کامل حوزه علمیه هستند:

۱. حضرت آیت‌الله حاج آقا روح‌الله خمینی...

ایشان یک درس فقه صبح‌ها و یک درس اصول عصرها در حوزه علمیه قم تدریس می‌نمایند که در هر یک از درس ایشان متجاوز از ۴۰۰ نفر دانشجوی و طلاب علوم دینی شرکت دارند...^۲

از همه مهم‌تر رفتن نخست‌وزیر وقت ایران (علی امینی) به بیت امام و دیدار با ایشان در سال ۱۳۴۰ است که نشان از این واقعیت دارد که رژیم شاه پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی، امام را از علمای طراز اول و در مقام مرجعیت به رسمیت می‌شناخته است. روزنامه کیهان در تاریخ شنبه ۲ دی‌ماه / ۱۳۴۰ با

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۷۶.

۲. کیهان، ۱۲ فروردین ۱۳۴۰، ص ۱۵.



چاپ عکس‌هایی از دیدار نخست‌وزیر (علی امینی) با امام و دیگر علمای قم (سند شماره ۴)، زیر عنوان «نخست‌وزیر هنگام ملاقات با آیات الله العظام، رؤسای حوزه علمیه قم» نوشت:

قبلاً به استحضار خوانندگان رسید که روز جمعه گذشته آقای نخست‌وزیر به اتفاق آقای شریف‌العلماء مشاور مذهبی و عده‌ای از همراهان با اتومبیل به قم رفت و پس از زیارت مرقد حضرت معصومه علیها سلام با چهار نفر رؤسای حوزه علمیه قم ملاقات کرد و عید سعید ولادت مولای متقیان علی علیه‌السلام را به آنان تبریک گفت...



بنابر این، ادعای نویسنده که «رژیم ایشان را به این عنوان نمی‌شناخت» دور از واقعیت است. رژیم شاه نسبت به امام، همان نظر را داشت که درباره دیگر علمای قم داشت و تفاوتی میان آنان نمی‌دید. در پی آغاز نهضت اسلامی در سال ۱۳۴۱ شاه در تلگرام خود به علمای قم (از جمله امام) آنان را با القاب واحدی خوانده بود که خود نشان از این واقعیت دارد که میان امام و دیگر علما تفاوتی نمی‌دید و به مرجعیت امام، اذعان داشت.

۵. جناب نویسنده، زندانی شدن امام را در یک سلول انفرادی رد کرده! و آورده است:

... آقای خمینی را نه در سلول مخصوص زندانیان، بلکه در اتاق بزرگی در حیاط پادگان عشرت آباد زندانی کرده بودند. جلوی اتاق را هم با پرده حصیری پوشانده بودند[!]...^۱

البته این گونه وارونه‌نویسی و تحریف از نویسنده‌ای که مواد خام و سرمایه‌های کار او، اسناد و مدارک ساواک و خاطرات آکنده از خطا و دروغ این و آن است و گزارش‌های ساواک بدون استثنا برای او - العیاذ بالله - حکم آیه‌های قرآن را دارد، شگفت‌آور نیست؛ زیرا از دید او گزارش‌های «رطب و یابس» ساواک و خاطره‌گویی‌های امروز راویان، از نوشته‌های پنجاه سال پیش که زیر نظر امام و علامه شهید سید مصطفی تدوین و تألیف شده است، از اعتبار بیشتری برخوردار است. این نکته نیز بایسته یادآوری است که نگارنده کتاب *نهضت امام خمینی* در آن کتاب ننوشته است که امام تمام دورانی را که در زندان پادگان عشرت آباد گذرانده در سلول انفرادی بوده است، بلکه آورده است:

... امام در ۴ تیرماه ۴۲ که به پادگان عشرت آباد انتقال یافت حدود ۲۴ ساعت را در سلول تنگی که در آن هوای آزاد، درست جریان نداشت و نشست و برخاست به دشواری صورت می‌گرفت گذرانید و...^۲

نویسنده محترم توضیح نداده است که این خبر را که اتاق امام در حیاط پادگان عشرت آباد بزرگ بوده و جلوی اتاق را با پرده حصیری پوشانده بودند، از چه منبع صادقی گرفته و روایت کرده است؟! این نکته را نیز نباید ناگفته گذاشت که امام

۱. هدایت‌الله بهبودی، همان، ص ۳۳۹.

۲. سید حمید روحانی، همان، ص ۶۸۰.





در پادگان عشرت آباد در محلی زندانی نبود که دیگر زندانیان می گذراندند. امام از روزی که وارد آن پادگان شد تا روزی که از آن بیرون آمد هیچ یک از زندانیان یا متهمانی که در آن پادگان محاکمه شدند، اطلاعی از زیستن امام در آن پادگان به دست نیاوردند.

۶. نویسنده // الف لام انگار توان تشخیص یک خاطره با داستان سرایی و خیال پردازی را نداشته است و پیرامون بازداشت امام در شب ۱۵ خرداد ۴۲ به داستانی ساختگی و افسانه ای استناد کرده که شگفت آور است.

ما برای اینکه در تاریخ بماند و نسل های آینده بدانند که در روزگار حاکمیت و روحانیت و نظام جمهوری اسلامی، کسانی که خود را متولی و متصدی آثار امام می دانستند و نان امام می خوردند و معلوم نبود آش چه جریانی را هم می زدند و به نام مکتب داری به مقبره داری سرگرم بودند، چگونه با تاریخ امام بازی می کردند و دانسته یا ندانسته با همدستی نفوذی ها به تحریف گری دست می زدند و همراه با خطراتی که از بانوی امام در دست است، مثنی خیال پردازی و افسانه سرایی را با آن خلط کرده اند، بخشی از آن داستان ساختگی را که متأسفانه از زبان بانوی امام و به عنوان خاطرات آن بانوی بزرگوار نشر داده اند، در پی می آوریم:

... آقای خمینی بیدار بود؛ مثل هر شب؛ برای خواندن نماز شب. صدای هیاهو را شنید. بر بالین همسرش نشست^۱ و آهسته صدا زد: «خانم!» ساعت ۲:۳۰ بامداد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود. «... آمده اند مرا بگیرند. ناراحت نشو؛ هیچ صدایی در نیاید. بقیه را بیدار کن و به آنها سفارش کن که آرام آرام باشند...» اینها را گفت و برخاست. رفت که لباس بپوشد... ناگهان صدای کوبیده شدن لگدی به در ورودی خانه بلند شد. هیاهو بالا گرفت... فریاد آقای خمینی سکوت اهل خانه را شکست: «چه خبر است؟ چرا اینقدر سر و صدا می کنید؟ همسایه ها خوابند؛ مزاحم همسایه ها نشوید!» در ورودی با آخرین لگد شکست و نیروهای ویژه وارد خانه شدند. فرمانده شان پرسید: خمینی کجاست؟ «[خمینی] دست روی سینه اش (گذاشت) [!؟] و با پوز خند گفت: اینجاست... من خمینی هستم. من روح الله خمینی

۱. این روایت اگر از خانم بود نمی نوشت که «به بالین همسرش نشست»!

هستم. به کسی کاری نداشته باشید... فرمانده پرسید: خودت هستی؟ «او گفت: بله، خودم هستم. این وقت شب چه کار دارید؟ دو، سه نفر با دست پاچگی گفتند بفرمایید برویم...»^۱

از نویسندۀ الف لام که ادعای بی طرفی!! در گردآوری وقایع تاریخی دارد جای سؤال است که چگونه خیال پردازی‌ها و دروغ‌بافی‌هایی را که به نام خاطرات بانوی امام بیرون داده‌اند بدون وارسی، بررسی و راست‌آزمایی دوباره نویسی کرده است، لیکن آنچه در کتاب نهضت/امام آمده و از زیر نظر امام گذشته را^۲ ندیده یا به آن بها نداده است؛ در صورتی که آنچه در کتاب نهضت/امام آمده تنها ده سال پس از فاجعه دردناک خرداد خونین بوده است و آنچه از زبان بانوی امام آورده شده است - فرضاً که از زبان آن بانوی بزرگوار باشد - پس از گذشت نزدیک نیم قرن از آن روز سیاه بوده است و بی‌تردید انسان هر چند از حافظه قوی برخوردار باشد، خواه ناخواه پس از گذشت پنجاه سال، دچار خبط و خطا می‌شود و رویدادها را به هم خلط می‌کند. در کتاب نهضت/امام درباره رویداد شب ۱۵ خرداد چنین آمده است:

... سر و صدای ناهنجار و غیر عادی، او را متوجه یورش دژ خیمان شاه کرد. فوراً از جا برخاست و حاج سید مصطفی را که در حیاط در کنارش خوابیده بود بیدار کرد:

مصطفی! بلند شو، مثل اینکه آمدند؟

سید مصطفی چشم باز کرد و در جای خود نشست. ساعت ۴ پس از نیمه شب را نشان می‌داد. پدر را دید که به سرعت لباس می‌پوشد، زمزمه گنگ و مبهمی از خارج به گوش می‌رسید. نتوانست باور کند که این مزدوران شاه هستند که هجوم کرده‌اند. از جای برخاست و خود را به پشت‌بام رسانید. دید سراسر کوچه و اطراف منزل پر از سرباز مسلح و کماندو است که برق اسلحه‌های گرم و سرد در دست آنان منظره وحشتناکی پدید آورده بود.

امام به پشت در آمده و گوش فراداد. یقین کرد که ارتش شاه برای دستگیری او یورش آورده است... صدای ضجه و ناله آن چند نفر که

۱. هدایت‌الله بهبودی، همان، ص ۳۱۸-۳۱۷.

۲. امام یکبار پیش از چاپ کتاب نهضت/امام یک دور به صورت گذرا کتاب را دید و در برخی موارد حاشیه زد و تذکراتی داد، بار دوم پس از بیرون آمدن از چاپ به طور کامل و دقیق آن را مطالعه کرد.



تحت شکنجه دژخیمان، سرسختانه مقاومت می کردند به گوشش رسید... سخت خمینی را بر آشفته و خشمناک ساخت به طوری که دیگر نتوانست تحمل کند... امام از خانه بیرون آمد و با صدای رسا اظهار کرد: «روح الله خمینی منم! چرا اینها را می زنید؟»... حاج سید مصطفی که از بالای بام ناظر جریان بود به شدت تحت احساسات قرار گرفت و خواست خود را از ارتفاع پنج متری به داخل کوچه بیفکند و تا آنجا که ممکن است از دستگیری پدر ممانعت به عمل آورد! امام که از داخل ماشین متوجه تصمیم خطرناک او شده بود با حرکت دست او را از این کار منع کرد... حاج سید مصطفی روی نهی و منع پدر از پایین پریدن منصرف شد، لیکن با تمام نیرو و فریاد سر داد که: «... مردم خمینی را گرفتند»...^۱



از سراینده داستان سراپا دروغ که به نام بانوی امام ساخته است نمی توان خرده گرفت. او به نظر می رسد با اشاره نفوذی های پشت پرده که اندیشه و انگیزه تخریب تاریخ امام را در سر می پروراند به این افسانه سرایی و خیال پردازی نشسته و شاید خود نیز نمی دانسته که روی چه غرض و نقشه ای این مأموریت را بر دوش گرفته است، لیکن می گویند «شنونده باید عاقل باشد». آن کسانی که چنین دروغ پردازی ها و پندار بافی ها را بدون هیچ گونه تردید در صحت و کذب آن انتشار می دهند و دوباره نویسی می کنند و به آن دامن می زنند باید دید تا چه پایه ای از فهم، درک،

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۵۱۱-۵۰۹.

اندیشه و خرد بر خوردارند؟ و آیا اصولاً با تاریخ و تاریخ‌نگاری آشنایی دارند؟ باید دید بر پایه چه مرام و مقصودی دنبال آن‌اند که برای امام زندگینامه، معرفی‌نامه و... تنظیم کنند. نویسنده این کتاب را چه می‌شود که پیرامون تاریخ مربوط به امام روایتی را برمی‌گزیند که چهره امام را مخدوش و غبار آلود بنمایاند؟! اکنون بایسته است به آنچه نویسنده پیرامون چگونگی بازداشت امام در شب ۱۵ خرداد ۴۲ روایت کرده است - که در بالا آمد - گذر کنیم تا روشن شود که نوشتار او با تاریخ‌نگاری تا چه پایه‌ای مشابهت دارد: او آورده است که: «... آقای خمینی بیدار بود، مثل هر شب، برای خواندن نماز شب، هیاهو را شنید ساعت ۲:۳۰ بامداد بود و...! اولاً روشن نیست که امام در آن ساعتی که مأموران برای بازداشت او هجوم آوردند بیدار بوده باشد و به گمان نزدیک به یقین نماز شب را نیز به جا آورده بود. این نگارنده را در این مورد دیدگاهی است که در جای خود باید بازگو شود. دوم، ساعت هجوم مأموران برای بازداشت امام از ساعت ۳:۳۰ گذشته بود و بازداشت امام حدود ساعت ۴ روی داد. نویسنده/الف لام که گزارش‌های ساواک و شهربانی را «وحی منزل» می‌داند و پیوسته به آن استناد می‌کند، چگونه گزارش بلند بالای رئیس شهربانی قم را ندیده یا دیده و از روی آن دید محققانه! سطر نخست گزارش را خوانده و از همان سطر دریافته است که بازداشت امام ساعت ۲:۳۰ بوده است؟! متن گزارش سرهنگ پرتو، رئیس شهربانی قم چنین است:

... ساعت ۲:۳۰ صبح (پس از نیمه شب) روز ۴۲/۳/۱۵ سرکار سرهنگ بدیعی رئیس ساواک قم تلفناً به اینجانب اطلاع داد که برای مذاکراتی فوراً به ساواک بروم. پس از رفتن به ساواک مشاهده شد سرکار سرهنگ مولوی با عده‌ای از مأمورین ساواک تهران در آنجا هستند. موضوع دستگیری خمینی مطرح گردید...
ساعت ۳:۳۰ صبح، عده‌ای مأمور ساواک تهران به طور متفرقه به اتفاق راهنمایان ساواک قم و شهربانی به منزل خمینی و دو منزل دیگر مورد نظر اعزام گردیدند و خمینی را که در منزل دامادش بود دستگیر نموده... در جریان دستگیری فقط یک نفر در منزل خمینی قدری مجروح و یک نفر که قصد داد و فریاد داشته دستگیر و از داد و فریاد او جلوگیری و پس از دستگیری خمینی آزاد شد و پیش‌بینی می‌شد که در منزل خمینی عده‌ای مستحفظ وی باشند، لیکن در موقع





دستگیری غیر از دو نفر مزبور در منزل وی کسی نبود... ضمناً خمینی در آن موقع بیدار و لباس پوشیده، حاضر و خود را معرفی نمود که روح الله خمینی من هستم به دیگران کاری نداشته باشید...^۱

سوم، مأموران رژیم شاه که برای بازداشت امام بیت او را در میان گرفته بودند سخت تلاش داشتند که سر و صدایی ایجاد نشود و همسایه‌ها و دیگر مردمان در هنگام بازداشت امام، خبردار نشوند و آشوبی روی ندهد. از این رو بنا به گزارش رئیس شهربانی که در بالا آمد یکی از ساکنان بیت «که قصد داد و فریاد داشت دستگیر و از داد و فریاد او جلوگیری شد». بنابر این چگونه پذیرفتنی است که مأموران برای ورود به منزل سید مصطفی لگد به در بزنند نه یک بار، بلکه بنا به دروغ نامه‌ای که به نام خاطرات بانوی امام ساخته‌اند چند لگد به در بزنند؟! که بی‌تردید هر لگدی صدای مهیبی را طنین‌انداز می‌کرد! آیا می‌توان گفت این لگدپرانی‌ها! هیچ واکنشی هم در آن محل و منطقه پدید نیامورد و آب از آب تکان نخورد؟! کماندوها و چتربازانی که به بیت امام یورش بردند، نه در زدند و نه به در کار داشتند بلکه از دیوار و بام به درون حیاط پریدند. اگر بنا بود که به منزل سید مصطفی یورش کنند بی‌تردید به شکستن در نیازی نبود و از همان راه وارد می‌شدند که به بیت امام ورود کردند؛ چهارم، یک انسان اندیشمند و آزاده که از عقل سلیم برخوردار باشد آن گاه که می‌داند برای بازداشت او آمده‌اند و شخصاً نیز قصد فرار ندارد هیچ‌گاه نمی‌نشیند و انتظار نمی‌کشد تا مأموران به منزل او یورش برند و همسر و فرزندان او را بلرزانند و در برابر خانواده او را دستگیر کنند؛ پنجم، امام از غیرت و شرافت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. بی‌تردید هیچ‌گاه وجدان او نمی‌پذیرفت که اجازه دهد دژ خیمانی بی‌پروا و بی‌حیای رژیم شاه به حریم زندگی او گام بگذارند و به منزلی که خانواده محترم او در آن زیست می‌کنند تعرض کنند. از این رو - همان‌طور که پیش‌تر آورده شد - امام به محض دریافت اینکه برای بازداشت او آمده‌اند بی‌درنگ از منزل فرزندش بیرون آمد و حتی درنگ نکرد که عباي خود را دوش کند. بگذریم از پرسش‌های دیگری که از پنداربافی‌ها و خیال‌پردازی‌های بالا مطرح می‌شود که امام چه اصرار داشتند که همگی اهل منزل را هنگام بازداشت او از خواب بیدار کنند و چه بر آیندی بر آن بار بود و بگذریم از اینکه در آن شب، جز خانم امام و خانم سید مصطفی خمینی و دو کودک خردسال او - حسین و مریم - کسی در آنجا حضور نداشت!

۱. همان، ص ۵۱۳-۵۱۲.

شبهه‌افکنی و پرونده‌سازی

۷. چنانکه در مقدمه اشاره شد نویسنده/الف لام در جای جای کتاب خود بر آن است که رویدادهای تاریخی پیرامون امام را، ابهام آمیز، تاریک و نامشخص بنمایاند و زیر سؤال برد! شاید یک علت آن ناتوانی او در تحلیل و بررسی جریان‌های تاریخی باشد، لیکن به نظر می‌رسد که در ایجاد سؤال پیرامون زندگی امام بی‌انگیزه نیست. او در یک مورد آورده است:

... اینکه وجود چه زمینه‌هایی موجب گردید آیت‌الله میلانی با پاکروان دیدار کند از نقاط مبهم و تاریک مهاجرت است... موضوع تبعید آقای خمینی چرا مطرح شد؟ و چرا محاکمه‌ای که شاه و علم از آن دم زده بودند، آغاز نشد و پرسش‌هایی از این دست در بخش تاریک تاریخ مهاجرت قرار دارند، اما روشن است که پاکروان، حتماً به دستور شاه، مقدمات تبعید آیت‌الله خمینی را فراهم کرد. محل تبعید شهر سنندج بود. حتی دستور داده شد خانه‌ای برای او و عائله‌اش تهیه کنند، اما اینکه چرا چند روز بعد، یعنی خیلی زود، از این تصمیم منصرف شدند و در یازدهم مرداد دستور تبدیل حبس به حصر آقای خمینی را دادند، از نکات مبهم و تاریک این دوره است.^۱ بایسته یادآوری است که دیدار تیمسار پاکروان با آقای میلانی نه نخستین دیدار او با علمای مهاجر و نه آخرین دیدار بود. مهاجرانی که پس از بازداشت امام رهسپار تهران شدند بر آن بودند که از راه گفت‌وگو و روش مسالمت آمیز زمینه‌رهایی امام را از زندان فراهم سازند. از این رو، از روزی که وارد تهران شدند به گونه‌ای مستمر و پیوسته با مقامات رژیم شاه به گفت‌وگو نشستند و از این راه گاهی میان آنان و شاه «پیغام و پسغام»‌هایی نیز رد و بدل شد که شرح آن از مجال این فرگرد بیرون است. این نویسنده از آنجا که جز گردآوری ناقص و گزیده‌ای از رویدادهای دوران مهاجرت نتوانسته است پژوهشی صورت دهد، تنها گزارش دیدار پاکروان با آقای میلانی را دیده و از آن، جریانی سؤال برانگیز ساخته است؛ در صورتی که تیمسار پاکروان در دوران مهاجرت علماً به تهران در دفعات مختلف با آنان به صورت فردی و گاهی به صورت جمعی دیدار و گفت‌وگو کرده است. ساواک در یک مورد، دیدار تیمسار

۱. هدایت‌الله بهبودی، همان، ص ۳۴۲-۳۴۱.



پاکروان با آقای شریعتمداری را چنین گزارش کرده است (سند شماره ۵):
از ساعت ۲:۳۰ الی ۲۱۳۵ روز ۴۲/۴/۵ تیمسار ریاست ساواک به
اتفاق رئیس ساواک تهران به ملاقات آقای شریعتمداری آمدند و...

گزارش اطلاعات داخلی

شماره ۲۲۴۵/ب/ت	موضوع آقای شریعتمداری
تاریخ حادثه ۴۲/۴/۶	محل شهری - باغ ملک
تاریخ وصول خبر ۴۲/۴/۷	عطف بشماره
تاریخ گزارش ۴۲/۴/۳	منبع خبر: ما موروثه
	تقوم: ب/۲

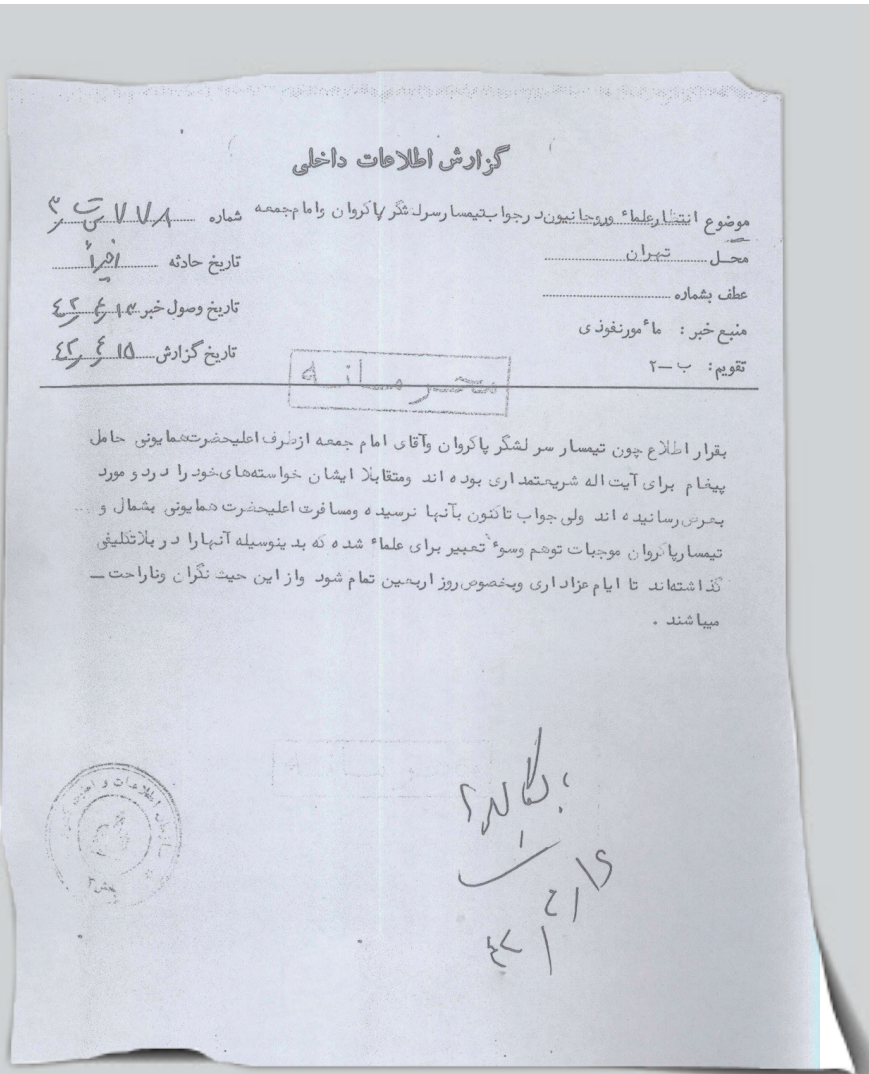
لاز ساعت ۲۰۳۰ الی ۲۱۳۵ روز ۴۲/۴/۵ تیمسار ریاست ساواک با اتفاق رئیس ساواک تهران بملاقات آقای شریعتمداری آمدند. در شب گذشته آقای زنجانی پولهای را که جمع آوری شده بود با خود از باغ ملک خارج و بیرون برد. آقای علوی داماد مرحوم آقای بروجردی و آقای سید هادی خسروشاهی عصر روز ۴۲/۴/۵ بملاقات آقای شریعتمداری آمدند. ضناک تاریخ ۴۲/۴/۵ جمعا در حدود ۴۵۰ نفر بملاقات ایشان بشهری آمده اند. از ساعت ۵:۳۰ صبح روز ۴۲/۴/۶ آقای شریعتمداری باغ ملک را ترک و با ماشین سواری ۲۳۸۸۵ بتهران عزیمت نمود تا ساعت ۱۲:۰۰ روز ۴۲/۴/۶ حدود ۱۵۰ نفر بملاقات ایشان آمده اند.

خان مجرایه

سند شماره ۵



ساواک در گزارش دیگری آورده است (سند شماره ۶):
 به قرار اطلاع تیمسار سر لشکر پاکروان و آقای امام جمعه از طرف
 اعلیحضرت همایونی حامل پیغام برای آیت‌اله شریعتمداری بوده‌اند و
 متقابلاً ایشان خواسته‌های خود را در دو مورد به عرض رسانیده‌اند و...



سند شماره ۶



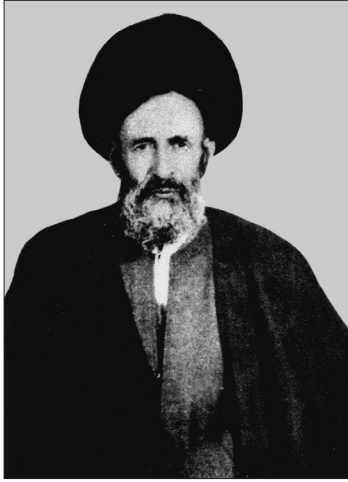


نویسنده الف لام در جای جای کتاب خود بر آن است که رویدادهای تاریخی پیرامون امام را، ابهام آمیز، تاریک و نامشخص بنمایاند و زیر سؤال برد! شاید یک علت آن ناتوانی او در تحلیل و بررسی جریان‌های تاریخی باشد

این نکته که نویسنده محترم چرا و چگونه دیدار تیمسار پاکروان با آیت‌الله میلانی را دیده، لیکن دیدار مکرر جناب تیمسار با آقای شریعتمداری را نتوانسته است ببیند از نکات مبهم و تاریک آن کتاب است. از طرف دیگر نویسنده الف لام از اینکه امام - بنابر آنچه شاه و علم‌اعلام کرده بودند - به محاکمه کشیده نشده و حتی بنابر برنامهریزی پشت پرده به سنج تبعید نگریده است، شگفت زده شده و آن را از نکات مبهم و تاریک دانسته است! مشکل بزرگ او این است که نتوانسته خود، در دوران و روزگاری قرار بگیرد که امام بازداشت شد و قیام ۱۵ خرداد روی داد. او تنها امام را دیده که در چنگال شاه قرار دارد لیکن آن ده‌ها میلیون مردمی را که پشت سر امام ایستاده بودند و برای هر گونه جانبازی و حرکت‌های حماسی آماده بودند؛ نیز آن ایثارگرانی که افق ایران را با خون خود سرخ‌فام کردند، نتوانسته است ببیند و بشناسد و دریابد که رژیم شاه در چه بن‌بست بی‌بازگشتی قرار گرفته بود. جناب نویسنده اگر توان تحقیق و پژوهش داشت و می‌توانست مسائل و جریان‌های آن روز را به درستی دریابد و برتابد، درمی‌یافت که نکته ابهامی در کار نبوده و رژیم شاه راه دیگری نداشته است. رژیم شاه با تجاوز به حریم مرجعیت شیعه و بازداشت امام هزینه سنگینی پرداخت. ملت ایران و شیعیان سراسر جهان از هند، پاکستان، عراق، لبنان و دیگر کشورهای آسیایی و آفریقایی، از این اهانت او به یک عالم برجسته شیعه سخت به خشم آمدند و آن دسته از شیعیانی که او را به عنوان تنها شاه شیعه می‌ستودند به شدت از او نفرت پیدا کردند و سیل اعتراض و انزجار از طرف آنان به سوی او سرازیر شد؛^۱ بی‌تردید شاه با پرداخت چنین هزینه سنگینی امام را بازداشت نکرده بود که پس از دو ماه از زندان آزاد سازد؛ او بر آن بود که دست کم امام را با یک محاکمه فرمایشی نظامی مادام‌العمر زندانی کند یا دست کم مانند مصدق تا پایان عمر در محاصره نگاه دارد؛ لیکن خشم و خروش ملت ایران و شیعیان دیگر کشورها به پایه‌ای بود که رژیم شاه خطر را شدیدتر و ژرف‌تر از آن دید که بتواند بر آن

۱. در نهضت/امام، دفتر اول گوشه‌هایی از این انزجار عمومی و اعتراضات جهانی روایت شده است.

چیره شود.



شاه در برابر افکار عمومی تا آن پایه احساس خطر کرد که ناگزیر شد در همان دو ماهی که امام را زندانی کرده بود کسانی را به ملاقات با امام وادارد. از آیت‌الله سید احمد خوانساری بخواهد از امام در زندان دیدن کند و سلامتی او را به عموم برساند، بار دوم نیز آیت‌الله سید مرتضی پسندیده را به نزد امام در زندان برد و از این راه به آرام کردن افکار عمومی کوشید. این روش در تاریخ حکومت پهلوی مانند نداشت. امام رژیم شاه را تا مرز فروپاشی

پیش برده بود و شاه اگر او را بازداشت نمی کرد و مردم به پا خاسته را به خاک و خون نمی کشید بی تردید سقوط می کرد و با وجود این نتوانست آن ابرمردی را که تاج و تخت او را به خطر سقوط کشانده بود بیش از دو ماه در زندان نگاه دارد و حتی جرئت نکرد او را برای بازجویی تحت فشار قرار دهد. در مرحله دوم رژیم شاه بر آن شد که امام را برای مدتی طولانی به منطقه دوردستی مانند کردستان تبعید کند تا وانمود کند که آن نسبت‌هایی که به امام داده: «پول گرفتن یک مسلمان شیعه از یک مسلمان غیر شیعه» ادعای پوچ و پا در هوایی نبوده است، لیکن با بررسی‌ها دریافت که تبعید امام نیز برای ملت ایران قابل تحمل نیست و واکنش شدیدتر از دوران زندان به همراه دارد. کارشناسان رژیم شاه پیشنهاد دادند که امام را در تهران زیر نظر (حصر) نگاه دارند و اگر اوضاع را مناسب یافتند دوران حصر را طولانی کنند لیکن به طور عینی دریافتند که این روش نیز نمی‌تواند ملت ایران را برای همیشه آرام کند و روحانیت شیعه را از شور و خروش ضد شاه باز بدارد؛ از این رو ناگزیر شدند او را پس از دو ماه زندان و نزدیک ده ماه حصر، آزاد سازند و به قم باز گردانند. بررسی آن دوره پرشور و آشوب و التهاب و دستیابی به واقعیت‌های تاریخی آن روز و روزگار به بررسی‌ها، تحلیل‌ها و جستارهای ژرف، ریشه‌ای و توان‌فرسای نیاز دارد که از توان فرودستانی که جز گردآوری گفته‌ها و نوشته‌های این و آن هنری ندارند و ناقلان بافته‌ها و ساخته‌های نامعتبر دیگران‌اند، بیرون است. از این رو، می‌بینیم که در جای جای آورده‌های خود، جز ردیف کردن واژه‌های «مبهم، تاریک» و... قلمی نمی‌توانند بزنند و نظری نمی‌توانند



رژیم شاه و ساواک بیش از هر کس دیگری برای زیر سؤال بردن امام و مخدوش کردن چهره او حریص و پی گیر بوده اند و اگر کوچک ترین سوژه‌ای از امام داشتند از گاه، کوه می ساختند و آن را با بوق و کرنا به دنیا اعلام می کردند

بدهند. نویسنده الف لام اگر اهل تحقیق و پژوهش بود و منابع گوناگونی را مورد بررسی و مطالعه قرار می داد و به تحلیلی که در کتاب نهضت امام خمینی پیرامون علل و عواملی که نتوانستند امام را به سسندج تبعید کنند، گذر می کرد شاید از تیره و تار دیدن رویدادهای تاریخی نهضت امام تا پایه‌ای رهایی می یافت، لیکن چنانکه اشاره شد

به نظر می رسد که در ابهام آمیز نمایاندن گوشه‌هایی از تاریخ زندگی امام و برخی از رویدادهای تاریخی آن دوران، بی انگیزه نبوده است.

۸. نویسنده این کتاب، گستاخی را به آنجا رسانده که با شیوه‌ای مرموزانه و شاید به گمان خودش خیلی زیر کانه! با اشاره و کنایه تلاش کرده است که امام را در روز آزادی از زندان به قول و قرار با مقامات امنیتی شاه متهم کند و دوران زندگی سیاسی امام را مرموز و نامعلوم بنمایاند. ما پیش از بازگو کردن سمپاشی‌های جناب نویسنده، آنچه را در روز آزادی امام از زندان گذشت در پی می آوریم تا خوانندگان در متن جریان قرار بگیرند:

روز جمعه ۱۲ ربیع الاول ۱۳۸۳ مطابق ۱۱ مرداد ۴۲، پاکروان، رئیس «سازمان امنیت» ایران به دیدار امام در پادگان عشرت آباد رفت... [و اعلام کرد] «اکنون حضرت تعالی آزاد می شوید منتهی لازم است به عرض برسانم که سیاست یعنی کلک و نیرنگ، سیاست یعنی دروغ و تزویر، سیاست یعنی حقه بازی، و خلاصه سیاست یعنی پدر سوختگی؛ و این کارها مربوط به ماست و مرجع روحانیت نباید خود را به این امور آلوده سازد و در سیاست دخالت کند». (چیزی به این مضمون) امام در پاسخ فقط یک کلمه گفت: «مادر سیاستی که شما معنا می کنید از اول، دخالت نداشته ایم». آقای قمی نیز در این مجلس حضور داشت...^۲

امام در نجف برای این نگارنده روایت کرد که پس از این اظهارات پاکروان دیدم آقای قمی می خواهد به گفته‌های او درباره معنای سیاست پاسخ بدهد؛ با انگشت پا به او که در کنارم نشسته بود زدم و اشاره کردم که سخنی نگویید. آن گاه که پاکروان

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۶۹۵.

۲. همان، ص ۶۹۹-۶۹۸.

رفت به آقای قمی گفتم اینجا که جای بحث کردن و نظر دادن نیست؛ ما پس از آزادی حرف‌های خود را بالای منبر می‌زنیم.

رژیم شاه پس از آنکه امام را از زندان به منزلی در قیطریه برد و زیر نظر (حصر) قرار داد، به منظور ایجاد تشویش در اذهان عمومی و زیر سؤال بردن امام اطلاعیه‌ای صادر کرد که «بین مقامات انتظامی و حضرات آقایان خمینی، قمی و محلاتی تفاهم حاصل شده که در امور سیاسی مداخله نخواهند کرد...»^۱ روزنامه/اطلاعات نیز در روز یک‌شنبه ۱۳ مرداد ۴۲ در سرمقاله خود زیر عنوان «سیاست و دیانت» کوشید شاه را هوادار اسلام و مذهب بنمایاند و «تفکیک مذهب از آلودگی‌های سیاسی را یک منطق قوی» نشان دهد و چنین وانمود کند که میان مقامات دولتی و علمای زندانی: امام، قمی و محلاتی بر سر «تفکیک دین از سیاست» تفاهم برقرار شده است!! لیکن این سمپاشی‌ها و جوسازی‌ها برای ملت آگاه و رشدیافته ایران که از رهبر و مرجع خود شناختی عمیق و ریشه‌ای داشت نه تنها تأثیر گذار و شک‌برانگیز نبود بلکه با منطق قوی و استوار آن رابی‌جا و ناروا دانستند و این پرسش را مطرح کردند که اگر امام با رژیم به تفاهم رسیده‌اند چرا امام آزاد نشدند، بلکه «به منازل خصوصی منتقل شدند» و از آن بدتر چرا امام در محاصره قرار گرفت^۲ و مردم را از دیدار با او محروم کردند؟!

نکته در خور توجه اینکه امام پس از آزادی و بازگشت به قم در نخستین سخنرانی خود که در ۲۱ فروردین ۴۳ ایراد کرد پاسخ پاکروان را داد و آن دروغ بی‌پایه را که «بین مقامات انتظامی و حضرات آقایان خمینی و... تفاهم حاصل شده که در امور سیاسی مداخله نخواهند کرد» چنین تکذیب کرد:

... در روزنامه مورخ ۱۳۴۲/۵/۱۲ که مرا از زندان قیطریه آوردند نوشتند که مفهومش این بود که روحانیت در سیاست مداخله نخواهد کرد. من الان حقیقت موضوع را برای شما بیان می‌کنم. آمد یک نفر از اشخاصی که میل ندارم اسمش را بیاورم، گفت: آقا سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ، خلاصه پدر سوختگی است و آن را شما برای ما بگذارید. چون موقع مقتضی نبود نخواستم با او بحثی بکنم. گفتم: ما از اول وارد این سیاست که شما می‌گویید نبوده‌ایم. امروز چون موقع مقتضی است می‌گویم... والله اسلام

۱. روزنامه‌های عصر تهران، ۱۲ مرداد ۱۳۴۲.

۲. سید حمید روحانی، همان، ص ۷۱۷.





تمامش سیاست است، اسلام را بد معرفی کرده‌اند. سیاست مدن از

اسلام سرچشمه می‌گیرد...^۱

امام در دومین سخنرانی خود پس از آزادی از زندان که در تاریخ ۲۶ فروردین ۴۳ ایراد کرد با لحن قاطع تر و جدی تری به تکذیب ادعای رژیم شاه مبنی بر تفاهم با علمای زندانی پرداخت و چنین اعلام کرد:

... اینهایی که با شما یک قرارداد سری کرده‌اند، خب اسم ببرید. آقا اگر مردی اسم ببر؛ بگو که خمینی، توی حبس ما رفتیم پیش او، و او گفت بر گذشته‌ها صلوات! خمینی غلط می‌کند همچو حرفی می‌زند، خلاف دین اسلام؛ خمینی می‌تواند تفاهم کند با ظلم؟ غلط می‌کند. خمینی آنجا هم که بود، تو حبس هم که بود، مجد اسلام را حفظ می‌کرد، می‌تواند حفظ نکند؟... خمینی و امثال خمینی می‌توانند که یک چیزی بگویند که بر خلاف مصالح اسلام باشد؟ خمینی را از جامعه بیرون می‌کنیم...^۲

امام در چند سخنرانی دیگر نیز آن ادعای دروغ را تکذیب کرد. از جمله در بحث و طرح حکومت اسلامی در نجف در روز چهارشنبه ۱۵ بهمن ۱۳۴۸ فرمودند:

... آن مردک^۳ وقتی که آمد در زندان پیش من، من بودم آقای قمی (سلمه الله)... گفت سیاست عبارت از بد ذاتی و دروغ گویی و... و خلاصه پدر سوختگی است این را بگذارید برای ما. راست هم می‌گفت اگر سیاست عبارت از آن است که او می‌گفت، طبعاً مخصوص آنها است اسلام که سیاست دارد، مسلمان‌ها که سیاست دارند ائمه هدا علیهم السلام که «ساسة العباد»ند غیر آن سیاستی است که او می‌گفت. او می‌خواست ما را اغفال کند. بعد رفت در روزنامه اعلام کرد: تفاهم شده که روحانیون در سیاست دخالت نکنند ما هم بعد از آزادی رفتیم سر منبر تکذیبش کردیم؛ گفتیم دروغ گفته است. اگر خمینی یا دیگری چنین حرفی بزند بیرونش می‌کنیم...^۴

۱. همان، ص ۸۷۸.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۹۰.

۳. تیمسار پاکروان، رئیس سازمان امنیت کل کشور

۴. سید روح الله خمینی، حکومت اسلامی یا ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)،

درس ۱۱، ص ۲۹.

اکنون پس از گذشت بیش از نیم قرن از این جریان و آشکار شدن همه اسناد پشت پرده که همگی آن را جناب نویسنده بنا به اذعان خود دیده و بررسی کرده است، در مورد آنچه سازمان امنیت شاه طی اطلاعیه‌ای در ۱۲ مرداد ۴۲ صادر کرده و روزنامه/اطلاعات در روز ۱۳ مرداد ۴۲ نوشته، چنین قلم زده است:

آنچه در اطلاعیه دولت از تفاهم میان حکومت و علمای آزادشده آمد، و فرمایش / ۱۳ مرداد در سرمقاله روزنامه/اطلاعات با تفصیل به آن پرداخته شد، به دلیل در دست نبودن گفت‌وگوهای پاکروان با آقایان در واپسین روز حبس، قابل بررسی و بازنمایی نیست؛ نه می‌توان آن را یکسره دروغ خواند و نه می‌شود آن را بسان مدعیات آن سرمقاله تأیید کرد... دست کم مشی و مرام آیت‌الله خمینی می‌گوید بعید است او قولی که حکایت از دخالت نکردن در امور سیاسی باشد داده باشد[!!!]^۱

نویسنده محترم در این نوشته با این جمله نیش‌دار که «دست کم مشی و مرام آیت‌الله خمینی می‌گوید بعید است او قولی...» می‌نماید آنچه را امام با صراحت اعلام کرده است باور ندارد و بدین گونه صداقت امام را زیر سؤال برده و در آن تردید کرده است؛ در صورتی که تاکنون حتی دشمنان اسلام و انقلاب در صداقت امام این گونه تردید نکرده بودند. او چون در صداقت امام که رسماً هر گونه «تفاهم» را رد کرده است مشکل دارد می‌نویسد:

اطلاعیه دولت [منظور اطلاعیه ساواک]... و فرمایش... سرمقاله روزنامه/اطلاعات... «نه می‌توان آن را یکسره دروغ خواند و نه می‌شود آن را... تأیید کرد...»!

و بدین گونه به خیال خود نقطه ابهامی در زندگی سیاسی امام می‌گذارد و می‌گذرد. باید به این نویسنده محترم گفت که رژیم شاه و ساواک بیش از هر کس دیگری برای زیر سؤال بردن امام و مخدوش کردن چهره او حریص و پی‌گیر بوده‌اند و اگر کوچک‌ترین سوزهای از امام داشتند از گاه، کوه می‌ساختند و آن را با بوق و کرنا به دنیا اعلام می‌کردند. رژیم شاه تا آن پایه در راه خدشه‌دار کردن چهره امام حرص و آز داشته است که پس از آزادی امام از زندان و بازگشت او به قم در کمیسیونی که

۱. هدایت‌الله بهبودی، همان، ص ۳۴۸-۳۴۷.





برای به اصطلاح کنترل اوضاع تشکیل دادند نقشه‌ها و برنامه‌هایی را طرح کردند. در بند ۳ آن طرح چنین آمده بود:

... مقامات دولتی با رفت و آمد آشکار با امام بکوشند که «... توجه

مردم جلب شود که آقای خمینی هم دولتی است...»^۱

شاید نویسنده/الف لام بر آن بوده است آن تلاش‌های شکست خورده رژیم شاه را مبنی بر تفاهم با امام و دولتی بودن او که در آن روز و روزگار نتوانست ملت ایران را بفریبد، امروز به گونه‌ای به بار بنشانند و برای نسل امروز نسبت به امام ذهنیت منفی پدید آورد لیکن باید بدانند چنین اندیشه‌هایی نه امروز و نه فردا و نه فرداها نمی‌تواند کار آیی داشته باشد. این گونه ترندها را انگلیسی‌ها در قرن ۱۹ و ۲۰ ضد رهبران مردم به کار می‌گرفتند و بهره‌هایی از آن به دست می‌آوردند؛ امروز ملت‌ها بیدار شده‌اند و حربه‌های این گونه‌ای دیگر زنگ زده و کار آیی خود را از دست داده است. ما از این نویسنده انتظاری نداریم؛ او نه امام را شناخته و نه به راه و خط امام آگاهی یافته و نه امام را باور داشته است و نه محقق توانایی است که بتواند راستی‌ها را دریابد و نادرستی‌ها را باز شناسد لیکن سخن درباره آن عناصری است که داعیه پیروی از خط امام را دارند، از امام و انقلاب اسلامی آبرو و اعتبار به دست آورده‌اند و به نان و نوا و جاه و جایگاهی رسیده‌اند. اینان چگونه به خود رخصت می‌دهند که به نام تعریف و شناساندن امام تیشه به ریشه بزنند و راه سوءاستفاده و بهره‌برداری ناروای معاندان و دشمنان اسلام و انقلاب را فراهم سازند؟! بی‌تردید نقطه‌های شبهه‌انگیز و سؤال‌برانگیزی که در کتاب/الف لام پیرامون امام مطرح شده حفره‌هایی است که فردا و فرداها از سوی عناصر ضد انقلاب و تسلیم‌طلب مورد بهره‌های ناروا قرار می‌گیرد. آیا آن تشکیلات و بودجه کلان و بساط کذایی برای این است که با چنین شیوه‌هایی از امام، راه امام و خط انقلاب دفاع شود؟! آیا بناست با این ندانم‌کاری‌ها و تحریف‌گری‌ها تاریخ انقلاب به رشته نگارش کشیده شود؟ زهی تأسف!

قل هل ننبئکم بالآخسرین اعمالا الذین ضل سعیمهم فی الحیوه الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا.^۲ صدق الله العلی العظیم.

ادامه دارد...

۱. سید حمید روحانی، همان، ص ۸۲۴.

۲. قرآن کریم، سوره کهف، آیات ۱۰۴-۱۰۳.



۱۶۳

دوره سوم ■ سال پانزدهم ■ شماره ۵۶ ■ تابستان ۹۷

بخش ویژه

غرب‌ستیزی مردم ایران و بحران عقلانیت غرب پرستان در گفت‌وگو با استاد یعقوب توکلی

مقدمه

غرب‌پرستی در ایران پس از مشروطه، ارتباطی بنیادین با خودباختگی فرهنگی دارد. در واقع غرب‌پرستی نوعی تمایل مبتنی بر احساس حقارت و فارغ از اندیشمندی است که زمینه‌های آن: غفلت، فقدان اندیشه، نابخردی در بینش و روش، بی‌فرهنگی، بی‌هویتی و گمگشتگی نشانه‌های تاریخی است. در عصری که تمامی وجوه استعماری، استکباری و استبدادی غرب از پرده ابهام به در آمده و برای اغلب اهل فکر و اندیشه، دست‌چدنی غرب و غربیان از پشت دستکش‌های مخملین عیان شده است، شاید از دیدگاه عده‌ای ضرورت بحث در باره غرب‌پرستی یا به تعبیر قدما غرب‌زدگی، بی‌معنا باشد. ولی از آنجایی که هنوز عده‌ای قبله آرزوهای خود را رو به سوی غرب نهاده‌اند و باور ندارند که عصر غرب‌پرستی حداقل در ایران به سر آمده، پرداختن بدان از وجوه متفاوت ضروری است. در این فضا باید توجه داشت انقلاب اسلامی ایران آغازگر عصر جدیدی در دوران سیطره غرب است و آثار تحقق آن، جهان غرب و غرب‌پرستان داخلی را به مخاطره انداخته است. ملت





ما باید بدانند که اکنون صرفاً با وجه سیاسی تمدن غربی یعنی امپریالیسم رو در رو نیست. این گونه نیست که گفته شود «ما فقط با دندان‌های گول می‌جنگیم و به بقیه اعضایش کاری نداریم.» آیا می‌توان فقط با دندان‌های گول جنگید و با مغز آن کاری نداشت؟ در عصر انقلاب اسلامی غرب پرستان داخلی به منزله مغزهای این گول عمل می‌کنند و خلاصی از چنگال‌ها و دندان‌های این گول در داخل، جز از طریق مقابله با این مغزهای سرسپرده امکان ندارد. خمینی کبیر در سال ۶۰ عمیق و دقیق به ما هشدار داد که:

ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم؛ لیکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌های نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی هستند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم‌اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه جمهوری اسلامی و شکستن این سد عظیم الهی بر نمی‌دارند. ملت عزیز ایران و سایر کشورهای مستضعف جهان اگر بخواهند از دام‌های شیطنت‌آمیز قدرت‌های بزرگ تا آخر نجات پیدا کنند چاره‌ای جز اصلاح فرهنگ و استقلال آن ندارند.^۱

درک غرب و شناخت جریان‌ات خاصی که به دنبال وابسته کردن نظام جمهوری اسلامی است می‌تواند ما را در مواجهه ناگزیر با غرب کمک شایانی نماید؛ برای این منظور بر آن شدیم تا با دکتر یعقوب توکلی تحلیل‌گر تاریخ معاصر ایران به عنوان محقق و متفکری که همواره در آثار خود نقد ماهیت جریان غرب‌زدگی در کشور را مورد توجه قرار می‌دهد، به گفت‌وگو بنشینیم. نکات عمیق و دقیقی در مورد شناخت آبشخورهای اندیشه این جریان و عملکرد آنها در تاریخ معاصر ایران وجود دارد که امیدواریم برای خوانندگان مفید باشد. زحمت این گفت‌وگو و تدوین آن با دو تن از دانش‌پژوهان حوزه انقلاب اسلامی آقایان: عیسی مولوی وردنجانی^۲ و حسین شاهوردلو^۳ بود.

فصلنامه پانزده خرداد

۱. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۴۴۷-۴۴۶.

۲. دانشجوی دکتری انقلاب اسلامی دانشگاه معارف اسلامی

۳. دانشجوی دکتری انقلاب اسلامی دانشگاه معارف اسلامی

اسباب و علل پیدایش پدیده غرب‌ستیزی و امریکاستیزی در بین مردم ایران، به خصوص در اوایل انقلاب اسلامی چه بود؟

در خصوص مسئله غرب‌ستیزی در جامعه ایران باید به تاریخ روابط غرب با سرزمین ما توجه کرد، چه بخواهیم با غرب به معنای غرب امپریالیستی روبه‌رو بشویم و چه غرب به معنای انگلستان، روسیه، امریکا و آن قدرت قاهر سرمایه‌داری جهانی که به اصطلاح مفهوم غرب را دارد. در وهله اول آشنایی ایرانیان با غربی‌ها در حمله غربی‌ها به سرزمین ماست. وقتی یک دریاسالار پرتغالی با نیروی توپخانه و تفنگ جدید آمد و جزایر منطقه خلیج فارس را غارت کرد و خیلی از سرزمین‌ها را به آتش کشید و اموال فراوانی را به غارت برد، در واقع دوره استعمار غارت‌گرانه شکل گرفت.

غربی‌ها روند غارت‌گری را در ایران شروع کردند؛ منتها چون قدرت پرتغالی‌ها خیلی تداوم پیدا نکرد صد سال بیشتر نتوانستند در خلیج فارس باقی بمانند. لذا اولین برخورد ما با غربی‌ها حمله بی‌رحمانه آنها به سرزمین ماست. بعد از این جریان ایران با انگلیسی‌ها در خصوص جنگ با پرتغالی‌ها به تفاهم رسید. در اینجا ایران از حس رقابت انگلیسی‌ها در منطقه استفاده کرد و آنها کمک کردند به جنگ ایران در جزایر منطقه با پرتغالی‌ها و خود انگلیسی‌ها بعد از این در منطقه باقی ماندند.

در دوره‌های بعد که قدرت تفنگ و قدرت توپخانه در غرب گسترش پیدا کرد ما اولین ضربات آن را از طرف روس‌ها خوردیم و روس‌ها به سرزمین‌های ما حمله کردند. در دوره صفویه، در دوره نادر و در دوره کریم‌خان روس‌ها برای تصرف سرزمین ایران بارها به کشور ما حمله کردند. در جنگ‌های میان ایران و روس در زمان فتحعلی شاه دوباره با غرب درگیر شدیم؛ در این زمان کل غرب علیه ما متحد شد. از نام «ولتر» فرانسوی به امپراتوری روسیه که آنها را تشویق می‌کند به جنگیدن با ما، به عنوان پیروان فرقه محمدی^۱ تا خیانت انگلیسی‌ها در قراردادهای مختلف این دوره و کمک به روسیه شواهد این مدعاست. ما در این زمان تلاش کردیم از فرانسوی‌ها در این عرصه کمک بگیریم ولی فرانسوی‌ها خیانت کردند یعنی همراهی نکردند و ما موفق نشدیم آنها را به بازی خودمان بگیریم.

این دوره‌ای است که ما ناتوانیم نسبت به غرب و قدرت تفنگ و سیاست در غرب

۱. رک: مینو صمیمی، محمد در اروپا، ترجمه عباس مهرپویا، تهران، اطلاعات، ۱۳۹۳ و عبدالهادی حائری، نخستین رویارویی اندیشه‌گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷، ص ۱۰۳-۹۹.





گسترش پیدا کرده و اقتصاد آنها پیشرفته تر شد. ما در اینجا وارد دوران عقب ماندگی شدیم و حالا فاصله ایران با آنها هر لحظه افزایش پیدا می کرد. در این دوره غرب، هر آنچه از خشونت توانست علیه ایران اعمال کرد، هر آنچه از تصرف سرزمینی توانست علیه ما اعمال بکند اعمال کرد. شما می بینید جنایاتی که انگلیسی ها در ایران انجام دادند، تجزیه سرزمینی که انجام دادند؛ در تجزیه افغانستان، در تجزیه هرات، مناطق بلوچستان جنوبی، در تجزیه بحرین و احساء، تجزیه مناطق ماوراء شط العرب و خود شط العرب، در تجزیه مناطق شمالی و اینکه در کمک به عثمانی در تصرف مناطق ایران فعالیت کردند.

لذا می بینیم انگلیسی ها عموماً یا علیه ما اقدام کردند یا به ضرر ما با دیگران تفاهم کردند و نه تنها اعمال دشمنی کردند بلکه اعمال رفتار غارت گرانه نیز کردند. این رفتار غارت گرانه در انعقاد قراردادها، در اتخاذ تصمیمات جدید کاملاً مشهود بود. مثلاً به عنوان نمونه در ایران یک آرزوی بسیار مهمی به راه افتاد به نام «آرزوی ساخت راه آهن». تمام مطالعات کارشناسی و حتی تصور تاریخی آن زمان ساخت راه آهن در مسیر راه ابریشم بود. انگلستان همه انرژی خود را خرج کرد تا مسیر راه آهن شرقی و غربی ایران ساخته نشود. چرا؟ چون اگر این مسیر ساخته می شد ما اینجا اهمیت استراتژیک پیدا می کردیم. اهمیت استراتژیک ایران باعث می شد که قدرت نیروی دریایی انگلستان و قدرت تأثیر گذاری تجاری آنها بر اقتصاد جهان کاهش پیدا کند. در حالی که ترانزیت کالا در آن زمان عمدتاً در تصاحب نیروی دریایی انگلستان بود. همچنین با توجه به این سیاست، انگلستان اجازه نداد راه آهن برلین - استامبول - بغداد به کویت ساخته شود. چرا؟ چون انگلیسی ها در رقابت استراتژیک با آلمان ها رضایت نمی دادند که آلمان ها بتوانند از طریق خط آهن، خودشان را به سرعت به خلیج فارس برسانند.

این در کدام دوره است؟

هم زمان با مشروطه و بعد از آن؛ اصلاً یکی از دلایل برکناری احمدشاه عدم موافقت او با ساختن راه آهن شمال به جنوب و همچنین عدم موافقت او با قرارداد ۱۹۱۹ است. لذا رضاخان وقتی که آمد همه پروژه قرارداد ۱۹۱۹ را (یعنی آن چیزی که انگلیسی ها به دنبال آن بودند که عبارت بود از تأمین امنیت انتقال ارزان نفت به انگلستان) برای انگلیس تأمین کرد. مسئله دیگری که رضاخان برای انگلیسی ها

تأمین کرد ساختن راه آهن شمال و جنوب است و این راه آهن شمال و جنوب برای انگلستان و برای غرب یک فرصت استراتژیک ایجاد کرد. در چه زمانی؟ درست در زمانی که انگلیس می خواهد در رقابت بین المللی جنگ در اروپا به کمک روسیه علیه آلمان بیاید. چرا؟ چون می خواهد آلمان را در باتلاق روسیه دفن بکند و این اتفاق افتاد؛ در حالی که ما اینجا وجه المصلحه قرار گرفتیم بدون آن که اصلاً نفعی در این ماجرا داشته باشیم. ما در جنگ جهانی دوم چه نفعی داشتیم؟ چه نقشی داشتیم؟ حالا افرادی امثال آقای زیبا کلام به دنبال تطهیر غرب اند! دنبال آن اند که به اصطلاح ثابت بکنند که آنها خیلی خوب، مرتب و تمیز بودند.

اینجا از سوی برخی غرب پرستان مثل آقای زیبا کلام، ادعایی مطرح می شود که نگاه ایرانیان به غرب در این دوره نگاه مثبتی بود! این ادعا چقدر به واقعیت نزدیک است؟

نگاه و دید ایرانیان نسبت به غرب در این زمان مثبت نبود، بلکه این نگاه و جریانی که فکر می کرد (این جریانی خاص است) راه پیشرفت ما از راه تبعیت خطی از غرب می گذرد مثبت بود و این جریان در دوران انقلاب مشروطه خصوصاً از مجلس دوم و سوم به بعد به قدرت رسید و مجلس را در اختیار گرفت. حتی قوانین غرب گرایانه ای که در زمان رضاشاه اجرا می شد اینها ایده رضاخان نبود بلکه اینها ایده تقی زاده و حزب «اجتماعیون» و «عامیون» بود که در دوره دوم مجلس، در مجلس تشکیل شده بود و حالا اقتضای سیاست انگلستان این شد که بعد از جنگ جهانی اول، آیا بیایند قرارداد ۱۹۱۹ یا همان قرارداد تحت الحمایگی را اجرا کنند و در ازای این قرارداد تحت الحمایگی پول از خزانه انگلستان یا درآمدهای انگلستان آوردند و خرج افسرهای انگلیسی و خرج مأموریت هایی که اینجا صورت می گرفت بکنند، یا اینکه یک راهی را برگزینند که نه تنها آن هزینه را ندهند بلکه در ایران هزینه های قبلی هم که داشتند را صفر کنند. مثلاً اینها برای تداوم امنیت انتقال نفت به غرب در ایران ارتش تشکیل دادند (پلیس جنوب). یازده هزار نفر نیروی پلیس جنوب اعم از انگلیسی، ایرانی، هندی در پلیس جنوب کار می کردند و انگلستان مجبور بود حقوق و هزینه های آنها را بدهد، حالا یا از نفت یا از جای دیگر.

در واقع وظیفه حفظ این امنیت را به عهده رضاخان و ارتش شاهنشاهی سپردند. پول اش را هم از جیب ملت ایران دادند و شرکت نفت، آن پول را گذاشت در جیب خودش.





آقای دکتر یک تعبیری از شما شنیدیم به این مضمون که انگلیسی‌ها همیشه یک دزدی کثیف انجام می‌دادند، این حرف متعلق به شماست، منظور از دزدی کثیف چیست؟ مگر دزدی تمیز هم داریم؟!

شیوه عمل انگلیسی‌ها (غربی‌ها هم این طوری بودند) در طول تاریخ این بود که مثل کلاهبردارهای خیلی حرفه‌ای که شما را دعوت می‌کنند به رستوران به شما ناهار می‌دهند و شما ناهار می‌خورید فکر می‌کنید دعوت این آقا هستید بعد می‌بینید صورت حساب برای شما صادر می‌شود یعنی شما تشکر کردید ناهار خوردید فکر کردید که این آقا شما را دعوت کرده بعد در ازای ناهاری که خوردید یک امتیازی به طرف مقابل دادید می‌بینید در آخر صورت حساب را شما باید بپردازید!

انگلیسی‌ها وقتی که اینجا نفت را کشف کردند، منابع فراوانی به دست آمد، پول عظیمی برای انگلستان تولید شد. این پول که به دست آمد طیف زیادی از سران حکومتی در ایران را اینها استخدام کردند وقتی اسناد خانه سدان^۱ منتشر شد معلوم شد نخست‌وزیر، وزیر خارجه، وزرا، نمایندگان مجلس تا مقامات زیادی از دربار و دیگران، همه از شرکت نفت انگلیس حقوق می‌گرفتند. چرا حقوق می‌گرفتند؟ برای اینکه منافع شرکت نفت در ایران تداوم پیدا بکند. بعد می‌بینیم که نخست‌وزیر گردن کلفتی مثل رزم آرا، مثل مومی در دست شرکت نفت قرار گرفت. پس عملاً شرکت نفت بر ایران حکومت می‌کرد؛ همچنان که شرکت هند شرقی در هندوستان حکومت می‌کرد. اینجا شاهد این هستیم که از نفت ما پول در آوردند، مقامات ما را با نفت ما خریدند و در تصاحب بخش‌های دیگری از بازار کشور باز انگلیسی‌ها از این

۱. ریچارد سدان تحصیلکرده آکسفورد، در سال ۱۹۳۳ وارد شرکت نفت گردید. اولین سمت او در دستگاه توزیع نفت در عراق بود. ایشان در سال ۱۹۳۹ پس از شش سال خدمت در عراق به اداره توزیع نفت در آبادان منتقل شد. زمانی که در سال ۱۹۴۳ نقشه کمک به روسیه اجرا می‌گردید به تهران آمد و در مرکز فروش نفت شروع به کار نمود. وظیفه اصلی سدان علاوه بر تأمین منافع انگلیس در مورد نفت ایران، جمع‌آوری اسناد و پرونده‌سازی با هدف حفظ منافع دولت انگلیس در ایران بود. (اسماعیل رائین، اسناد خانه سدان، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۸، ص ۳۷-۳۶).

پس از شکست مذاکرات میان دولت ایران و انگلستان در خصوص نفت، در اوایل تیرماه ۱۳۳۰، مدارکی از منزل ریچارد سدان، نماینده شرکت نفت در تهران کشف گردید. ریچارد سدان در پوشش نماینده شرکت انگلیس و ایران شبکه‌ای عظیم، مقتدر و مجهز از جاسوسان را سازماندهی کرده بود و آنچنان فعال بود که خانه ایشان رسماً به عنوان شعبه‌ای از اداره اطلاعات انگلیس شناخته می‌شد.

اسناد به دست آمده، حکایت از مناسبات پنهانی شرکت نفت با برخی از مقامات ایرانی از جمله سناتورها، وزرا، مسئولین درجه اول کشور، روزنامه‌نگاران، نمایندگان مجلس... و فعالیت‌های جاسوسی آنان برای انگلیس داشت. (سید جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۴۰۱-۳۹۷).

افراد استفاده کردند. این رندی سیاسی و رندی تجاری که کلاهداری بین‌المللی و یکی از کثیف‌ترین روش‌های اقتصادی در دنیا است را انگلیسی‌ها علیه ملت ایران و سایر ملت‌ها اعمال کردند و بعداً آمریکایی‌ها این روش را تداوم بخشیدند. لذا ما در این عمل لطمات بسیار سنگینی را دیدیم؛ اموالی که فروختیم، نفتی که فروختیم، بخشی از این نفت به صورت بسیار محدود به کار مردم ما آمد، و عمده‌ای از آن صرف هزینه نجاست‌خواری‌های مقامات سیاسی شد که به این پول‌های کثیف دست می‌بردند.

آقای دکتر از دوره مشروطه تا انقلاب اسلامی، از افراد متشخص و مشهور، کسانی بودند که منتقد جدی غرب باشند؟ در دوره مشروطه، بعد مشروطه و زمان پهلوی اول و دوم؟

بله، بین مشاهیر از چهره‌های قاجاری مثل مشیرالدوله پیرنیا، مستوفی‌الممالک را دارید بعد، مرحوم مدرس، حتی در مواردی قوام‌السلطنه، خود دکتر مصدق یکی از مشهورترین این چهره‌هاست. دکتر مصدق در قانون ساختن راه آهن شمال و جنوب می‌گوید هر کس به این قانون رأی بدهد به وطن خیانت کرده و خائن به کشور است. بعد در دوره محمدرضا ما شاهد منتقدان جدی غرب در ایران هستیم. لذا مثلاً آقای کاشانی و چهره‌های مذهبی مثل آقای شیخ عباس‌علی اسلامی هر کدام از اینها در یک حوزه منتقد بودند. مثلاً عباس‌علی اسلامی در حوزه آموزش منتقد بود و به این خاطر مدرسه ساخت یا مثلاً شهید نواب. حتی چهره‌های ملی‌گرای جبهه ملی در مواردی منتقد سلیطه غرب‌اند. دکتر مصدق هم در این دوره منتقد است، طیف بسیار گسترده روشنفکران چپ‌گرا حالا چه چپ سنتی، چه چپ اجتماعی، چه چپ سیاسی و فلسفی که حالا در یک دوره‌ای جلال آل‌احمد، خلیل ملکی، ابوالفضل لسانی یا دکتر حسین فاطمی، اینها در این زمره قرار می‌گیرند و همه اینها مجازات‌های سخت را در این روند تحمل کردند و طیف وسیعی از روحانیون حوزه‌های علمیه مثل علامه طباطبایی یکی از منتقدان جدی غرب در باب فلسفه می‌باشد اصلاً ایشان آمد برای نوشتن فلسفه‌ای ضد فلسفه غرب. خودش هم می‌گوید که من آدم برای پاسخ به شبهات فلسفه غرب.

در اینجا چهره‌های مختلفی در نقد تفکر فلسفه غرب تربیت شدند و گسترش پیدا کردند. به اعتقاد من شاخص‌ترین اینها امام است. اما در کنار ایشان آقای سید محمد





خوانساری است؛ کسی که علیه انگلستان فتوای جهاد داد و علیه آنها جنگید. دست بر قضا در ایران یکی از محبوب‌ترین چهره‌هاست، چهره‌ای که مستجاب‌الدعوه است؛ نماز باران مشهورش که بالأخره جهان اسلام را در آن زمان تکان داد. او جزو منتقدین جدی غرب است. آیت‌الله صدر جزو منتقدین جدی غرب می‌باشد. یا امام موسی صدر که در دهه سی به لبنان رفت. یا مرحوم شهید بهشتی در سال ۳۳ یا ۳۴ کتاب حکومت اسلامی را می‌نویسد و جزو منتقدان حوزه است و همچنین آقای مطهری، اسناد‌سدان نشان می‌دهد که او مخالف سیاست‌های غرب و پیرو کاشانی بود.

آقای دکتر به نظر شما آقای زیباکلام در کتابش با عنوان **غرب چگونه غرب شد** می‌نویسد شهید مطهری غرب‌ستیزی نمی‌کرد، این سخن دلیلی هم دارد؟
دلیلش بی‌سوادی آقای زیباکلام است به طور مشخص.

چطور؟!

آقای شهید مطهری در کتاب *خدمات متقابل اسلام و ایران* اصلاً تفکر تاریخ‌نگاری مستشرقین غربی در ایران را به طور مستقیم هدف قرار داده و به شدت آن را نقد کرده و در نقد چنین تفکری تاریخ‌نگاری غربی در ایران را رد کرده است. در کتاب *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، ایشان همزمان هم تفکر فلسفی غرب، هم تفکر سرمایه‌داری و هم تفکر فلسفی غرب کمونیست را مورد نقد قرار داده است. در کتاب شرح منظومه باز شاهد این نقد تفکر فلسفی غرب در آثار شهید مطهری هستیم. در کتاب *علل گرایش به مادیگری*، ایشان به شدت این موضوع را هدف قرار داده و تفکر ماده‌گرایی غرب را در اینجا آماج حملات خود گرفته است. در کتاب *اسلام و مقتضیات زمان* به دفعات غربی‌ها را هدف قرار داده است و بزرگ‌ترین قهرمانی که در تاریخ اسلام و شیعه در دوره معاصر، آقای مطهری از آن با عظمت یاد می‌کند شخص تیپو سلطان است؛ مردی که قهرمان جنگ با انگلستان است.^۱

۱. سلطان فتحعلی خان بهادر مشهور به تیپوسلطان، پادشاهی شیعه‌مذهب در هند بود که سال‌ها با استعمارطلبی انگلیسی‌ها جنگید و در برابر آنها مقاومت نمود. انگلیسی‌ها که در اهداف استعمارطلبی خود بزرگ‌ترین مانع را تیپوسلطان می‌دانستند جهت از بین بردن ایشان اقدام به توطئه نمودند و با متحد ساختن امیران و راجه‌های مناطق مختلف، تیپوسلطان را محاصره کردند و پس از نبردی طولانی ایشان را به شهادت رساندند. از اقدامات بسیار ارزشمند تیپوسلطان تلاش جهت اتحاد کشورهای اسلامی و منطقه برای مبارزه با انگلیس بود. او در این راستا، برای ایران در زمان فتحعلی شاه قاجار نیز نامه نوشت اما وی پاسخ منفی به تیپوسلطان داد. (شریف‌النساء انصاری و محمد مهدی توسلی، «تیپوسلطان» (فارسی). *دایره‌المعارف اسلامی*. پایگانی شده از نسخه اصلی در ۹ مهر ۱۳۹۰. بازبینی شده در ۹ مهر ۱۳۹۰).

شهید مطهری در فضای حاکمیت غرب زده‌های مسلح به ساواک (و موساد و MI6) در ایران، غرب را نقد می‌کند نه در فضایی آزاد... یعنی ششلول‌بندهایی که غرب زدگی بر ایران حاکم کرده بود و همراه با انواع و اقسام شیوه‌های شکنجه بعدها کاپیتولاسیون را بر کشور ما تحمیل کردند... این اتفاق چیز کمی نیست!

چه کسی گفته آقای مطهری غرب‌ستیزی نکرده است؟! شما در کتاب حق و باطل آقای مطهری و همه کارهایی که ایشان به عنوان طاغوت از آن یاد می‌کند به اصطلاح همه اینها تعبیر و تفسیر غرب هست و دست بر قضا ایشان کتاب حق و باطل را در گروه آموزشی مؤتلفه اسلامی تدریس می‌کرد که این گروه آموزشی مؤتلفه اسلامی یکی از اصلی‌ترین مهره‌های تبعیت از غرب یعنی منصور را ترور می‌کنند و خود آیت‌الله مطهری در این پرونده مشارکت دارد؛ منتها به دلیل اینکه آقای حکمت یکی از شاگردان ایشان باز پرس پرونده بود کمک می‌کند که رد آقای مطهری دیده نشود. برای رژیم پهلوی هم جذابیت نداشت که در گیر واکنش در دستگیری مطهری باشد. آن هم مطهری فیلسوف، فقیه، استاد دانشگاه تهران. اگر اعلام می‌شد ایشان دست داشت، بر مشروعیت رژیم ضربه می‌زد؛ ضمن اینکه آقای حکمت اعمال نفوذ شدیدی در این مسئله به نفع آقای مطهری انجام داد.^۱

مادر این دوره توده‌ای‌ها را داریم که با افکار مارکسیسم در حال غرب‌ستیزی هستند. آیا اسلام‌گراها از جمله شهید نواب صفوی، شهید مطهری، علامه طباطبایی، امام راحل و پیروان این افراد با طیف بسیار گسترده، در مبارزه با غرب افکار مستقلی داشتند یا در مبارزه با غرب از جریان چپ و توده‌ای‌ها الهام گرفتند؟

یک مثالی بزنم: پیش روی شما یک خرس بزرگ به نام خرس خاکستری یا خرس گریزلی هست. از خرس گریزلی، هم شما می‌ترسید، هم یک کمونیست می‌ترسد، هم یک یهودی می‌ترسد. چرا وقتی که همه ترسیدیم بیاییم بگوییم چون آن یهودی ترسید، یا یک کمونیست ترسید، پس ترس ما بی‌نتیجه و بیهوده است. هر چند خرس گریزلی متعلق به سرزمین آنهاست و متعلق به ایران نیست و احیاناً بچه‌های آنها را نخورده ولی بچه‌های ما را خورده!

۱. دکتر توکلی در مورد شخصیت شهید مطهری در کتاب شخصیت‌شناسی تاریخ معاصر نکاتی را بیان کردند که خوانندگان محترم می‌توانند به آن رجوع کنند.





غرب با ما جنگید؛ سرزمین مان را تصرف و تجزیه کرد؛ منابع کشور مان را غارت کرد؛ بچه‌های ما را کشت؛ در ساواک اصول و فنون و شیوه‌های شکنجه را آموزش دادند و ابزار شکنجه را فروختند؛ لذا وقتی ماجرای هفده شهریور پیش آمد، کارتر (رئیس‌جمهور وقت آمریکا) شورای امنیت ملی آمریکا و وزارت خارجه آمریکا به جای اینکه محمدرضا را در این ماجرا تقبیح کنند محمدرضا را تشویق کردند. بعد از این ماجرا ۲/۵ میلیارد دلار قرارداد جدید فروش سلاح ضد شورش با محمدرضا بستند و پولش را هم از ما گرفتند. حالا بگوییم چرا توده‌ای‌ها ترسیدند؟! علت ماجرا این است که در ماجرای امپریالیسم و آنچه در راه رشد سرمایه‌داری مطرح بود و غارت‌گری‌های امپریالیسم، کسی که برای اولین بار به نقد سرمایه‌داری به طور جدی در خود غرب پرداخت، مارکس بود. مارکس و انگلس به انتقاد پرداختند و بعد از آنها لنین. اینجا کاری که کمونیست‌ها انجام دادند به نقد و تحلیل سیاست‌های سرمایه‌داری جهانی و امپریالیسم پرداختند. اگر مارکس و لنین شیوه‌های غارت امپریالیسم را تبیین کردند ما آن شیوه‌ها را با گوشت و پوست خودمان لمس کردیم.

منظور از «ما»، اسلام‌گراهاست؟

ما شرقی‌ها؛ ما کشورهای تحت سیطره. چرا داستان غرب‌ستیزی را فقط داستان اسلام‌گراها می‌بینیم؟ مگر این مبارزه گسترده‌ای که در اندونزی صورت گرفت ما اسلام‌گراها و ایرانی‌ها آنجا حضور داشتیم؟ مگر جنگ گسترده‌ای که در الجزایر علیه فرانسوی‌ها صورت گرفت ما آنجا حضور داشتیم؟ مگر مبارزه گسترده‌ای که به غارت عظیم و تجاوز سرزمینی که به سرزمین فلسطین صورت گرفت و فلسطینی‌ها آواره شدند و مجبور شدند با همه نماد تمدن غرب بجنگند ما آنجا حضور داشتیم؟ آنها تجاوز کردند اصلاً تمدن غرب از دیرباز همیشه با تجاوز سرزمینی گره خورده است. اگر قدرت داشتید می‌توانستید جلوی آن را بگیرید و اگر قدرت نداشتید آنها بر شما سیطره پیدا می‌کردند. مثلاً اسکندر به ایران حمله کرد و ایران را گرفت؛ سلوکی‌ها چند صد سال بر ایران حکومت کردند. بعد تازه می‌بینید پیامبر وقتی ظهور کرد غربی‌ها بر سرزمین‌های وسیعی از آسیای جنوب غربی که امروزه خاورمیانه نامیده می‌شود مانند شام، اردن، فلسطین، لبنان حکومت دارند و دست بر قضا مسلمانان و پیامبر، اینها را بیرون می‌کنند. خوی و خصلت تمدنی غرب در طول تاریخ خوی تجاوزگری است؛ خوی تصاحب و تملک دیگران بوده. حالا اگر کسی مانند

حزب توده نظام برده‌داری یا نظام سرمایه‌داری یا نظام غارت انسان توسط انسان را در کارخانه‌های قدرت‌های سرمایه‌داری در غرب تجزیه و تحلیل کرد و ما هم آن را فهمیدیم محکومیم؟! یا اگر یک جایی نقدی به غرب صورت گرفت که ما هم دست بر قضا در آن حوزه به دشمن مشترک اشکالی گرفتیم، ناشی از تبعیت ما از حزب توده است؟! این بحران سفسطه در تفکر، خصوصاً در تفکر سیاست‌زده غربی جامعه غرب پرست ایران، متأسفانه بسیار جدی است و از این جهت آقای زیباکلام سفسطه را خیلی زیاد مورد استفاده قرار می‌دهد.

در مورد شخصیت‌های غرب سستیز، برخی از افراد جبهه ملی را نام بردید؛ افرادی مانند مرحوم بازرگان هم در جبهه ملی حضور داشت. ایشان قبل از انقلاب چه نگاهی در مورد غرب داشت؟ ایشان غرب‌ستیزی می‌کرد؟

نگاه منفی به غرب در ایران تکامل پیدا کرد؛ از طرفی چون حکومت تابع غرب بود، تابع انگلستان و آمریکا بود و مواجهه ما به طور جدی‌تر با انگلستان و رژیم پهلوی بود، ما هنوز به یک خط سیر بسیار جدی در مواجهه با قدرت آمریکا و غرب نرسیدیم. مهندس بازرگان اولین کسی است که می‌رود در شرکت نفت تا شرکت نفت را از دست انگلیسی‌ها و اقتصاد غرب خلع بد بکند اما این کفایت نمی‌کند. به طور طبیعی چون حسب قانون، خلع بد صورت گرفته بود و چون قانوناً نفت ملی شده بود اینها با وسایل مسالمت‌آمیز رفتند اما به محض اینکه قرار شد نفت مال ایران باشد تمام کارگران و مهندسان نفتی در شرکت نفت (چهار هزار آدم‌اند) همه اعتصاب کردند و شرکت نفت را تعطیل کردند و همین آقا اولین رئیس شرکت نفت فقط به اندازه مصرف داخلی نفت توانست تولید بکند و انگلیسی‌ها اجازه ندادند ما نفت صادر کنیم و کاری در این مسیر انجام بدهیم؛ این مواجهه‌ای که دکتر مصدق دارد در لاهه، در شورای امنیت و اسناد وابستگی مقامات ایرانی را به شورای امنیت ارایه می‌کند که چطور شرکت نفت انگلستان سخترانی می‌نویسد برای شاپور بختیار که به عنوان نماینده کارگران ایرانی در سازمان بین‌المللی کار صحبت بکند و او حرف شرکت نفت را منعکس می‌کند نه کارگران ایرانی را؛ این متن را دکتر مصدق ارایه می‌کند. بعد مهندس بازرگان در مواجهه با نمایندگان سیاسی غرب در ایران سال‌ها زندانی می‌شود و وقتی که شاه در ایران کودتا کرد بازرگان یکی، دو تا سفر را به مشهد برای سخترانی می‌رود.





مرحوم بازرگان در مشهد علیه پهلوی می‌گوید: «مه فشانند نور و سگ عوعو کند»؛ این را درباره شاه می‌گوید و این کودتای امریکایی‌ها در ایران است. اما واقعیت این است که اینها در این زمان احساس نمی‌کردند که می‌شود با این خرس گریزلی پنجه در پنجه شد. ملت ایران آن قدر شجاع نشده بود و توان این مواجهه با امریکا را نمی‌دیدند و امریکا با زور آمد مسلط شد؛ با اسلحه، کودتا، فرمانداری نظامی، اعدام، تیرباران و با امکانات ساواک خیلی‌ها را خفه کردند. می‌خواهم پرسیم چه مواجهه‌ای باید کرد؟ چه کار باید کرد؟ مثلاً می‌گویند بازرگان اسلحه نکشید. سازمان مجاهدین خلق یکی از سازمان‌هایی است که عمده اعضایش از شاگردان مهندس بازرگان هستند. اصلی‌ترین هدف‌های شاگردان مهندس بازرگان مبارزه با امپریالیسم، مبارزه با انگلستان، اسرائیل و امریکاست. دیگر چه کار باید می‌کردند؟ هیچ وقت بازرگان آنها را به خاطر این عمل سرزنش نکرد.^۱

با این پیش‌فرض‌ها و مقدماتی که فرمودید می‌توان گفت که شما معتقدید مردم ایران یک نوع آگاهی کامل به غرب و ماهیت غرب داشتند که به تبع آن در اوایل انقلاب علیه امریکا و غرب شعار می‌دادند و استکبارستیزی می‌کردند و این صرف یک شعار ساده نبود. می‌توان چنین ادعایی کرد؟

بله؛ وقتی که مدرن‌ترین بخش‌های شبه‌صنعتی کشور ما در خدمت اقتصاد غرب می‌باشد، امریکا در ایران از چوپان تا خلبان کشور ما را در اختیار خودش داشت و منافع آنها را هدف قرار داده بود. نظام کشاورزی کشور را از بین بردند، ذائقه جامعه ایران انواع و اقسام غذاهای اروپایی، پنیر و روغن هلندی، شیر خشک دانمارک تا به اصطلاح گوشت نیوزلندی شد. جالب اینکه کارشناسان نیروی هوایی ما که عمدتاً در امریکا آموزش دیده بودند اعلام کردند که ما می‌توانیم ۲۹۰ هواپیمای «اف ۱۵» بخریم که شکاری و بمب‌افکن بودند و قابلیت رهگیری داشتند؛ امریکا اینها را به اسرائیل و پاکستان داده بود. اما شرکت «گرومن» برای نیروی دریایی امریکا هواپیمای «اف ۱۴» ساخته بود. این هواپیماها هم بزرگ‌تر بودند، هم بمب‌افکن نبودند، بعد بردش هم صد و پنجاه مایل بود. نیروی دریایی امریکا این هواپیما را

۱. دکتر توکلی در کتاب شخصیت‌شناسی تاریخی معاصر، درباره شخصیت بازرگان و نقش او در تاریخ معاصر و رفتار او قبل و بعد از انقلاب مطالب بسیار مهمی بیان نموده‌اند که خوانندگان محترم می‌توانند به آن رجوع کنند.

نپسندید و روی دست شرکت «گرومن» باد کرد و شرکت در حال ورشکستگی قطعی بود. امریکایی‌ها این را فروختند به ما؛ یعنی رشوه کلانی رد و بدل شد و مقامات ما را ژنرال «سیکو» فریب داد و ما با افتخار رفتیم «اف ۱۴» را خریدیم؛ در حالی که تنها امتیاز «اف ۱۴» داشتن موشک «فونیکس» بود؛ البته می‌توانست از موشک‌های «ساید» و «ایندر» استفاده بکند. «اف ۱۴» را به ما دادند اما موشک‌هایش را ندادند! یعنی چه؟ یعنی یک ماشین هوایی دادند به ما که می‌تواند برود بالا و گشت بزند! وقتی که فرماندهان نیروی هوایی ایران متوجه شدند که موشک‌ها به صورت قطعات منفصله در کالاهای نیروی زمینی آمده و یک‌جا نیست به محمدرضا گفتند و محمدرضا جرئت نکرد این را به امریکایی‌ها اعتراض بکند. گفت فقط بدانید این قطعات منفصله کجاست و این را به امریکایی‌ها منعکس نکنید و حالا نگهداری این هواپیماها چهار تا آدم فنی می‌خواست. شرکت «گرومن» در ازای ۴ نفر، سیصد مستشار به ایران فرستاد؛ مستشاری که حقوق آن چند برابر حقوق سرهنگ خلبان و حقوق سرهنگ خلبانی که چندین برابر حقوق وزیر است.

به نظر شما این سخن چقدر درست است که نه انقلاب اسلامی به دنبال امریکاستیزی، استکبارستیزی، صدور انقلاب، مبارزه با نظام سلطه به رهبری امریکا بود و نه مردم با شاه به علت نزدیکی او با غرب مبارزه می‌کردند؟

این سخن غلط است؛ اتفاقاً مبارزه مردم با شاه به علت وابستگی شاه بود. تصاویری که هست در آن حتی هست لباس شاه را با پرچم امریکا می‌بندند؛ حتی نقاشی‌های دیواری شعار «نه شرقی نه غربی» مردم نشان‌دهنده همین مطلب است. چرا سیاست موازنه منفی در ایران مشتری داشت؟ چرا حتی کسانی مثل شریف امامی هم گاهی مجبور بودند شعارهای شبیه به این بدهند؟ چون جامعه ایران نسبت به غرب تنفر داشت امریکایی‌ها هم بعد از انقلاب ایران را رها نکردند. شما وقتی تاریخ دقیق تصمیم‌گیری‌های امریکایی‌ها در جریان انقلاب را می‌بینید متوجه می‌شوید کسی که تصمیم می‌گرفت در اینجا چه اتفاقی بیفتد کارتر بود نه محمدرضا. پیام‌های کارتر به امام در پاریس این مطلب را روشن می‌کند؛ بیانه‌های اسناد امریکایی‌ها این را ثابت می‌کند. حالا چون کسی چیزی نمی‌خواند چیزی بلد نیست و حراف می‌باشد می‌آید و مدعیاتی این‌چنینی بیان می‌کند. مشکل عمده این است که این آدم چیزی نمی‌خواند اگر چیزی می‌خواند این گونه سطحی صحبت نمی‌کرد.





به نظر می‌رسد با این استدلال شما، ذهن به نوعی تناقض می‌رسد. از یک طرف استدلال می‌کنید جامعه ایران اعم از روحانیون، روشنفکران، اساتید دانشگاه و عموم مردم از امریکایی‌ها متنفر بودند ولی با این حال ما در انقلاب و بعد از آن شاهدیم مردم با اروپاییان و امریکایی‌ها که در ایران زندگی می‌کردند با خشونت برخورد نمی‌کنند. حالا این از بزرگ‌منشی ایرانیان بوده است یا نه، مردم واقعاً از غرب متنفر نبودند؟

در این دوره مستشاران امریکایی که هدف این ماجرا بودند همه فرار کردند و رفتند. چرا نماندند؟ اینها آماج حملات بودند. از طرفی شما اگر با یک امریکایی برخورد می‌کردید بلافاصله اعدام داشتید چرا که کاپیتولاسیون در ایران اجرا می‌شد. این کاپیتولاسیون برای اعضای سفارتخانه‌ها و بقیه برقرار بود. وقتی که انقلاب در ایران گسترش پیدا می‌کند میزان پروازهای خارجی و فرار امریکا از ایران به طور جدی گسترش پیدا می‌کند. اتفاقاً آنها فرار کردند و کسی در ایران نبود؛ تنها سفیر امریکا در ایران ماند، حتی کاردار اولش در ایران نماند؛ اینها از کشور خارج شدند. بله، یک نفر توریست است یا مهمان است، مردم با او برخورد کنند؟ نه، چرا برخورد بکنند؟ مگر مردم ما بی‌تمدن و وحشی‌اند؟! اما چون مستشاران پیشاپیش فرار کرده و رفتند و ترسیدند و میدان را خالی کردند حالا بگوییم چون کسی اینها را نکشیده مردم غرب ستیز نبودند؟! شعار مبارزه با امریکایی‌ها جدی بود. شاگردان مهندس بازرگان افتخارشان کشتن و ترور امریکایی‌ها بود. ترانه‌ای آن موقع ساخته شده بود: «مجاهد پر کینه، سر کوجه کمینه - امریکایی بیرون شو، خونت روی زمین». این ترانه بود در آن زمان و امریکایی‌ها آماج حملات بودند و چون آماج بودند فرار کردند و رفتند. حالا چون مردم ما به دلیل ملاحظه کاپیتولاسیون و به دلیل اینکه اینها خارجی هستند و انقلاب دارد اینها را بیرون می‌کند دست به کشتن امریکایی‌ها نزدند و عقل به خرج دادند باید بگوییم غرب ستیزی نبوده؟! چون قاعده بحث‌ها قاعده بحث‌های سفسطه آمیز است و در قالب سفسطه ارایه می‌شود خیلی از حرف‌ها به صورت سفسطه و شبهه بحث می‌شود.

بعضی آقایان مدعی هستند اسلام گرایان بدون غرب ستیزی نمی‌توانند هویت تمدنی، فرهنگی و هستی‌شناسانه انقلاب اسلامی را تعریف کنند. آیا

اسلام‌گرایان برای ساختن هویت خود باید غرب را تحقیر، مردود، باطل، پست و حیوانی بدانند؟

این ناشی از جهل تاریخی آنهاست. مسئله این نیست که اسلام‌گرایان، غرب را وسیله‌ای برای اثبات هویت خودشان بدانند. مسئله اینجاست که آنها تعلق ذهنی به آن فضا دارند و حقیقت دشمنی غرب را نمی‌توانند ببینند. البته در غرب نوع رفتار با جامعه ایرانی دارای نوعی تلورانس و تفاوت است. یعنی جریاناتی هستند که ممکن است مثل «ویلیام چیتیک» به ما نگاه کنند. شما جریان مستشرقین را نگاه کنید، می‌بینید که چند مدل و الگو از مستشرقین دارید.

بله، ممکن است عده‌ای مثل «هانری کربن»، یا «چتیک» باشند نسبت به ما، اما در آن طرف طیف‌هایی که به طور جدی با ما دشمنی دارند مثل «برنارد لوئیس»، برژینسکی، کسینجر و نیکسون را هم باید دید؛ کسانی که طراح سیاست‌های غرب علیه ما هستند. «برنارد لوئیس» و «ویلیام چتیک» هر دو آمدند درباره اسلام و تشیع مطالعه کردند. الان چه کسی در دنیا آمده داعش را خلق کرده؟ نظام منتهی به خلق داعش توسط چه کسی رهبری شد؟ چرا در آمریکا رسماً رئیس‌جمهور وقت اعلام می‌کند که شما داعش را خلق کردید، شما داعش را به وجود آوردید، اینها ابزار دست شما هستند؟ اگر داعش در منطقه قدرت می‌گرفت و تثبیت می‌شد آیا همین غرب‌گرایان ما، آرامش داشتند؟ اگر ما زودتر تشخیص دادیم که غرب‌گرایان و غرب در منطقه (یعنی پیروان غرب در منطقه) داعش را تشکیل دادند و تشخیص ما هم درست درآمد ناشی از غرب‌ستیزی ماست! نظام عقلانیت در میان اسلام‌گرایان به دلیل پیوند با مرجعیت شیعی و به دلیل پیوند با عقلانیت شیعی، یک نظام عقلانیت بسیار متعالی در جهان امروز است و بسیار فراتر از آن اندازه‌ای است که روشنفکران فکر می‌کنند و اتفاقاً روشنفکران ما نمی‌توانند به آن چیزی فکر کنند که در نظام عقلانیت شیعی جریان دارد، لذا من در کتاب *اربعین* گفتم یکی از چیزهایی که می‌خواهم اتفاق نیفتد و تحقق پیدا نکند این است که روشنفکران ما *اربعین* را نفهمند و غربی‌ها تلاش کردند این *اربعین* را بفهمند. سال گذشته که من رفتم کتاب *اربعین* را بنویسم همزمان یک هیئتی از دانشگاه هاروارد آمد و یک کتاب تحقیقاتی جدی درباره *اربعین* نوشت؛ خیلی از افق‌های مطالعاتی ما با هم مشابهت داشت. سال اخیر چندین گروه از کشورهای مختلف آمدند اما روشنفکران ما در داخل کشور غر





می‌زنند! بزرگ‌ترین اجتماع تاریخ بشری در تاریخ اتفاق افتاده! کجای تاریخ شما سراغ دارید که بیست و هفت میلیون نفر آدم یا کمترین آن هفده میلیون نفر آدم سر یک قصه‌ای در یک زمان معین با دست خالی گرد هم می‌آیند و همه هم‌پذیرایی می‌شوند و همه احترام می‌شوند و هیچ حادثه‌ای اتفاق نمی‌افتد؟! چرا غرب‌گرایان ما این را نمی‌فهمند؟! «بحران فهم» دارند! مشکل اینجاست. اگر غرب‌گرایان، ما را در غرب‌ستیزی لجوج می‌بینند ناشی از این است که خودشان در غرب‌باوری لجاجت دارند. ما در غرب‌ستیزی لجاجت نداریم اتفاقاً اگر غرب (حالا آمریکا یا انگلیس) تلاش نکنند در منطقه بحران‌سازی کنند ما کاری با آنها نداریم.

الان حدود چهارصد سال است نیروهای دریایی غربی در خلیج فارس هست، آیا نیروی دریایی ما در حوزه سرزمینی آنهاست یا نیروی دریایی آنها در سرزمین ماست؟ آیا غربی‌ها از حضور ما در سرزمین‌های خود احساس ناامنی می‌کنند که ما غرب‌ستیزی می‌کنیم یا ما از بابت حضور ناو هواپیما بر آیزنهاور در منطقه خودمان دائماً باید احساس خطر داشته باشیم؟ وقتی که ناو هواپیما بر با صدها بمب افکن اینجاست من مجبورم موشک بسازم؛ من مجبورم بروم اژدر بسازم؛ من مجبورم بروم الگوی جنگ دریایی متفاوتی خلق کنم که اگر فردا آمریکا خواست کاری بکند در برابر آن بتوانم ایستادگی بکنم. چرا؟ چون من اگر این کار را نکنم تجربه تاریخی به من نشان داده هر جا امریکایی‌ها بدانند که می‌توانند در جنگی به پیروزی برسند در شروع به جنگ تردید نمی‌کنند. من برای اینکه غرب و غربی به من حمله نکند مجبورم دائماً شمشیر تیز کنم و این صدای تیز کردن شمشیرم را به گوش او برسانم. من اتفاقاً شمشیر تیز می‌کنم برای اینکه اتفاقاً مجبور نباشم در اثر تهاجم انسان غربی، غرب‌ستیزی بالاتر و گسترده‌تری بکنم.

برخی بر عکس کلام شما، می‌گویند رفتارهای امریکا واکنشی به رفتار ماست؛ یعنی ما کارهایی می‌کنیم که امریکا در مقابلش این حرکات را انجام می‌دهد. نظر شما در این باره چیست؟

داستان در اینجا دست بر قضا عکس این ماجراست. سؤال این است که در سرزمین من مستشار امریکایی بود. آن که مستشار نبود، او یک سرباز امریکایی بود که رفته در ویتنام جنایت کرده، آدم کشته، برای اینکه افسرده نشود به عنوان مستشار او را اینجا فرستادند. حقوق چند برابر به او دادند، به او حق اجازه انواع

استفاده‌ها را دادند. بعد ساواک و همه را مراقب کردند که اینها بیایند در اینجا تفریح بکنند و یک سرزمین را غارت بکنند و بروند.

هواپیمایی مسافربری ما را زدند ما چه کار کردیم؟ ما هواپیمای امریکا را زدیم یا آنها زدند؟! من در مقاله‌ای در همشهری به عنوان «عملیات بدون سند» گفتم سرباز امریکایی، تفنگداران امریکایی در لبنان کشته شدند اینها کجا بودند این سربازان در خاک لبنان بودند در حالی که در بقیه خاک لبنان سربازان اسرائیلی بودند که اینها آمدند برای حفاظت از آن سربازان اسرائیلی. سرباز امریکایی در خاک لبنانی که در اشغال اسرائیل بود آمده، سرباز امریکایی فرانسوی منطقه را اشغال کردند بعد عنصر نظامی که، معلوم نیست کی است سرباز امریکایی را می‌کشد. سرباز برای چه سرباز است؟ برای دفاع از منافع ملی؛ بعد وقتی که کشته می‌شود می‌توانند از دنیا طلب کنند چرا کشته شد؟ تو سرباز فرستادی به اینجا و من راضی نبودم وقتی سرباز می‌فرستی و من راضی نیستم ممکن است سرباز شما کشته شود.

سرباز امریکایی در لبنانی کشته شد که انواع و اقسام گروه‌های مختلف سیاسی از طرف دولت‌های مختلف منطقه در لبنان حضور داشتند. چرا؟ آن محصول استکبارستیزی من است. آن چرا آنجا حضور دارد؟ چرا اسرائیل آمد لبنان را گرفت؟ چرا فلسطینی‌ها را آواره کرد که آنها بیایند در مرز اردن یک ناامنی برای اسرائیل بشوند بعد بخواهند کشتار کنند و...؟!

اینجا داستان، داستان این است که جریان غرب گرا در برابر همه چیزی که غرب می‌گوید او فاقد هویت می‌باشد و جالب‌تر اینکه خود غرب برای اینها هم ارزشی قائل نیست. مثالی می‌زنم: ببینید از بشیر جمیل به امریکایی‌ها، به غربی‌ها و اسرائیلی‌ها نزدیک‌تر هیچ کس در دنیا نبود و نیست. مثلاً «قوات لبنانی» حزب کتائب گردان‌های مسیحی شبه‌مسیحی را سازمان‌دهی کرد برای دفاع از منافع اسرائیل و برای مقابله با مسلمانان‌ها. دولت امریکا و فرانسه همه از این حمایت می‌کردند. ارتش اسرائیل آمد لبنان را گرفت. وقتی که لبنان را گرفتند بشیر جمیل را اسرائیل به عنوان رئیس‌جمهور لبنان منصوب کرد. اینکه رئیس‌جمهور (این روایت جرج بال معاون وزیر امور خارجه امریکا در کتاب *خطا و خیانت* است) در لبنان در یک جلسه‌ای در دریا در یک کشتی به ملاقات آریل شارون و اسحاق رابین می‌رود آنجا بشیر جمیل می‌گوید ما و شما یعنی من به عنوان نماینده دولت لبنان و شما به عنوان نماینده دولت اسرائیل. هم شارون هم رابین به او می‌گویند: ما هستیم؛ شما می‌وجود





ندارد. شما کی هستید که خود را با ما مقایسه می کنید؟ شما نوکر ما هستید. شما، شمای در برابر ما نیستید که آنجا بشیر جمیل به شدت ناراحت می شود و احساس خجالت می کند. توقع نداشت که اینها او را این قدر نوکر بدانند؛ نوکری که سالها برای اینها جنگید ولی او در نوکری خودش مقداری احترام می خواست یعنی به میزان نوکری ای که او کرده آنها به او احترام نکردند. بعد وقتی بشیر جمیل توسط یکی از اعضای حزب قومی سوری کشته شد یک عضو حزب قوم سوری در طبقه پایین دفتر حزب کتائب خانه داشت. اینها جشن گرفته بودند؛ مراسم پیروزی حزب کتائب بود. این آمده خانه خودش را بمب گذاشته (حبیب شرتونی) و تمام رهبران قوات لبنان و حزب کتائب آنجا کشته شدند. مشخصاً آن سوری بود؛ حزب ناسیونالیسم سوسیالیسم. مجازاتش را کی داد؟ اسرائیل اردوگاه صبرا و شتیلا را محاصره کرد؛ در نتیجه هشتصد تا هزار و سیصد نفر را قتل عام کردند. حبیب شرتونی گفت من کشتم گفت دهها بشیر جمیل پیدا بشود من آنها را می کشم. سرش را بلند کرد و هشتاد نفر را هم کشت؛ کسی هم او را مجازات و اعدام نکرد. هشت سال زندان بود؛ دولت سوریه او را آزاد کرد. از این جالب تر اینکه وقتی شما با غربیها با زبان قدرت صحبت بکنید مجبورند در مقابل، جلوی شما کوتاه بیایند. اینجا یک داستان جالب دیگری هم هست. عده ای از عناصر حزب الله در درگیری های منطقه جنوب، عناصر ارتش سعد حداد را می کشند. باز ما از این عناصر غرب گرای داخلی کسی مثل سعد حداد نداریم که به غرب نزدیک باشد. اینها آمدند برای اسرائیل ارتش تشکیل دادند. ارتش جنوب لبنان، زندان خیام را ساختند و تمام این لبنانیها و فلسطینیها که احتمال می دادند مخالف باشند اینها را دستگیر می کردند. اواخر سیصد تا عنصر نیروی نظامی اسرائیلی در جنوب لبنان مانده بودند با سه، چهار هزار قوات لبنانی. جالب اینکه بعضی از اعضای حزب الله در عملیات را دستگیر کردند. هیچ کدام از این افرادی که دستگیر شدند، به خاطر کشتن عناصر ارتش سعد حداد مورد بازجویی قرار نگرفتند و اصلاً سؤال نشده شما برای چه اینها را کشتید.

من با اینها مصاحبه کردم فقط تنها اتهامشان، یک عضویت در تنظیم اربابی علیه اسرائیل بوده، و این که عملیات کردید و دستگیر شدید اما اینکه سربازان ارتش جنوب یا افسران ارتش جنوب را که خدمتگزاران اسرائیل بودند اینها را کشتید به ما ربطی ندارد حالا در چنین فضایی که واقعاً غرب به ما به عنوان پدیده... نگاه می کند ما غرب ستیزیم؟!

سپهبد نجمی نائینی می گوید من شبی (آجودان) نظامی شاه بودم. همیشه ۲۴ ساعت یک نفر افسر ارشد باید در اختیار شاه می بود تا هر سؤال نظامی شاه داشت او جواب بدهد و بلافاصله پیگیر شود و پاسخ بگیرد برای شاه. این ماجرا را احسان نراقی در مصاحبه با مجله مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر می گوید. سپهبد نجمی می گوید در سرای نظامی کشیک بودم که نصف شب شاه آمد. با سرعت دویدم از پله ها آمدم پایین که اعلیحضرت از ماشین پیاده می شود من سلام نظامی بدهم. وقتی شاه خواست پیاده بشود دو، سه سگ دانمارکی که اعلیحضرت داشت به سمت شاه دویدند من هم به حال سلام ایستادم سر پا بودم. اعلیحضرت نشست و شروع کرد به نوازش سگ ها و مشغول سگ ها شد من هم به حالت سلام نظامی ایستاده ام، اصلاً به من نگاه نکرد و با همین سگ ها راه افتاد رفت یک آزاد باش هم به من نگفت؛ بعد شب آمدم در خانه پیش زخم خیلی گریه کردم که من دارم برای کی خدمت می کنم در حالی که او به سگش توجه می کند ولی به من سپهبد توجه نمی کند. خیلی است! الان فرمانده کل سپاه ما تازه سرلشگر است.

من برای اولین بار رفتم بیت، جلسه نزدیکی با مقام معظم رهبری بود. جمعیت ایشان را دوره کرده بودند و ایشان به همه لبخند می زدند و احوال پرسی می کردند. این تفاوت انسان غربی با انسان مؤمن انقلابی است. حالا نپذیرفتن غرب توسط ما ناشی از عدم عقلانیت است یا ناشی از عقلانیت؟! ناشی از درک نادرست انسانیت است یا دست بر قضا ناشی از درک درست و عمیق انسانیت؟!

انسان سیاست مدار غربی به انسان شرقی، به من ایرانی مسلمان یا من شرقی به چشم موجود عقب افتاده ای که باید برود به کولوستوم^۱ اش^۱ نقش گلا دیاتور بازی بکند و همدیگر را بکشند و او لذت ببرد (با این چشم به ما) نگاه می کند. اصلاً تفکر نسبت به غرب و ترس از غرب ویژگی خاص اسلام گرایان نیست اما در اسلام گرایان به عقلانیت و بلوغ رسید؛ به قدرت تأثیر گذاری رسید. شما در گذشته در عصر استسباع ایرانی^۲ که ما در برابر غرب دچار استسباع شده بودیم و ترس حداکثری بر وجود ما حاکم شده بود قدرت ستیز نداشتیم قدرت اعتراض نداشتیم الان ما

۱. کولوستوم بزرگترین تماشاخانه در امپراتوری روم بوده است. در کولوستوم، گلا دیاتورها با یکدیگر یا با حیوانات وحشی می جنگیدند و اسباب سرگرمی تماشاچیان خود را (که اغلب از اشراف بودند) فراهم می کردند. برخی اعدام ها (مانند اعدام با رهاسازی حیوانات وحشی) نیز در کولوستوم انجام می شده است.
۲. شایان ذکر است دکتر یعقوب توکلی، دوره محمد شاه قاجار تا پایان سلطنت احمد شاه را دوره «استسباع ایرانی» می خواند.





وارد عصر اعتلای جامعه ایرانی شدیم؛ وارد عصر شجاعت حداکثری ایران شدیم. طبیعی است که غرب از این ناراحت است و غرب پرستان از آن ناراحت ترند. لذا آنها انسان ایرانی عصر استسباع را می‌خواهند با انسان ایرانی عصر استعلا و عصر توانایی ما مقایسه کنند و این دو با هم جور در نمی‌آید. آنها انسان عصر استسباع را می‌پسندند که در برابر غرب مثل موشی که یک گربه وحشتناک را دیده و از ترس ضربان قلبش افتاده؛ آن انسان را می‌خواهند. حال آن که انسان اسلامی و شیعی عصر انقلاب و عصر استعلا و عصر اعتدال نه تنها در برابر غربی دچار استسباع نیست بلکه انسان غربی دچار ترس و وحشت است هر چند این ترس و وحشت ناشی از سابقه تاریخی خودش است. شما داستان جیمز بیل را بخوانید؛ او متخصص روابط بین‌الملل، استاد دانشگاه ییل و کارمند برجسته سیا و سال‌ها در ایران بوده. کتاب شیر و عقاب را ببینید. ما می‌ترسیم یا آنها و خودش تحلیل می‌کند چرا این نوع رفتار شکل گرفت. بعد وقتی می‌گوید آقا شما در برخورد ملت ایران مثل ششلول‌بندهایی که به پول‌های کثیف هم دسترسی دارند مثل آدم ششلول‌بندی که دست به پول کثیف دارد بعد می‌گوید شما شاه را طوری اسلحه در اختیارش قرار دادید که مثل اینکه یک آدم مشروب‌خوار دائم‌الخمر را و انبار بزرگ‌ترین کلید شراب‌خانه جهان را در اختیارش قرار بدهید. به خاطر غارت این کار را کردند ما غرب‌ستیزی نکردیم آنها خودشان فهمیدند چه غلطی کردند. اینجا چه بلایی بر سر ما آوردند. از تجربه، از پیشینه کاری که کردند می‌ترسند منتها آنها هم فهمیدند که ما وارد عصر انقلاب و استیلاء شدیم و از عصر استسباع خارج شدیم. ما دیگر انسان عصر استسباع نیستیم. منتهی غرب‌گرایان ما، انسان عصر استسباع را می‌پسندند و می‌خواهند ما را به عصر استسباع برگردانند و این به آسانی تحقق پیدا نمی‌کند.

با این دید ما تا کجا غرب‌ستیزی خواهیم کرد؟ اگر روزی اینها از تجاوز، استثمار، دخالت در امور کشورها دست بردارند ما با غرب کاری نداریم یا به گفته برخی برای ساختن هویت تا آخر با اینها می‌جنگیم؟

ما نیاز به جنگیدن نداریم و دنبال سلطه بر دنیا هم نیستیم. غرب هم دیگر نمی‌تواند آن روش را ادامه بدهد. غرب مجبور است دست از سیاست‌های خود بکشد و غرب پرستان هم در دنیا عقلی ندارند که عقلانیت جوامع متوجه آنها بشود. تنها مزیت اینها تکنولوژی غرب است. اما واقعیتی وجود دارد که هم تجربه تاریخی ثابت



کرده است و هم عقل سیاسی در غرب این را اقتضا می‌کند که حتی اگر افراطی‌ترین نوع غرب‌پرستی در کشوری مثل کشور ما حاکم بشود، آنها به هیچ وجه فرصت و مزایای ناشی از رفاقت با غرب را در اختیار غرب‌گرایان نمی‌دهند. چرا؟ چون این گذشته تمدنی و خصومت طولانی فیما بین طوری است که غربی‌ها رضایت نمی‌دهند که حتی غرب‌گرایان در ایران قوی بشوند. شما ببینید در ترکیه دولت عثمانی بر خورد جدی داشت و سرزمین‌های وسیعی را از اروپا تصرف کرد. چند صد سال خصومت فیما بین‌شان بود نهایتاً عثمانی به دلیل گسترش ادبیات ناسیونالیستی و تحریک اعراب و قومیت‌های درون سرزمینی از هم پاشید... در ترکیه ترکان جوان بعد آنها آتاتورک به قدرت می‌رسد. شما در دنیا از آتاتورک غرب‌گراتر که پیدا نمی‌کنید. رضاشاه و غرب‌گرایان داخلی ما به دنبال آتاتورک بودند؛ اینها آتاتورک را به عنوان قبله غرب‌پرستی می‌دانستند؛ حتی مجسمه‌ای از آتاتورک هست که امام می‌گوید من رفتم دیدم مجسمه آتاتورک دستش رو به غرب است. یعنی آدرس می‌دهد به سمت غرب. الان هشتاد، نود سال است که جانشینان آتاتورک و آقای اردوغان... (از اینها غرب‌گراتر در دنیا دارید؟!)- همه تلاش خود را کردند که به جامعه اروپا برگردند و به عضویت آنها دربیایند رضایت ندادند. همه تلاش خود را کردند که اروپا دست از پرونده قتل‌عام ارامنه بردارد بر نداشتند. اصلاً قانونی در فرانسه هست که اگر کسی کشته شدن ارامنه در ماجرای جابجایی را قتل‌عام نداند، نسل‌کشی نداند به مدت شش ماه به زندان محکوم بشود؛ این یک قانون است و هنوز دست نکشیدند. بنابراین آیا فکر می‌کنید که اگر ما از آنچه غرب‌ستیزی تلقی می‌شود دست بکشیم و کاملاً غرب‌گرا بشویم غرب برای ما مسائل خرده‌ریزی که فکر می‌کنیم داریم را حل بکند حل نخواهد کرد. غرب فقط در برابر یک چیز کوتاه خواهد آمد و آن قدرت و عقلانیت و عزت ماست. اگر قوی و قادر و عاقل باشیم در حوزه‌هایی که توانایی داریم غرب کوتاه می‌آید. لذا هیچ نظام فکری به تبعیت از غرب در ایران نمی‌تواند به نتیجه‌ای که غرب‌پرستان می‌خواهند در ذهن مردم جا بیندازند برسد.

اولین کار شما این است که قتل‌عام نیروهای نظامی‌تان را بپذیرید. دانشمندان را قتل‌عام می‌کنند. مگر عراق را گرفتند دانشمندان را قتل‌عام نکردند؟! همه را کشتند. کشور عراق را به چه دردی دچار کردند؟ یکی، دو جا صدام تخطی کرد. چرا اجازه ندادند در عراق امنیت برقرار بشود؟ چرا همین الان نمی‌گذارند؟ ائتلاف

تشکیل داد علیه داعش چرا بمب این ائتلاف را بر سر عراقی‌ها می‌ریزد ولی مواد غذایی‌شان سر داعش؟ این چه پدیده‌ای است؟ به طور جدی عرض کنم جریان غرب پرستی به شدت دچار بحران فهم قضایای تاریخی و فهم قضایای اطراف خودش شده است و این نقص فهم در شرایطی اتفاق می‌افتد که اینها در تلاش‌اند اوج جنتمنی و اوج فهم تاریخی را از خودشان نشان بدهند. درست است که به سمینارهایی چون دائوس می‌روند یا جای دیگر می‌روند و از عقلانیت حرف می‌زنند ولی من «بحران عقلانیت» را در جریان غرب پرستی به شدت عمیق می‌بینم.





مناسبت‌ها



میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی و جنبش اجتماعی مشروطه

دکتر معصومه قره‌داغی^۱
غلامرضا دوست‌زاده^۲

چکیده

جنبش اجتماعی مشروطه در ایران، واکنش‌های مختلفی از جانب قشرهای مختلف مردم به دنبال داشت؛ به ویژه که درخواست‌های مردم ابتدا برای تأسیس عدالتخانه بود و سپس تبدیل به مشروطه گردید. در جریان مشروطه علمای مشروطه خواه بر اساس مسئولیت‌هایی که احساس می‌کردند از سوی شریعت بر عهده آنها نهاده شده است، سخنانی ایراد نموده، نظریاتی ارائه داده و مکتوباتی از خود به یادگار گذاشته‌اند. در این میان با وجود بهره‌برداری از آثار بسیاری از این عالمان دین، آرا، اقوال و دیدگاه‌های برخی از آنها کمتر مورد توجه مورخان، محققان و پژوهشگران قرار گرفته است که آثار و اندیشه‌های آیت‌الله حاج میرزا صادق مجتهد تبریزی،

۱. عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر (نویسنده مسئول)

۲. دانشجوی دکتری تخصصی تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه خوارزمی



به خصوص دو رساله وی که علیه مشروطه نگاشته شده، در زمره مواردی قرار دارد که در باب آنها اعتنای چندانی از جانب اصحاب نقد و نظر حوزه مشروطه صورت نگرفته است. وی در رسالات خود مشروطه را به صراحت مخالف اسلام و شریعت دانسته و دیدگاه‌های خود در مورد دخالت مردم در امور حکومتی، مجلس شورا و نمایندگان مجلس را بیان نموده است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که بعد از پیروزی جنبش مشروطه به دلیل تندروی برخی مشروطه‌خواهان و زاویه گرفتن تعداد قابل توجهی از گردانندگان اصلی مشروطه با موازین دینی و شرعی، برخی از علما از جمله میرزا صادق مجتهد تبریزی به رغم جانبداری از مشروطه اول، در ادامه به همراه حاج میرزا حسن مجتهد در صف مشروطه‌خواهان در آمده، از انجمن اسلامیة ضد مشروطه تبریز هواداری کرده و مشروطه‌طلبان را بابت خوانده و در نهایت بعد از چندی، انزوا و کناره‌گیری را پیشه خود نموده است.

کلیدواژه‌ها: میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی، مشروطه‌خواهان، مشروطه‌طلبان، جنبش اجتماعی

مقدمه

یکی از مهم‌ترین چالش‌های فکری موجود در جریان جنبش اجتماعی و نه سیاسی مشروطه، تضارب آرا و دیدگاه‌های مشروطه‌طلبان و مشروطه‌خواهان بوده که بلافاصله پس از پیروزی مشروطه به وجود آمد. کسانی که مشروطه را پدیده‌ای غربی تصور می‌کردند، مشروطه مشروعه را امری متناقض دانسته و مقوله مشروطه را نظامی غربی می‌دانند که ارتباطی به شرع و مذهب اسلام ندارد. این گروه هدفشان بیشتر پاسداری از احکام شریعت بود؛ به عبارتی توجه خود را به اصولی از قانون اساسی و قوانین دیگر که به وسیله مجلس اول تصویب شده و بنا به تعبیر این گروه مخالف با شریعت به شمار می‌آمد متمرکز ساختند و در نتیجه وظیفه شرعی خود می‌دانستند که بر ضد مشروطه پایمال‌کننده قوانین اسلامی به پاخیزند. چون در آن زمان با توجه به وضعیت اجتماعی و فرهنگی، ایدئولوژی زنده و فعال در بین مردم در چهارچوب مذهب خلاصه می‌شد و نمایندگان بحق، رهبران مذهبی و مراجع تقلید بودند.

روش تحقیق در این مقاله به صورت توصیفی - تحلیلی می‌باشد که بعد از توصیف

داده‌ها و مطالب به تجزیه و تحلیل مطالب پرداخته و در ضمن آن بیان خواهد شد که آیت‌الله آقا میرزا محمدصادق مجتهد تبریزی به دلیل هوشمندی و ذکاوت متوجه ناسازگاری منویات مشروطه‌طلبان دست‌اندر کار جنبش اجتماعی مشروطه با شریعت اسلام شده و آرا و نظریات خود را طی دو رساله در مخالفت با آن بیان نمود.

زندگی‌نامه

آیت‌الله آقا میرزا محمدصادق مجتهد تبریزی فرزند آیت‌الله میرزا محمد معروف به بالا مجتهد و نوه آیت‌الله مولی محمدعلی مجتهد دینوری قراجه داغی (صاحب شرح معروف بر تبصره علامه) در سال ۱۲۷۴ ق در شهر تبریز متولد شد.^۱ تحصیلات مقدماتی در فقه و اصول را در تبریز و در سال ۱۲۸۸ ق و به قولی دیگر در سال ۱۲۹۱ ق در سن هجده سالگی پشت سر نهاده و برای ادامه تحصیل همراه برادرش آقا میرزا محسن راهی نجف اشرف شد و در نزد استادانی چون شیخ هادی تهرانی^۲ که در علم اصول فقه مشرب خاصی داشت و شیخ حسن مامقانی، مولی محمدفاضل ایروانی و فاضل شریبانی تلمذ کرد.^۳ آقا میرزا محمدصادق به شیخ هادی تهرانی ارادت بیشتری داشت و نظریات او را دقیق می‌دانست. مشارالیه بعد از بیست و چهار سال اقامت در نجف در سال ۱۳۱۲ ق که به درجه اجتهاد و فقاقت رسیده بود، به زادگاهش تبریز بازگشت^۴ و به کار تدریس فقه و اصول و امامت و مرجعیت دینی مسلمانان پرداخت. وی علاوه بر دانش وسیع در فقه و اجتهاد به درجه‌ای رسید که حتی در مبانی حقوق هم از وی به عنوان یک صاحب‌نظر یاد شده و مدرس تبریزی در کتاب *ریحانه‌الدب* لقب «افضل المحققین» و «اکمل المدققین»

۱. سید محسن امین در کتاب *اعیان الشیعه* تاریخ تولد آقا میرزا صادق را سال ۱۲۶۹ ق می‌داند که در هشتاد و دو سالگی وفات یافته است. سید محسن امین، *اعیان الشیعه*، بیروت، الانصاف، ۱۹۵۱ م، ج ۷، ص ۳۶۷؛ این خاندان امروزه به نام «دینوری» یکی از قراء اطراف اهر است مشهور هستند. مهدی مجتهدی، *رجال آذربایجان در عصر مشروطیت*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، زرین، ۱۳۷۷، ص ۱۸۲؛ و احمد دنیانور و هادی هاشمیان، *بیان صادق؛ بررسی احوال، افکار و آثار آیت‌الله میرزا صادق مجتهد تبریزی*، تبریز، مهد آزادی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۶.

۲. شیخ هادی تهرانی بنا به نوشته مهدی مجتهدی در علم اصول سلیقه خاصی داشت و در مباحث الفاظ با شیخ مرتضی انصاری هم عقیده نبود. تکفیر وی از جانب مرحوم شیخ حبیب‌الله رشتی موجبات زحمت برایش گردید. مهدی مجتهدی، همان، ص ۱۸۳.

۳. احمد دنیانور و هادی هاشمیان، همان، ص ۲۸-۲۲.

۴. سید محسن امین، همان، ۱۹۵۱ م، ص ۳۶۶.





آثار و اندیشه‌های آیت‌الله حاج میرزا صادق مجتهد تبریزی، به خصوص دو رساله وی که علیه مشروطه نگاشته شده، در زمره مواردی قرار دارد که در باب آنها اعتنای چندانی از جانب اصحاب نقد و نظر حوزه مشروطه صورت نگرفته است. وی در رسالات خود مشروطه را به صراحت مخالف اسلام و شریعت دانسته و دیدگاه‌های خود در مورد دخالت مردم در امور حکومتی، مجلس شورا و نمایندگان مجلس را بیان نموده است

را به او می‌دهد.^۱ ایشان علاوه بر تدریس و تألیف آثاری چون مباحث الفاظ، صلوه و مشتق، مرجع تقلید مردم در مسائل شرعی و احکام علمی بود و در موقعیت‌های مختلف در منبر مردم را در مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با لحن قاطع ارشاد می‌کرد.^۲ مخالفت با استبداد دوره قاجار و دوره پهلوی و تبعید به شهر قم حاکی از مبارزات وی در طول زندگی می‌باشد.^۳

بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی ایران، مرحوم میرزا صادق آقا را شخص اول روحانیت تبریز در دوران پهلوی اول دانسته و با اشاره به سابقه آشنایی با آذربایجان و مجاهدت‌های علما و به ویژه آقایان انگجی و میرزا صادق آقا با ذکر این نکته که: «... و ما می‌دانیم که آذربایجان همیشه در این مسائل پیش قدم بوده است، از قبل از مشروطیت و در خود مشروطیت و بعدها. و علمای آذربایجان در این مسائل رنج دیده‌اند و ما شاهد تبعید مرحوم آقای انگجی و مرحوم آقا میرزا صادق آقا بودیم؛ و همین جا هم خدمتشان رسیده‌ایم، بعد از این هم که از تبعید برگشتند و مرحوم آقا میرزا صادق آقا اینجا ماندند تا آخر عمر؛ ما هم خدمتشان می‌رسیدیم»؛^۴ به مبارزات و اقدامات مشارالیه در برابر حرکت‌های ضد اسلامی رضاخان علیه روحانیت و کوشش برای کشف حجاب بانوان اشاره نموده و خاطر نشان می‌نماید:

... با دست رضاخان شروع کردند به کوبیدن روحانیون، عمامه‌ها را برداشتن و مدرسه‌ها را جلویش را گرفتن، لباس‌ها را تغییر دادن،

۱. محمد علی مدرس تبریزی، *ریحانه الادب*، تبریز، کتابفروشی خیام، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۶۹.

۲. سید ابراهیم سید علوی، «بیان صادق؛ شرح حال، آثار، افکار و مبارزات آیت‌الله میرزا صادق آقا»، کیهان اندیشه، ۱۳۶۶، ش ۱۶، ص ۷۷.

۳. برای اطلاعات بیشتر در خصوص زندگینامه آقا میرزا صادق رک: عبدالحسین امینی تبریزی، *شهیدان راه فضیلت*، نجف، بی‌تا، ۱۳۵۵، ص ۵۵۳؛ میرزا علی نقه‌الاسلام تبریزی، *مراه‌الکتب*، تصحیح عبدالله نقه‌الاسلامی، تهران، بی‌تا، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۰۸؛ و مرتضی مدرس چهاردهی، *سیمای بزرگان*، تهران، شرق، ۱۳۵۵، ص ۲۳۸.

۴. *صحیفه امام*، ج ۱۰، ص ۳۱.

با آن شدتی که انسان شرم می کند که چه کردند با این طایفه و آن هم به اسم این که می خواهیم اصلاح بکنیم، با اسم این که همه ایران یک رنگ باشند، ملت ما کذا باشد، با این حرف های ناروا، این قدرت را هم می خواستند بشکنند و شکستند در آن وقت و سخت هم شکستند و چند قیامی که در ایران از جانب روحانیون شد که یکی از آنها از اصفهان بود... این را هم با حيله و قدرت شکستند، چنان که قیام آذربایجان و علمای آذربایجان و قیام خراسان اینها را هم با قدرت شکستند... و علمای تبریز را دو نفر شخصی که در رأس بود از آنجا گرفتند و بردند، گمانم این است که در سنقر، آنجا مدتی تبعید بودند و بعد هم که اجازه رفتن را دادند و مرحوم حاج میرزا صادق که شخص اول آن وقت روحانیت تبریز بود آمد و در قم ماند و در همین جا هم ماندگار شد و دیگر نرفت. آنجا می رفت هم کاری نمی توانست بکند.^۱

امام خمینی در جایی دیگر با توجه دادن قیام علمای کشور علیه رضاخان متذکر می شود:

در زمان خود ما چندین نفر قیام کردند؛ روحانیون بر ضد رضاخان، چندین دفعه، یک دفعه از خراسان، یک دفعه از آذربایجان، یک دفعه از اصفهان؛ و همه اطراف ایران را دعوت کردند به قم؛ که ما اینها را شاهد بودیم و اینها همه قیام بر ضد رضاخان بود. البته قدرت او داشت و شکست اینها را. علمای آذربایجان را گرفت و برد - در سنقر - گمان می کنم بود. دو نفر بزرگان علمای آنجا مرحوم امیرزا صادق آقا، مرحوم انگجی، اینها را بردند در سنقر، یا آنجاها طرف کردستان. آنجاها مدت ها آنها در آنجا تبعید بودند. بعد هم که رهایشان کردند، مرحوم امیرزا صادق آقا آمد قم ماند و دیگر نرفت به آذربایجان، و در همانجا فوت شد.^۲

مؤسس حکومت اسلامی ایران در عصر حاضر، در نهایت با اشاره به اینکه حرکت ها و قیام های اصیل از سوی روحانیت آگاه شیعه رهبری شده، در گفتار

۱. همان، ج ۸، ص ۴۵۳-۴۵۲.

۲. همان، ص ۲۹۴.





امام خمینی (ره): می‌دانیم که آذربایجان همیشه در این مسائل پیش قدم بوده است، از قبل از مشروطیت و در خود مشروطیت و بعدها. و علمای آذربایجان در این مسائل رنج دیده‌اند و ما شاهد تبعید مرحوم آقای انگجی و مرحوم آقا میرزا صادق آقا بودیم؛ و همین جا هم خدمتشان رسیده‌ایم، بعد از این هم که از تبعید برگشتند و مرحوم آقا میرزا صادق آقا اینجا ماندند تا آخر عمر؛ ما هم خدمتشان می‌رسیدیم

دیگری توجه عموم را به قیام علمای آذربایجان و شخص مرحوم میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی معطوف نموده و فرمودند:

از وقتی که رضاخان آمد تا امروز چند مرتبه قیام شد، کی قیام کرد؟ از این طبقات دیگر، مردم، از روشنفکرش بگیر، نمی‌دانم از نویسندگانش بگیر و از اینها. در این قیام‌ها بر ضد، کی بود که قیام کرد؟ قیام آذربایجان را کی کرد؟ علمای آذربایجان، مرحوم آقا میرزا صادق آقا... و قدرت، آن قدرتی بود که اینها را شکست داد. قیام‌ها را شکستند، علمای آذربایجان را گرفتند و در یکی از بلاد کردستان

تبعیدشان کردند و بعد از مدت‌ها اجازه دادند که مرحوم آقا میرزا

صادق آقا آمدند همین قم و اینجا هم فوت کردند.^۱

در نهایت این عالم مجاهد در شهر قم به سال ۱۳۵۱ق به رحمت حق پیوسته و در کنار مرقد حضرت معصومه (س) مدفون گردید.^۲

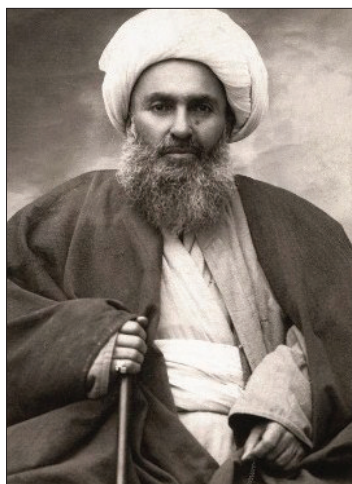
مواجهه میرزا صادق آقا با جنبش مشروطه

در نهضت مشروطه، چهار عنصر روحانیان، مردم، روشنفکران غرب‌زده و دربار، نقش آفریدند. در این میان، سهم روحانیان، بیشتر در «تکوین و راه‌اندازی» و «هدایت و رهبری» نهضت؛ سهم مردم، در همراهی و پیروی از رهبری نهضت و بدین وسیله آماده ساختن بستر رشد و تکامل آن تا مرز توفیق و پیروزی؛ سهم روشنفکران غرب‌زده، بیشتر در سوق دادن نهضت به مشروطه غربی و انحراف از اصول آرمانی و نخستین آن (که مورد نظر علمای شیعه بود) و سهم دربار، بیشتر در حفظ منافع شخصی که مستلزم مخالفت با مشروطه بود، مشهود است. میان ولایات و ایالات آن روز ایران، هر چهار عنصر یادشده در ایالت آذربایجان و به ویژه شهر تبریز، فعالیت چشمگیری در مقایسه با دیگر ولایات داشته‌اند؛ به گونه‌ای که

۱. همان، ج ۹، ص ۳۹۹.

۲. علی تبریزی خیابانی، علماء معاصرین، تهران، چاپ سنگی، ۱۳۶۶ق، ص ۱۵۵-۱۵۴.

تأثیر فعالیت این چهار عنصر در تبریز، کمتر از تأثیر فعالیت آنها در تهران نبوده است. به عبارت دیگر، شهر تبریز (اگر نه در نطفه و تکوین نهضت مشروطه) به یقین، یکی از مراکز ثقل و مهم رشد و سرعت گیری نهضت مشروطه ایران است تا جایی که می‌توان ادعا کرد: مشروطه تبریز، نمایی کوچک از مشروطه ایران با همه شاخصه‌های آن است.^۱



شیخ فضل‌الله نوری

با توجه به اهمیت انکارناپذیر شهر تبریز در جنبش اجتماعی مشروطه، بی‌تردید نقش عالمان آن در مشروطه که بررسی افکار یکی از برجستگان آن موضوع این پژوهش است، نیز همواره مورد توجه بوده است. اما قبل از ورود به این مقوله باید خاطر نشان سازیم که مشروطیت نه به لحاظ لفظ بلکه به عنوان یک سیستم حکومت برای اداره مملکت و قالبی برای ماهیت سلطنت، در نظر عالمان دینی از مسائل مستحدثه بوده است و عامل اصلی اختلاف سران روحانی مشروطیت پس از

صدور فرمان ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ق نیز در همین نکته است. یکی مشروطه را امری که اصول و فروع آن را نمی‌داند یاد می‌کند و همو در جای دیگر صراحتاً از مشروطیت به عنوان «فتنه مستحدثه» نام می‌برد. مشروطه خواهان آن را سخنی که از سمت فرنگستان به مملکت ما سرایت کرده و لفظی که تا به حال در مملکت مستعمل نبوده است یاد می‌کنند و شیخ فضل‌الله نوری مشروطه را از مخترعات ملل خارجه می‌داند. دیگری آن را رژیم می‌داند که موجب امنیت و آبادی مملکت است. ملا عبدالله مازندرانی و محمد کاظم خراسانی آن را تابش آفتاب عدالت قلمداد می‌کنند. نورالله اصفهانی مشروطیت را در اسلام، اساسی می‌داند که در ظرف ده، بیست سال قصور قیصره و کنوز اکاسره را دارا شد.^۲

۱. احمد رهدار، «سیری در حیات سیاسی میرزا حسن مجتهد تبریزی»، آموزه، ش ۳، ۱۳۸۲، ص ۱۴۴-۱۴۳.

۲. محمد مهدی مرادی خلیج، مشروعه‌خواهان مشروطیت، شیراز، کوشا مهر، ۱۳۸۹، ص ۸-۹.



با این وصف، علما به سبب تفاوت فهم و دیدگاه از معنای مشروطه در آن دوره به دو گروه تقسیم شدند: مشروطه‌طلب و مشروطه‌مشروعه‌خواه. با توجه به تعلق میرزا صادق تبریزی به گروه مشروطه‌خواه، از پرداختن به علمای مشروطه‌طلب عبور می‌کنیم و روی سخن را به جانب علمای مشروطه‌خواه برمی‌گردانیم. عالمان مشروطه‌خواه در رابطه با مشروطه و به ویژه بحث قانون‌گذاری در آن به دو مقوله مهم توجه داشتند: «مباینت قانون‌گذاری با خاتمیت دین محمدی (ص) و عدم نیاز به جعل قانون در کشور اسلامی و نیز مسئله حرمت و قلمرو و دایره شمول آن».^۱ این دو مسئله سبب دو جهت‌گیری متفاوت در میان مشروطه‌خواهان شد: عده‌ای اساس مشروطیت را مورد تعرض قرار دادند و آن را مغایر با اسلام دانستند و عده‌ای دیگر مشروطیت را مشروط به شرایطی که در آن دین محمدی (ص) حفظ گردد قبول داشتند. گروه دوم را اصطلاحاً طرفداران مشروطه مشروطه می‌دانستند. طرفداران مشروطیت و به تبع ایشان، کثیری از مورخان نهضت مشروطیت به دلیل تعلقات مرامی و مسلکی نتوانسته‌اند تصویر و درکی درست از آرا و دلایل مخالفت مشروطه‌خواهان ارایه دهند.^۲ متأسفانه با توجه به غلبه موافقان مشروطه به ویژه در حوزه چاپ و نشر و ممانعت از انتشار آثار مشروطه‌خواهان چهره‌واژگونه‌ای از آنان در مکاتیب عصر مشروطه و پس از آن ارایه شده و علت مخالفت آنان با مشروطه در هوای نفس و منفعت‌طلبی آنها عنوان شده است. اما همان‌گونه که یکی از محققین حوزه مشروطه به درستی اذعان می‌دارد:

آنان به دلیل درک خاصی از فلسفه سیاسی در دوره غیبت و احساس خطر شدید نسبت به مخدوش شدن ارزش‌های اسلامی، واقعاً از غلبه لامذهبی در قالب مشروطیت اندیشناک و هراسان بودند و به همین جهت اولاً فلسفه سیاسی خاص خود یا نظام مشروطه را بهتر از مشروطیت و مفیدتر به حال اسلام و مسلمین می‌دانستند، ثانیاً خطر حکومت استبدادی محمدعلی شاهی را کمتر از خطر مشروطه‌طلبانی می‌شمردند که مجلس را قبله خود و محل طواف

۱. غلامحسین زرگری‌نژاد، رسائل مشروطیت: هیجده رساله ولایحه درباره مشروطیت، تهران، کویر، ۱۳۷۷، ص ۲۵.

۲. غلامحسین مقدم حیدری، «بر علیه مشروطیت»: دو بخش، تارنمای مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های اسلامی و ایرانی / <http://www.cgie.org.ir/fa/news/> به کد ۲۷۹۳۲ و ۲۷۹۳۸)، ۱۳۹۳، بخش اول.

توصیف می کردند.^۱

آیت‌الله میرزا صادق در آغاز جنبش مشروطه به عنوان یکی از علمای طراز اول شهر تبریز (با مطالب ذکر شده بالا در خصوص اختلاف فکری علما در موضوع مشروطه و نحوه مواجهه با آن) ابتدا با مشروطه‌خواهان همکاری داشت و بعداً از مشروطه روی گردان شد و به صف مشروطه‌خواهان در آمد؛ به طوری که در سال ۱۲۹۲ هجری شمسی با برخی از علما به محمدعلی شاه - ششمین پادشاه سلسله قاجار - تلگرام فرستاد و لغو مشروطیت را خواستار شد^۲ که بررسی این مقوله را در ادامه این مطلب و در بخش جداگانه‌ای پی خواهیم گرفت.



آیت‌الله حاج میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی

او در مهاجرت علما و روحانیون (مهاجرت کبری) به قم (مشروطه اول) تلگرافی همراه حاجی میرزا حسن مجتهد،^۳ امام جمعه، ثقه الاسلام و حاجی میرزا محسن^۴ به مظفرالدین شاه مخابره نموده و حمایت و پشتیبانی خود از علمای مهاجر را اعلام کردند و در ادامه تلگراف‌هایی به علمای قم و دیگر روحانیون شهرهای مختلف فرستاده و خواستار همکاری آنها شدند. هر چند کسروی در تاریخ مشروطه ایران تلگراف علمای تبریز به مظفرالدین شاه را به اشاره محمد میرزا

۱. غلامحسین زرگری نژاد، همان، ص ۳۹.

۲. سید ابراهیم علوی، تبیان صادق، مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه، قم، ۱۳۹۰، ص ۴۲۳.

۳. حاجی میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی فرزند حاجی میرزا محمدباقر مجتهد امام جمعه می باشد که تحصیلات خود را در محضر اساتیدی چون حاج میرزا محمدحسن شیرازی و سید حسین کوه کمری گذراند و در همان سنین جوانی به درجه اجتهاد نایل گردید و آثاری چون تشریح الاصول، کتاب الطهاره و رساله‌ای در مقدمه واجب از خود به یادگار گذاشته است. وی از بنیانگذاران مشروطه تبریز محسوب می شود که در آغاز جنبش مشروطه با آن همکاری داشت اما بعد از مدتی مخالف آن گردید. برای اطلاعات بیشتر رک: علی (منذر) ابوالحسنی، «آیت‌الله حاجی میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی مؤسس و مصحح مشروطه تبریز»، تاریخ معاصر ایران، تهران، تابستان ۱۳۸۰، ص ۵، ۱۸؛ سید احمد کسروی تبریزی، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۳؛ و مهدی مجتهدی، همان.

۴. برادر بزرگ میرزا صادق آقا که از علمای فاضل زمان خود بود و مجتهدی مشارالیه را از عقلاء تبریز به شمار می آورد که با برادرش در اسلامیه شرکت کرد و کتابی هم به نام اربعین نوشته است. مهدی مجتهدی، همان، ص ۱۸۵.



امام خمینی (ره): از وقتی که رضاخان آمد تا امروز چند مرتبه قیام شد، کی قیام کرد؟ از این طبقات دیگر، مردم، از روشنفکرش بگیر، نمی‌دانم از نویسندگانش بگیر و از اینها... قیام آذربایجان را کی کرد؟ علمای آذربایجان، مرحوم آقا میرزا صادق آقا... و قدرت، آن قدرتی بود که اینها را شکست داد. قیام‌ها را شکستند، علمای آذربایجان را گرفتند و در یکی از بلاد کردستان تبعیدشان کردند و بعد از مدت‌ها اجازه دادند که مرحوم آقا میرزا صادق آقا آمدند همین قم و اینجا هم فوت کردند

ولیعهد در مخالفت با عین‌الدوله می‌داند، اما متن تلگراف حاکی از آگاهی و درایت این روحانیون به وضعیت سیاسی حاکم در دربار و مخالفت آنها با استبداد و ظلم و بی‌عدالتی است.^۱

در این تلگراف اشخاص مغرض درباری را مانع رسیدن عرایض به حضور شاه می‌دانند: مغرضین درباری نمی‌گذارند عرایض ما و سایر خادمان شریف مطهره چه در طهران و چه در سایر نقاط ممالک محروسه^۲ درست بعرض حضور حضرت سلطانی برسد و مقاصد حقه و مشروع ما را در البسه‌ای که منافی اغراض خودشان نباشد جلوه می‌دهند... ما خادمان شریعت مطهره و سایر اهل آذربایجان چهار سال است که... می‌بینیم عرایض ما را هیچ کدام از لحاظ مبارک نگذرانیده‌اند.^۳

میرزا صادق آقا در این تلگراف اشاره به درخواست‌های اولیه علمای تهران در مهاجرت به حرم حضرت عبدالعظیم می‌کند که خواستار اصلاحات در اوضاع محاکمات و امور مالیاتی بودند اما به دلیل مخالفت درباریون که اصلاحات را منافاتی با استبداد و ظلم و ستم خود می‌دانستند تنها به دادن وعده‌های پوشالی به آنها اکتفا نمودند.^۴ چون علما متوجه شدند که درباریان اقدامی در جهت اصلاحات انجام نمی‌دهند مجدداً با مهاجرت به قم درخواست‌های خود را تکرار کردند. اما وزیرای دربار که می‌دانند با این اصلاحات دست استبداد و ظلم آنها کوتاه خواهد شد، علما را تهدید نمودند.^۵ در ادامه تلگراف از مظفرالدین‌شاه درخواست نمودند تا از علما

۱. احمد کسروی، همان، ص ۱۱۳.

۲. اصطلاحی سیاسی و اداری که در دوره قاجاریه رایج بود.

۳. احمد کسروی، همان.

۴. همان.

۵. همان.

دلجویی کنند و با احترام آنها را برگردانند.^۱ مظفرالدین شاه نیز طی تلگرافی به ولیعهد قول داد که از علما و روحانیون مهاجر دلجویی کرده و آنها را به تهران بازمی گرداند. متن پاسخ شاه چنین است:

بجنابان مستطابان حاجی

میرزا حسن آقای مجتهد و

آقای امام جمعه و آقای حاج میرزا محسن آقا و آقای میرزا صادق آقای مجتهد و آقای ثقه الاسلام التفات ما را برسانید و از طرف ما بگوئید که مراحم ملوکانه همیشه شامل طبقات مردم خاصه به علمای اعلام و مخصوصاً به علمای آذربایجان بوده و خواهد بود... به شفاعت و توسط شما استدعای علمای آذربایجان را در معاودت علمای طهران قبول فرموده مشیرالدوله وزیر امور خارجه را برای معاودت دادن آنها روانه کردیم به زودی علمای طهران شرفیاب می شوند و عرایض حقه آنها را هم مبنی بر صلاح دولت و ملت باشد قبول خواهیم فرمود.^۲

همچنین کسروی در کتابش به همکاری میرزا صادق آقا با مردم در مخالفت با ظلم و بی عدالتی و استبداد محمدعلی میرزا ولیعهد در تبریز اشاراتی می کند. در این مورد می نویسد:

یکی از ساکنان تبریز به نام حاجی عباس لاکه دیزجی^۳ که پیرمردی دلیر بود همراه پسرش در برابر حاجی محمدتقی صراف که از نزدیکان ولیعهد (محمدعلی میرزا) به شمار می رفت و زمین های خالصه این منطقه را می خرید و به بهانه آن بقیه اراضی را تصرف کرده ایستادگی نمود، اما هر چه فریاد می کند و تظلم می نماید به جایی نمی رسد. سرانجام به خانه علما و مجتهدین پناه می آورد و راجع به غصب املاک و زمین هایش پرسشنامه ای تهیه و جواب می خواهد

۱. همان، ص ۱۱۶.

۲. همان.

۳. یکی از محلات تبریز



و به قولی درهای مساجد میرزا صادق و دیگر علما را قفل می‌زند و از آنها می‌خواهد جلوی ستم و ظلم را بگیرند. آیت‌الله میرزا صادق آقا چون صحت ادعای آن رعیت مظلوم را می‌دانسته و به حقیقت ماجرا واقف بوده جوابی به مضمون زیر می‌نویسد:

اگر غصب املاک حاجی عباس درست است پس غصب فدک هم درست بوده است. در حالی که دیگر ملایان پاسخ می‌دهند ما را توانایی نیست که جلو ستمگران را بگیریم.^۱

در منابع مشروطه همواره نام میرزا صادق در کنار ثقه‌الاسلام و حاج مهدی کوزه‌کنانی^۲ آمده است که بیانگر دوستی این روحانیون اندیشمند می‌باشد که در آغاز جنبش مشروطه با یکدیگر همکاری نزدیکی داشتند.



آیت‌الله میرزا صادق آقا تبریزی (نفر پنجم از سمت راست)

انتشار اخبار مشروطه تهران در تبریز باعث شد مردم ابتدا در کنسول‌خانه انگلیس و سپس در مسجد صمصام‌خان^۳ جمع شده و علمای بزرگی چون حاجی میرزا حسن

۱. احمد کسروی، همان، ص ۱۴۸.

۲. مرحوم حاجی مهدی کوزه‌کنانی تاجر تبریزی کمک‌های قابل توجهی به مشروطه کرد و از اصول مشروطه و آزادی حمایت نمود. وی مردی متدین، متین و بردبار بود و منزلش هم اکنون خانه مشروطیت می‌باشد. کریم طاهرزاده بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران تبریز، شرکت نسبی حاج محمدحسین اقبال و شرکاء، ۱۳۳۲، ص ۴۶۱-۴۶۰.

۳. تا قبل از وصول فرمان مشروطه در تبریز اجتماع مردم در مسجد صمصام‌خان صورت می‌گرفت اما بعد از آن محل جدیدی به نام انجمن ایالتی را انتخاب کردند. همان، ص ۱۴۸.



به تدریج با پیشرفت کار مشروطه، نوگرایان مذهبی محافظه کار که در آغاز جنبش علاقه مند به اصلاحاتی به نفع گروه‌های مردم بوده و بهبود وضع دادگستری و امور مالیاتی را همراه با نظامنامه اسلامی از مطالبات مردم و خود می‌دانستند خواستار اصلاحاتی شدند که در چهارچوب اسلام بدون کمترین انعطاف پذیری و تفسیر و تأویلی صورت می‌گرفت و مبارزه در این راه را از وظایف تردیدناپذیر خویش می‌دانستند و چون مشروطه را با اسلام هماهنگ نیافتند آن را گونه‌ای الحاد اعلام کرده و حمایت از محمدعلی شاه را یکی از وظایف حتمی اسلامی به شمار آوردند و خود را با درباریان متحد ساختند. این گروه از اسلام دفاع می‌کردند که آقا میرزا صادق در زمره این گروه بود

مجتهد، حاجی میرزا کریم امام جمعه و میرزا صادق و حاجی میرزا محسن و ثقه الاسلام به آنها پیوسته و تحسن کردند تا ولیعهد را به قبول مشروطه وادار کنند.^۱ تحسن در سفارت انگلیس را باید نقطه شروع انحراف در نهضت گرفت. اگر چه تحسن در سفارتخانه‌های خارجی سابقه داشت، ولی زمان حادثه و پیچیده‌تر شدن عمل استعمار به گونه‌ای نیست که انسان این پناهندگی را هم در عداد تحسن و ملتجی شدن‌های گذشته بداند بلکه انگلستان از این تحسن بهره خود را برد.^۲

در سیزدهم شوال ۱۳۲۴ روز آدینه هشتم آذرماه در منزل حاج مهدی کوزه کنانی، تعدادی از تجار و روحانیون

از جمله مجتهد^۳ و ثقه الاسلام و میرزا صادق آقا و حاج میرزا محسن آقا و حاجی سید المحققین در خصوص تأسیس بانک ملی نشست بر گزار کردند و بعد از مذاکرات با بنیادگذاری بانک ملی موافقت نموده و پول‌هایی هم جمع‌آوری کردند اما با اعطای وام به دولت که به جیب مخالفان مشروطه خواهد رفت مخالف بودند و دو تلگراف از سوی تجار و بازرگانان و روحانیون به تهران فرستادند.^۴

در این تلگراف آمده است که تأسیس بانک ملی برای خلاصی از استقراض خارجی، اصلاح بودجه کشور و جلوگیری از اختلاس و خیانت است تا در آینده نیازی به استقراض خارجی نباشد و در صورت احتیاج به چنین استقراض، امنای دولت

۱. احمد کسروی، همان، ص ۱۵۶.

۲. محمد مهدی مرادی خلیج، همان، ص ۱۴.

۳. در این جلسه مجتهد برای اثبات وفاداری خود به مشروطه دهاتش را در اختیار انجمن گذاشت تا گندم‌ها را آورده و به هر قیمتی که می‌خواهند به فروش برسانند. نصرت‌الله فتاحی، زندگی‌نامه شهید نیک‌نام ثقه الاسلام تبریزی، تهران، بنیاد نیکوکاری نوریانی، ۱۳۵۲، ص ۱۱۸.

۴. احمد کسروی، همان، ص ۱۸۵.



میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی: عدل منحصر به سلطنت الهیه و جریان قوانین آنها که احکام کتاب مکنون است به دست مباشرین آن، که منصوبین از جانب حضرت احدیت باشند و سایر مردم گردن به طوع و انقیاد او نهند و خداوند متعال دستگاه همین سلطنت حقه خود را در زمین از ابتدای خلقت تا انقراض آن گسترده و مهیا فرموده است. مطالبه مردم لغو و غلط است: اولاً، مردم را حق مطالبه نیست، ایشان را جز عبودیت و انقیاد و وظیفه‌ای نیست. ثانیاً، اگر از غیر اولیای امر مطالبه می‌کنند که آنها خود غاصب و جائرنده، غلط و سفاهت است

باید آن را بپردازند و مجدداً تأکید کردند که علما و بازرگانان استقراض خارجی را تصویب نکرده و به آن رضایت نداده‌اند.^۱ به تدریج با پیشرفت کار مشروطه، نوگرایان مذهبی محافظه کار که در آغاز جنبش علاقه‌مند به اصلاحاتی به نفع گروه‌های مردم بوده و بهبود وضع دادگستری و امور مالیاتی را همراه با نظامنامه اسلامی از مطالبات مردم و خود می‌دانستند خواستار اصلاحاتی شدند که در چهارچوب اسلام بدون کمترین انعطاف‌پذیری و تفسیر و تأویلی صورت می‌گرفت و مبارزه در این راه را از وظایف تردیدناپذیر خویش می‌دانستند و چون مشروطه را با اسلام هماهنگ نیافتند آن را گونه‌ای الحاد اعلام کرده و حمایت از محمدعلی‌شاه را یکی از وظایف حتمی اسلامی به شمار آوردند و خود را با درباریان متحد ساختند.^۲ این گروه از اسلام دفاع می‌کردند که آقا میرزا صادق در زمره این گروه بود. در ماه ربیع‌الاول ۱۳۲۵ ق میرزا حسن مجتهد، حاجی میرزا محسن، آقا میرزا صادق، حاجی سید احمد خسروشاهی و ثقه‌الاسلام از شهر تبریز بیرون رفتند. میرزا حسن مجتهد علت مخالفت با مشروطه‌خواهان تبریز را طی تلگرافی به مجلس چنین می‌نویسد:

انجمن تبریز مؤدی شد به رواج و ظهور مذاهب فاسد و ضعف اسلام و هتک حرمت مؤمنین و علما و سلب امن در مال و جان و هرج و مرج کلی در شهر و اطراف...^۳ صفایی هم در کتاب رهبران مشروطه نقل می‌کند که از دیدگاه مجتهد و

۱. همان؛ و نصرت‌الله فتحی، همان، ص ۱۱۸.

۲. عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۱، ص ۳۲۹.

۳. نصرت‌الله فتحی، همان، ص ۱۳۸.

همکارانش، برخی از بابی‌ها در انجمن تبریز نفوذ کرده بودند که به دنبال مشروطه نبودند.^۱ ثقه‌الاسلام هم در نامه‌هایی که به مستشارالدوله نوشته اشاراتی به افراط مشروطه‌طلبان و انحراف مشروطه می‌کند. وی در یکی از این نامه‌ها چنین می‌نویسد:

معلوم گردیده که مقصودشان از های و هوی و مشروطه‌طلبی، محض ریاست و مداخل و افساد و خیانت بر ملت بوده است ابدی راضی به اجرای قانون و انتخاب و کلا و تأسیس انجمن و امنیت شهر نیستند.^۲

مدتی بعد از خروج علما از تبریز، به قصد عتبات به دلیل اصرار انجمن و و کلا، حاج میرزا محسن آقا و آقا میرزا صادق آقا را بر گرداندند که آنها هم با عنوان شرایطی از جمله انجمن به عرایض مردم نرسند و واعظان اسم مشروطه در منابر برنیاورند و ما را هم به انجمن احضار نمایند و علمایی که رفته‌اند به شهر برگردانده شوند، باز گشتند.^۳ به تدریج میرزا صادق آقا با انجمن اسلامی^۴ که به رهبری میرهاشم دوه‌چی (روحانی و نماینده سابق مجلس و محور مخالفان مذهبی در سال ۱۳۲۶ ق بود) همکاری کرد.^۵ نحوه همکاری وی به این شرح بوده که بعد از حوادث تهران و انهدام مجلس شورا، «در این ایام آقا سید هاشم... و جناب مستطاب حاج میرزا حسن مجتهد و جناب حاج میرزا محسن آقا مجتهد و حاج میرزا کریم امام جمعه و جناب آقا میرزا صادق آقا مجتهد و جناب آقا شیخ عبدالکریم کلیبری و سایر عمامه‌داران را جمع نمودند و صحیفه هم‌عهدی (تشکیل انجمن اسلامی) در بر هم زدن این امر شریف (مشروطه) نوشتند و مهر کردند.»^۶ در ایام فعالیت اشخاص فوق‌الذکر در انجمن اسلامی تبریز مطلبی مهم و خواندنی از نشریه ملا عمویان می‌گردد تا اهمیت

۱. ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه، تهران، جاویدان، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲. ایرج افشار، نامه‌های تبریز از ثقه‌الاسلام به مستشارالدوله، تهران، فرزاد، ۱۳۷۸، ص ۳۴۳.

۳. محمدباقر ویجویه‌ای، تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶، ص ۳۰؛ و احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶، ص ۳۳۶.

۴. انجمن اسلامی توسط میرهاشم دوه‌چی، میرزا حسن مجتهد و امام جمعه در تبریز تأسیس و به صورت کانون نیروهای سلطنت‌طلب (ضد مشروطه) درآمد. مشروطه‌خواهان را بابی و ملحد می‌نامیدند. این انجمن در سال ۱۲۸۷ش از میان رفت. ژانت آفاری، انقلاب مشروطه ایران، ترجمه رضا رضایی، تهران، بیستون، ۱۳۷۹، ص ۲۸۰.

۵. ژانت آفاری، همان، ص ۱۰۹.

۶. محمدباقر ویجویه‌ای، همان، ص ۳۶.





به نظر می‌رسد میرزا صادق به این نکته واقف شده بود که دستگاه کفر چنان بر همه چیز مستولی شده است که مخالفت با آن نه تنها تأثیری ندارد، بلکه خود در بازی دستگاه کفر قرار می‌گیرد؛ از این رو، او نه با کل دنیای مدرن (آیین طبیعیات و ملت کفریه) هم‌نوا می‌شود و نه بر علیه آن قیام می‌کند، بلکه تنها از آن کناره‌گیری می‌کند؛ البته این بدان معنا نیست که او امید خود را از دست داده است، بلکه اگر ایمان وی به امام زمان را به این امر اضافه کنیم، کناره‌گیری او دارای معنای ویژه‌ای می‌شود

حضور این اشخاص در انجمن مذکور و میزان تأثیرگذاری آنها و دلایل درگیری نظامی در تبریز به میان آید.

اعضای افراطی انجمن خواستار آن بودند که این چند نفر شاه را از سلطنت عزل کنند. وقتی قبول نکردند کسی را واداشتند تا آنان را ترور کند که سید هاشم را ترور کرده و تروریست اعتراف کرد که برنامه افراطی‌ها چه بوده است. در این نشریه آمده بود جمعی از مفسدین و دشمنان دین... چند نفر را تحریک و وادار نموده بودند که جناب مجتهد (میرزا حسن)، جناب امام جمعه و جناب

حاج میرزا محسن آقا مجتهد و جناب آقا میرزا صادق آقا مجتهد و جناب آقا سید هاشم و سایر علما را غفلتاً بکشند... بعد از این است که انجمن اسلامی تدارک می‌شود و در شهر جنگ داخلی بالا می‌گیرد. پس از چند روز جنگ علما گرد آمده، مقاومت را به صلاح ندانستند و انجمن را منحل کردند. اواخر شوال ۱۳۲۶ ق میرزا صادق آقا و برادرانش از شهر خارج و به قراچه داغ رفتند.^۱

اما بعد از انحلال اسلامی خود را از مسائل سیاسی کنار کشیده و مداخله نمی‌کرد. بنا به نوشته مهدی مجتهدی کار او در این زمینه (عدم مداخله) به افراط کشید؛ چنان که از صدور فتوی هم در مسائل شرعی خودداری می‌کرد. اسناد را تسجیل نمی‌کرد و به هیچ عنوان از حکومت و مشروطه و قانون... صحبت نمی‌کرد و از هر چیزی مشمئز بود و آن را به اطرافیان خود هم تزیق می‌کرد.^۲ به دلیل در پیش گرفتن سیاست عدم مداخله چهره وجیه‌المله‌ای در بین مردم یافت؛ به ویژه بعد از فوت میرزا حسن آقا مجتهد از حیث نفوذ و وجهه به مقام والاتری دست یافت. «چنانچه در شب عید فطر مردم از نصف شب به مسجد او می‌رفتند و برای خود

۱. احمد دینیانور و هادی هاشمیان، همان، ص ۲۳۶-۲۳۵.

۲. مهدی مجتهدی، همان، ص ۱۸۴.

جامی گرفتند و بعضی از مردم جای خود را به قیمت گران به اعیان و اشراف می فروختند.»^۱

بررسی اندیشه‌های میرزا صادق آقادر مورد جنبش اجتماعی مشروطه

بسیاری از مخالفان مشروطه توصیف از مشروطیت را معادل نظام‌های سیاسی اروپایی دانسته و با این نظر که چنین سیستمی برای ایران هم کاربردی است، مخالف بودند.^۲

آقا میرزا صادق جزء این اشخاص است. مهدی مجتهدی مشارالیه را شاگرد شیخ هادی طهرانی می‌داند که در علم اصول سلیقه‌ای خاص داشت و آرای وی در مباحث الفاظ با روحانیون دیگر متفاوت بود و آقا میرزا صادق راه و روش شیخ هادی را در آذربایجان رواج داد که برخی از علما پیرو شیخ هادی می‌باشند و هادوی نامیده می‌شوند.^۳ چون مشروطه مفهومی مبهم بود به همین دلیل اختلاف نظر زیادی به وجود آورد که هر کسی برداشت خود را از این واژه داشت.^۴ به دلیل ماهیت ضد دینی مشروطه، آقا میرزا صادق آقا با طرفداران این طرز فکر هم‌سوئی نکرد، هر چند در آغاز همکاری می‌کرد، اما به تدریج با تندروی برخی مشروطه‌خواهان، به تضاد و ناسازگاری مشروطه با اسلام پی برده و در آثار و سخنان خود آن را بیان می‌کند. البته بنا به نوشته حائری در آن زمان ایدئولوژی زنده و فعال در بین مردم در چهارچوب مذهب خلاصه می‌شد و نمایندگان بحق، رهبران مذهبی و مراجع تقلید بودند. همزمانی مبارزات دوجانبه نیروهای مشروطه‌خواه و مستبد علیه همدیگر، با ضد اسلامی شدن کارها و تصمیم‌های حکومت مشروطه به وسیله برخی از روحانیون به صورت یک کارزار گسترده سیاسی-مذهبی-ایدئولوژیک به رهبری مراجع تقلید درآمد.^۵ جدال ایدئولوژیک منجر به نوشته شدن نشریات و رسایل مختلفی بر له و علیه مشروطه گردید که میرزا آقا صادق به عنوان عالم و اندیشمند شیعی دو رساله

۱. همان، ص ۱۸۲.

۲. هوشنگ شهبابی و ونسا مارتین، *انقلاب مشروطه ایران*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی ولیلایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۲، ص ۴۶۰.

۳. مهدی مجتهدی، همان، ص ۱۸۳؛ و میرزا علی‌ثقه‌الاسلام تبریزی، همان، ص ۱۰۸.

۴. رسول جعفریان، «امکان یا امتناع ترکیب مشروطه با مشروعه»، *جریان‌های فکری مشروطیت همایش یکصدمین سالگرد مشروطه*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۶.

۵. عبدالهادی حائری، همان، ص ۲۱۳.





میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی: مسلمین در اسلامیت خود به تکالیف شرعیه و قوانین دینیه خود کاملاً عمل نخواهند کرد؛ لهذا محتمل است در آخر به قوانین دول خارجه مبتلا شده، شکوه و رونق اسلام برود. ما خود قوانین آنها را تأسیس و سلطنت جوریه به شکل سلطنت آنها تشکیل نماییم تا آنها نکنند؛ یعنی ظلمی به شریعت در آخر از اجانب خواهد رسید یا محتمل است برسد، ما خود آن ظلم را به شریعت برسانیم تا آنها نرسانند. مثل اینکه کسی بگوید متوقع است من در آخر به دست اجانب کشته شوم، به نقد خود را بکشم تا از اجانب مأمون شوم!

مشروطیت اول و دوم را به عنوان نقدی به ترتیب بر رساله شورای آسمانی نوشته عبدالرحیم الهی قراچه داغی و دیگری نقدی بر رساله فواید مجلس شورای ملی به قلم سید نصرالله تقوی که بر له مشروطه نوشته شده‌اند، تألیف کرد. او بر عکس علمای مشروطه مشروعه‌خواه (همانند شیخ فضل‌الله نوری) مخالف ترکیب این دو بوده؛ کسانی هم که عقیده به مشروطه مشروعه داشتند به تدریج متوجه این مسئله شدند که مشروطه، مشروعه‌شدنی نیست. چون روند مشروطه به گونه‌ای بود که جایی برای شریعت باقی نمی‌گذاشت.^۱ با طرح مسئله مشروطه مشروعه شیخ عبدالله مازندرانی

طی نامه‌ای به میرزا حسن مجتهد تبریزی گفته است که «این گاو مجسم مشروطه که مشروعه نمی‌شود.» که این خبر در رساله میرزا صادق هم آمده است.^۲ میرزا صادق آقا با اشاره به این تعبیر بیان می‌کند که شیخ عبدالله مازندرانی و افرادی امثال وی دچار تناقض گویی شده‌اند.

از یک سو می‌گویند مشروطه، مشروعه‌شدنی نیست و اگر چنین بگوید گاو مجسم است و از سوی دیگر می‌گویند مشروطه واجب شرعی است و اگر کسی آن را قبول نکند از شیوخ نهران بدتر است و گاهی می‌گوید مشروطه مخالف شرع است محال است مشروعه شود و گوینده او را گاو مجسم عمامه‌دار می‌نامند و گاهی خود با فاصله می‌گویند شرعاً واجب است و حال آن که در صورتی که شرعاً واجب شد از واجبات شرعیه می‌شود و این که واجبات شرعیه مشروعه بنا شد و یا خلاف شرع، شرعاً واجب باشد اسباب حیرت است... چه باشد از اهل علم، مدعی علم... و تعجب از این است که این مرد به هر

۱. رسول جعفریان، همان، ص ۱۳۸-۱۳۷.

۲. همان، ص ۱۳۷.

دو طرف می‌زند.^۱

به نظر میرزا آقا صادق توجیه دینی برای مشروطه القای شیطانی است و رو به مسلمانان می‌گفت:

ای برادر من، آگاه و هوشیار باش و به عروه الوثقی و حبل ممدود الهی محکم بچسب، محل لغزش است. مبدا نور ایمان از تو زائل، چشم بصیرت تو خیره شده، مشتبه شوی، این عمله شیاطین از راه‌های باریک و موافق هوای نفس تو می‌آیند، می‌خواهند به آنچه در دست تو است از کتاب و سنت به تدلیس و تحریف، تو را مشتبه کرده، روح و حقیقت ایمان تو را بدزدند... به خدای لا شریک قسم! چنین شخصی که خدا و قرآن و امام و پیغمبر و شرع به زبان می‌آورد، نه اینست که اعتقادی بر آنها دارد، بلکه تو را معتقد به آنها دیده است. به جهت پیشرفت اغوای خود، خود را به صورت تو انداخته و به لباس اهل دین و قرآن برآمده، می‌خواهد از همان راه معتقدی تو، به تلبیس و تدلیس، تو را به وادی کفر برساند.^۲

از دیگر نکات حائز اهمیت مورد اشاره در رسائل مجتهد تبریزی پاسخ به سخنان مشروطه خواهان در باب استیفای عدل و داد با برپایی نظام مشروطه می‌باشد که خود خواندنی است:

عدل محض و حقانیت صافیه از شوائب ظلم و جور، منحصر است به سلطنت الهیه و قوانین او؛ یعنی احکام کتاب مکنون که به دست مباشرین آن سلطنت که از جانب حضرت احدیت منصوب و معین باشند، مجری شود و تمام خلق در حدود وظایف عبودیت خود انقیاد ورزند و ماعدای او هر چه باشد، از هر قسم سلطنت و ریاست و اساس که از این رشته الهیه خارج است و از مجعول و مخترعات خلق باشد، خواه مخترعین آن مسلم باشند یا کافر، به هر شکل و به هر صورت اختراع کرده باشند، از استبداد یا مشروطه یا جمهوریت، به قهر و غلبه و اجبار یا به رضا و رغبت خلق، و همچنین قانون و قرارداد و قواعد موضوعه، همه صنوف خلق از اولین و آخرین، همه ظلم و جور و

۱. رسول جعفریان، همان، ص ۴۰-۳۹.

۲. احمد دنیانور و هادی هاشمیان، همان، ص ۶۱۸.





ناحق و باطل است. مؤسسین آنها مبدع و مباشرین آنها ظالم و اعانت و حمایت کنندگان آنها، اعوان و حمایت جور و مفسدین در روی زمین و صفحه ممالک حضرت رب العالمین هستند و اگر اسم حقانیت و مشروعیّت بر او بیوشانند، ممزقین و محرّفین کتاب و مبدلین دین الله خواهند شد.^۱

میرزا صادق در همین خصوص و با اشاره به اینکه چاره کار خلق فقط و فقط دل سپردن به حکومت الهی و اشخاص مأذون از جانب اوست خاطر نشان می‌سازد:

عدل منحصر به سلطنت الهیه و جریان قوانین آنها که احکام کتاب مکنون است به دست مباشرین آن، که منصوبین از جانب حضرت احدیت باشند و سایر مردم گردن به طوع و انقیاد او نهند و خداوند متعال دستگاه همین سلطنت حقه خود را در زمین از ابتدای خلقت تا انقراض آن گسترده و مهیا فرموده است. مطالبه مردم لغو و غلط است: اولاً، مردم را حق مطالبه نیست، ایشان را جز عبودیت و انقیاد وظیفه‌ای نیست. ثانیاً، اگر از غیر اولیای امر مطالبه می‌کنند که آنها خود غاصب و جائزند، غلط و سفاهت است.^۲

از دیدگاه مشارالیه در نقد اظهارات عبدالرحیم الهی قرچه داغی مندرج در رساله *شورای آسمانی* با زندیق احمق خواندن وی خاطر نشان می‌سازد که:

این بیچاره زندیق احمق اقلّاً آن چه از اساتید خود که ملل کفرند یاد گرفته، او را هم درست نفهمیده است. آنها که حق رأی برای مردم معتقدند، در اموری می‌دانند که در تحت ولایت شخصی نباشد، و الا امورات شخصی هر کس مثل اموال و انتفاعات متفرعه بر نفس و مال از روی ولایت شخص بر نفس و توابع نفس خود راجع به خود آن شخص است و آن شخص سلطان مستقل در این جهت است... و در امور عامه اختصاص به شخصی ندارد، اهل ادیان الهیه که مسلمان باشند، ولایت آنها با خدا و خلفای او می‌دانند، لهذا به عقیده آنها مردم در این امور حق مداخله در رأی ندارند. به عبارت آخری کسی که خدا را معتقد و او را اولی و احق به امور مخلوق

۱. سید ابراهیم علوی، *تبیان صادق*، همان، ص ۲۶۲.

۲. همان، ص ۲۶۵.

میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی از جمله مراجع و علمای طراز اول آذربایجان در دوران مشروطه و پهلوی اول است که به دلیل اتخاذ مواضع ضد جنبش اجتماعی مشروطه حملات متعددی از جانب مشروطه‌طلبان به وی شده است. در حالی که مشارالیه به دلیل تسلط بر مسائل فقه و اصول و مباحثات و هوشمندی و ذکاوتی که داشت پی برده بود که اصل مقوله مشروطه از اصول لایتغیر غربی است و آن را نمی‌توان ملبس به شریعت اسلامی کرد. چیزی که به مرور زمان و گذشت ایام، بسیاری از مشروطه‌خواهان و مشروطه‌مشروعه‌خواهان نیز به آن واقف شدند

خود دانست نمی‌تواند مخلوق را صاحب حق رأی بداند.^۱

به عبارتی معصومین لایق ولایت و سرپرستی بر همه انسان‌ها هستند. از این رو معتقد است که قوانین موضوعه از سوی مردم بالذات هادم شرع دین و مصادم او است. از دیدگاه وی وسایل و ابزار تکنولوژیک ساخته فرهنگ و تمدن غربی است که با مشروطه ملبس به اسلام شده است؛ به همین دلیل از مشروطه رویگردان شده و خود را کنار کشید.

به نظر می‌رسد میرزا صادق به این نکته واقف شده بود که دستگاه کفر چنان بر همه چیز مستولی شده است که مخالفت با آن نه تنها تأثیری ندارد، بلکه خود در بازی دستگاه کفر قرار می‌گیرد؛ از این رو، او نه با کل دنیای مدرن (آیین طبیعیات و ملت کفریه) هم‌نوا می‌شود و نه بر علیه آن قیام می‌کند، بلکه تنها از آن کناره‌گیری می‌کند؛ البته این بدان معنا نیست که او امید خود را از دست داده است، بلکه اگر ایمان وی به امام زمان را به این امر اضافه کنیم، کناره‌گیری او دارای معنای ویژه‌ای می‌شود.^۲

بیان مجتهد تبریزی در رابطه با دلایل مشروطه‌خواهانی که قصد داشتند تا با دادن ظاهر شرعی به مشروطه آن را برای علما و قاطبه مردم مسلمان و متدین قابل قبول سازند نشان از دقت نظر کم‌نظیر او در واشکافی موضوعات دارد:

مسلمین در اسلامیت خود به تکالیف شرعی و قوانین دینی خود کاملاً عمل نخواهند کرد؛ لهذا محتمل است در آخر به قوانین دول خارجه مبتلا شده، شکوه و رونق اسلام برود. ما خود قوانین آنها را

۱. همان، ص ۶۲۲.

۲. مقدم حیدری، همان، بخش دوم.





اعتقاد به حق حاکمیت مطلق و غیر قابل تغییر خداوند متعال و در امتداد آن ولایت انبیای کرام و ائمه اطهار و فقهای پارسا در عالم امکان جان‌مایه بیان و کلام مجتهد تبریزی است و این حق، قابل تفویض به اشخاص غیر نبوده و غصب حقوق مسلم‌الذکر خداوند متعال و جانشینان بر حق صدرالاشاره او می‌باشد و به طریق اولی مشروطه و حاکمیت غیر خدا و مأذون از وی نیز غاصب بلاوصف حق حاکمیت ایزد منان بوده و این ساختار و شاکله از اساس باطل است و همکاران با آن نیز در ردیف دستیاران حاکمیت ظلم هستند

تأسیس و سلطنت جوریه به شکل سلطنت آنها تشکیل نماییم تا آنها نکنند؛ یعنی ظلمی به شریعت در آخر از اجانب خواهد رسید یا محتمل است برسد، ما خود آن ظلم را به شریعت برسانیم تا آنها نرسانند. مثل اینکه کسی بگوید متوقع است من در آخر به دست اجانب کشته شوم، به نقد خود را بکشم تا از اجانب مأمون شوم!^۱

نکته مهمی که ذکر آن در این بخش از تحقیق ضروری به نظر می‌رسد اینکه در واقع با دست خط مشروطه در ۲۷ ذیحجه ۱۳۲۴ق، باید گفت آنچه روحانیت برایش تلاش کرده بود از دست این قشر (روحانیت) خارج شد. عامل این خروج و عقب افتادن از

جریانات و در موضع انفعالی قرار گرفتن، بخشی ناشی از تفکر خود روحانیت در جدا کردن دین از سیاست در مرحله به دست گرفتن حکومت و قدرت از یک طرف و انسجام و تشکل جبهه مشروطه‌خواهان به سبک اروپایی - که علما به منظور تقویت از مرحله گذر از استبداد به سوی قانون به کمک آنها می‌آیند - از سوی دیگر بود. شریعتی که علما خواهان آن بودند چیزی نبود که در مشروطه تحقق یافته باشد، ولی این آگاهی از مشروطیت به مرور به دست آمد؛ زمانی که دیگر دیر شده بود و موقع عمل نبود. به همین علت است که میرزا محمد حسین نائینی پس از نوشتن *تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله* که قبل از فتح تهران به آن اقدام کرد، دلسردی خود را از این کار بیان کرد؛ چرا که می‌دید همان کسانی دوباره حاکم شده‌اند که آنها برای از میان برداشتن شان تلاش کرده بودند. سید محمد طباطبایی درباره مشروطه دوم نوشته است: «مشروطه و مجلس درست شد، ولی نه آن طور که من می‌خواستم.» واقعیت این است که نه نهضتی که بعدها مشروطه نام گرفت بر نهج واحدی رفته است و نه مشروطه‌خواهان از جهت فکری و عملی بر یک مسیر بوده‌اند.^۲

۱. سید ابراهیم علوی، *تبیان صادق*، همان، ص ۳۶۳.

۲. محمد مهدی مرادی خلیج، *همان*، ص ۱۵-۱۳.



علمای شهید مشروطه

نتیجه گیری

میرزا صادق آقا مجتهد تبریزی از جمله مراجع و علمای طراز اول آذربایجان در دوران مشروطه و پهلوی اول است که به دلیل اتخاذ مواضع ضد جنبش اجتماعی مشروطه حملات متعددی از جانب مشروطه طلبان به وی شده است. در حالی که مشارالیه به دلیل تسلط بر مسائل فقه و اصول و مباحثات و هوشمندی و ذکاوتی که داشت پی برده بود که اصل مقوله مشروطه از اصول لایتغیر غربی است و آن را نمی توان ملبس به شریعت اسلامی کرد. چیزی که به مرور زمان و گذشت ایام، بسیاری از مشروطه خواهان و مشروطه مشروعه خواهان نیز به آن واقف شدند. وی طی دو رساله اول و دوم نظریات خود در این زمینه را به صورت مبسوط توضیح داد و مشروطه و استبداد را در یک ردیف قرار داد؛ چون شاه و مردم را بنا به اعتقادات مذهب شیعه غاصب حکومت الهی می دانست. اما اقدامات او به دلیل غلبه مشروطه طلبان و سرکوب شدید مخالفان در این راستا چندان موفقیت آمیز نبود. وی در نهایت بعد از انحلال انجمن اسلامی تبریز به کناری کشیده و حتی از صدور فتوی در مسائل شرعی هم خودداری می نموده و از مباحث مربوط به مشروطه و قانون و مجلس بیزار شده و از مداخله در امور حکومتی هم اجتناب می کرد که البته این امر بر محبوبیتش افزود. اعتقاد به حق حاکمیت مطلق و غیر قابل تغییر خداوند متعال و

در امتداد آن ولایت انبیای کرام و ائمه اطهار و فقهای پارسا در عالم امکان جان مایه بیان و کلام مجتهد تبریزی است و این حق، قابل تفویض به اشخاص غیر نبوده و غصب حقوق مسلم الذکر خداوند متعال و جانشینان بر حق صدرالاشاره او می باشد و به طریق اولی مشروطه و حاکمیت غیر خدا و مأذون از وی نیز غاصب بلاوصف حق حاکمیت ایزد منان بوده و این ساختار و شاکله از اساس باطل است و همکاران با آن نیز در ردیف دستیاران حاکمیت ظلم هستند.





بسمه تعالی

برگه درخواست اشتراک فصلنامه پانزده خرداد

خواننده گرامی

شما می‌توانید برای دریافت اشتراک این فصلنامه، برگه درخواست اشتراک را تکمیل و به همراه اصل حواله بانکی به مبلغ ۴۰۰۰۰۰ ریال برای اشتراک یک ساله (واریزی به حساب جاری شماره ۰۱۰۰۷۹۶۰۰۴۰۰۴ در بانک صادرات شعبه جماران - کد ۱۵۴۸ به نام فصلنامه پانزده خرداد)، به نشانی: تهران، خیابان دیباجی جنوبی، خیابان شهید تسلیمی، کوچه زاور، کوچه گل (دست راست)، کوچه داد آفرین، پلاک ۶، صندوق پستی ۷۳۸۵-۱۹۳۹۵ ارسال نمایید.

نام و نام خانوادگی:	نام مؤسسه:
میزان تحصیلات:	رشته تحصیلی:
نشانی:	
آدرس الکترونیک:	
تلفن:	شماره و تاریخ حواله بانکی:
شماره اشتراک قبلی:	

اساتید و دانشجویان محترم می‌توانند با ارسال مدارک خود از ۵۰٪ تخفیف حق اشتراک فصلنامه بهره‌مند شوند.

نکات ضروری

۱. کپی حواله بانکی را تا قطعی شدن اشتراک نزد خود نگه دارید.
۲. از ارسال وجه نقد خودداری فرمایید.
۳. در صورت تغییر نشانی، امور مشترکین را از نشانی جدید مطلع فرمایید.

امور مشترکین

بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی منتشر کرده است:





نہضت امام خمینی
چهار جلد

نویسنده: سید حمید روحانی

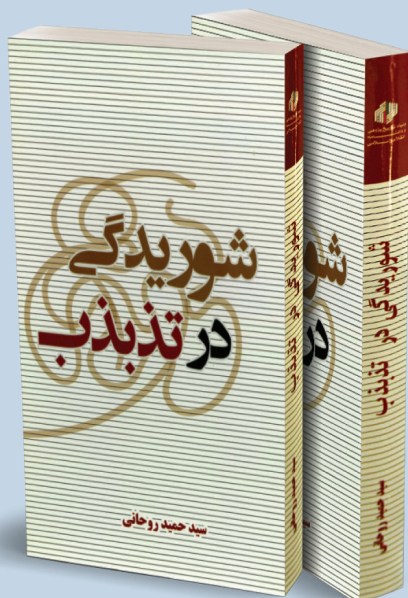
قطع: وزیری / قیمت دوره: ۱۹۵۰۰۰ تومان

شوریدگی در تذبذب

نویسنده: سید حمید روحانی

قطع: وزیری / قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۵۱

برای پی بردن به ماهیت سازمانی به نام مجاهدین خلق که در تئوری و عمل خود را به نام سازمان منافقین شهره ساختند، مطالعه این کتاب توصیه می‌شود.

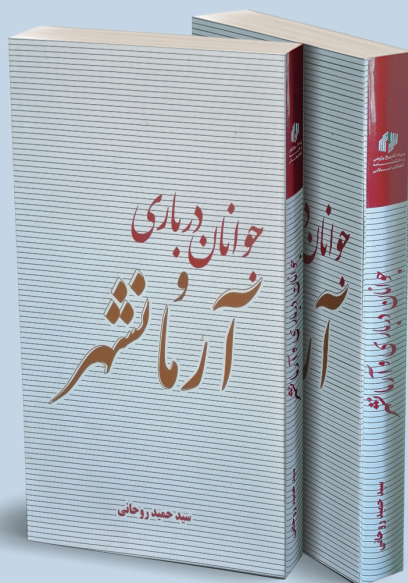


جوانان درباری و آرمانشهر

نویسنده: سید حمید روحانی

قطع: وزیری / قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۵۸

تصور رویدن یک گل زیبا در لجنزار برای عده ای دشوار است. شاید با مطالعه سرگذشت علی پهلوی (اسلامی) به عنوان عضوی از خاندان پهلوی به این کلام الهی رهنمون شویم که امکان تولد از مردگان هم وجود دارد.



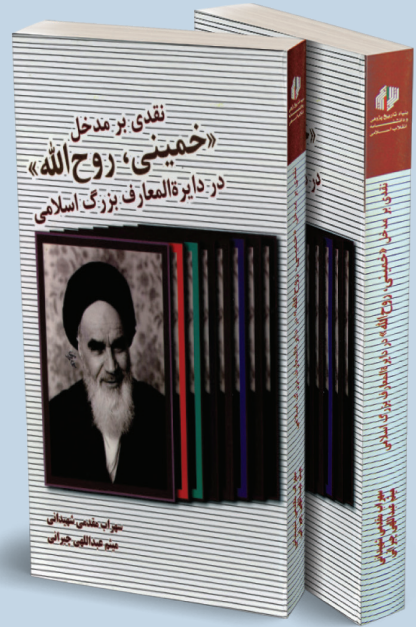
نقدی بر مدخل خمینی، روح الله در دایره المعارف بزرگ اسلامی

نویسندگان: سهراب مقدمی شهیدانی و

میثم عبداللہی چیرانی

قطع: وزیری / قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۱۳

رہبران بزرگ تاریخ اگر در آثار مرجع دقیقاً و تحقیقاً معرفی نشوند، تاریخ در بازشناسی جایگاه و نقش آنها دچار اشتباه خواهد شد؛ این کتاب نهمی است به نویسندگان این عرصه که متوجه اهمیت قلمی خود و فردی که در مورد آن می نویسند، باشند.

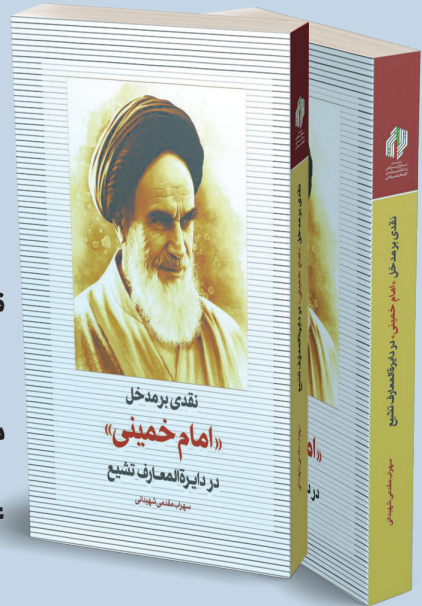


نقدی بر مدخل امام خمینی در دایره المعارف تشیع

نویسنده: سهراب مقدمی شهیدانی

قطع: وزیری / قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۳۶۸

نگارنده کتاب بر آن است تا با نقد مدخل حضرت امام (ره) در دایره المعارف تشیع، به نقد ساختار مدخل و دیدگاه‌های ناصحیح نویسنده آن بپردازد تا انتظار جامعه علمی ایران اسلامی به عنوان بزرگترین نظام شیعی از چنین اثر مرجعی را به مخاطبین، مسئولین دایره المعارف و مدخل نویسان محترم گوشزد نماید.



از جولانگاه استر تا وادی صهیون

نویسنده: علیرضا سلطانشاهی

قطع: وزیری / قیمت: ۳۵۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۹۳

کارنامه یهود به عنوان یک قوم در طول تاریخ ایران در قالب نقد چند اثر مهم در این حوزه مورد بحث این کتاب است.



نفوذ اسرائیل در عراق و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران

نویسنده: علیرضا خسروی

قطع: رقعی / قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۳۰۰

عراق، کردها و اسرائیل منفصل از هم، خود به خود در آسیای غربی بار سیاسی هر تحقیقی را بالا می‌برند. حال اگر این اسامی در کانونی به نام کردستان به هم مرتبط شوند تحولات مهمی را در منطقه رقم می‌زنند که این اثر به دنبال شرح آن است.



انقلاب اسلامی در مراغه

نویسندگان: دکتر منصور پور مؤذن و دکتر مسعود غلامیه
قطع: وزیری / قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۹۴

مراغه اولین آزمایشگاه طرح اصلاحات ارضی بود و همین دلیل قابل اعتنایی است که به سابقه این شهر در جریان مبارزات مردمی و اقدامات پهلوی تا وقوع انقلاب اسلامی از دریچه این کتاب نظری بیفکنیم.



انقلاب اسلامی ایران و گروه‌های تجزیه طلب

نویسنده: اصغر حیدری
قطع: وزیری / قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۷۶۸

تنوع اقوام و طوایف در ایران ذیل چتر اسلام و ملیت ایرانی، بدخواهان زیادی به ویژه قدرت‌ها را به طمع انداخت تا با ابزار تجزیه، قدرت غیر قابل انکار آن را از میان بردارند. این اثر به دنبال معرفی مجریان خرد این طرح استعماری است.

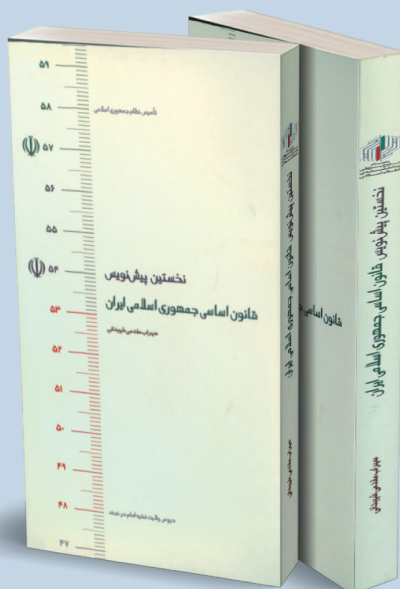


نخستین پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

به کوشش : سراب مقدمی شهیدانی

قطع : رقعی / قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان / تعداد صفحات: ۲۰۸

پایه ریزی حکومت مبتنی بر اصول اسلامی و آموزه های شیعی
منطبق با شرایط روز پس از فروپاشی پادشاهی ۲۵۰۰ ساله را
در اولین قدم باید در مسیر تدوین قانون اساسی آن شاهد
باشیم؛ این اثر در پی روایت آن است.



روزهای حماسه و نور چهار جلد

تهیه و تنظیم : معصومه مرادپور آرانی و

علی حسین احمدی

قطع : وزیری / قیمت دوره : ۷۵۰۰۰ تومان

با تورق این کتاب می توانید لحظه به لحظه از تحولات
سال های مهم انقلاب مطلع شوید.

